



# دروغ بزرگ

همراه با نقدی بر کتاب راز

The  
**Big**  
Lie

آبتین پوریا



نشر آوای بوف

# دروغ بزرگ

## Big Lie

راهنمای تشخیص مزخرفات به ساده ترین زبان ممکن

(همراه با نقد کتاب راز)

به قلم:

آبتین پوریا

نشر آوای بوف ۱۴۰۲

© AVAYE BUF - 2023

سرشناسه : دروغ بزرگ  
عنوان و نام پدیدآور : دروغ بزرگ [کتاب] / نویسنده: آبتین پوریا / امور فنی و انتشار: قاسم قره‌داغی  
...؛  
مشخصات نشر : دانمارک: نشر آوای بوف ، 2023.  
مشخصات ظاهری : ۹۵ ص.؛ ۲۱×۵/۱۴ س.م.  
شابک : نشر اینترنتی: ۹۷۸۸۷۹۴۲۹۵۱۱۶  
موضوع : نقد / روانشناسی / متن فارسی  
رده بندی کنگره : ۸۷-۹۴۲۹۵-۱۱-۵  
شماره کتابشناسی جهانی:

شابک: 9788794295116

کلیه‌ی حقوق محفوظ است. بازنشر به هر شکل، با ذکر منبع بلامانع است.

جهت هماهنگی برای استفاده به هر شکل و نحو (تکثیر، انتشار و ترجمه و هرگونه استفاده‌ی دیگر) لطفاً با ایمیل زیر هماهنگ کنید:

[AVAYE.BUF@gmail.com](mailto:AVAYE.BUF@gmail.com)

لینک دسترسی آنلاین به کتاب:

[www.AVAYEBUF.COM](http://www.AVAYEBUF.COM)

تقدیم به

خرد

## سخن ناشر

چاپ اول این کتاب در سال ۱۳۹۶ با حذف و سانسور قابل توجهی توسط انتشارات توز و قلم منتشر شد و چون نویسنده با تغییرات زیاد در چاپ دوم مواجه شدند از نشر آن منصرف و اثر را بصورت کامل در اختیار مجموعه آوای بوف قرار دادند تا بصورت صوتی و پی دی اف منتشر شود.

آموزش و پرورش و بالا بردن سطح آگاهی جامعه یکی از وظایف مهم دولت هاست. دولت های استبدادی عاشقان سانسور و مخالفان شدید رشد و آگاهی مردم هستند. حکومت کردن بر گروهی مردم بیسواد، خرافی و نا آگاه از حقوق خویش برای یک دیکتاتور بسیار مطلوب تر و راحت تر از حکومت بر مردمی است که به حقوق خویش آشنا هستند.

در سیستم های دیکتاتوری، مستبد با پائین نگاه داشتن سطح فهم و آگاهی مردم امکان فرمانروایی بیشتری برای خود مهیا می کند. با نگاه به تعداد عنوان کتاب های چاپ شده در زمان پهلوی یعنی ۱۱ هزار عنوان از سال ۱۳۱۶ تا ۱۳۵۷ که بطور متوسط سالانه ۲۷۵ عنوان کتاب در کشور به چاپ رسیده که اگر این را با تعداد بیش از ۱۲۰ هزار عنوان کتاب در سال در اتحاد جماهیر شوروی مقایسه کنیم، میزان خفقان و سانسور را در می یابیم. در جمهوری اسلامی تعداد عنوان کتاب چاپ شده در سال به ۳۲ هزار می رسد که بیش از ۹۷٪ این کتابها، کتب دینی و فقهی و جعلیات و خرافاتی است که ارزش علمی این کتب صفر است. میزان سرانه مطالعه در ایران بطور واقعی ۲ دقیقه در سال است. جمهوری اسلامی با آمار سازی و جعل و تزویر این رقم را به ۷۵ دقیقه رسانده که از این مقدار ۱۵ دقیقه مربوط به مطالعه کتاب ۲۱ دقیقه قرآن و دعا و ۳۲ دقیقه روزنامه و ۷ دقیقه دیگر نشریه خوانی است که البته این آمار در مورد فنلاند ۴۴ دقیقه و آلمان ۳۴ و سوئد ۳۱ دقیقه در روز است.

نشر اینترنتی آوای بوف نزدیک به دو دهه است که در راستای اطلاع رسانی به چاپ و انتشار صوتی هزاران کتاب ممنوعه و کمیاب اقدام نموده و با در اختیار قرار دادن رایگان این مجموعه، سعی می کند سهمی در ارتقاء فرهنگ و بیداری مردم داشته باشد.

چون اگر ملتی فهمید و بیدار شد دیگر به راحتی بازچه دست سیاستمداران بین‌المللی و شیادان سیاسی داخلی نخواهد شد. هدف ما آشنا کردن بیشتر مردم با کتاب و کتابخوانی و بیدار کردن خفتگان و ناآشنایان به حقوق انسانی خویش است. تا آگاه نشویم نمی‌توانیم زنجیرهای بردگی و حقیرانه زیستن را پاره کنیم.

هدف ما در اختیار قرار دادن رایگان تمام کتابهای صوتی و ممنوعه و کمیاب برای هموطنان داخل کشور است که به دلیل سانسور و ممنوعیت یا از لحاظ اقتصادی برای تهیه کتاب در مضیقه می‌باشند.

آوای بوف با این تفکر که کشور ایران در طی دوره‌های متمدنی در زیر یوغ مستبدین رنگارنگ و دور نگاه داشته شده از قافله فرهنگ و تمدن بشری و غرق شدن در منجلاب مذهب و خرافات، احتیاج مبرم به رفم و مبارزه فرهنگی برای بیرون آمدن از این منجلاب و پیوستن به قافله‌ی تمدن جهانی دارد، بوجود آمد.

در طی سالهای گذشته با تمام مشکلات و موانع پیش رو، هزاران کتاب ممنوعه و سانسور شده بصورت صوتی و پی‌دی‌اف در اختیار علاقمندان و اقشار مختلف فارسی زبان در ایران و جهان قرار گرفته است.

در سال ۲۰۱۹ انتشاراتی آوای بوف در راستای کمک به نویسندگانی که به علت سانسور قادر به چاپ آثار خود در ایران نیستند، اقدام به ثبت خود تحت عنوان انتشارات جهانی نمود که افتخار دارد در راستای عبور از سانسور و با هدف گردش آزاد اطلاعات برای ایرانیان داخل، بصورت رایگان در نشر آثار سانسور شده اقدام و این آثار را ثبت جهانی نماید.

لذا از تمامی همراهان عزیز دعوت می‌شود اگر مسیرشان به گیوتین سانسور ج.ا. خورده و سرخورده و ناامید از انتشار کتب و آثار خود شده اند یا کسی را می‌شناسند که در این مسیر قدم گذاشته، نشر آوای بوف با افتخار این فرصت را برای ثبت و انتشار فراهم نموده است.

نشر آوای بوف

قاسم قره‌داغی

"تمام بیشعور ها نسبت به بیشعوری شان تعصب دارند و سعی می کنند با توجیه و دلیل تراشی برای وقاحت و مردم آزاری شان ثابت قدم باشند. به همین خاطر جرأت نمی کنند حتا یک لحظه از موضع خود عقب بنشینند مبادا آن اندک وجدانی که در وجودشان باقی مانده مجبورشان کند که با خودشان رو در رو شوند..."

(خاویر کرمنت)

## فهرست

۹	.....مقدمه (چاپ اول).....
۱۱	.....برای چاپ دوم.....
۱۲	.....آغاز.....
۱۶	.....کائنات.....
۱۷	.....ادعا.....
۲۱	.....مثبت اندیشان.....
۲۴	.....قضاوت.....
۲۶	.....شبه علم.....
۲۶	.....وارونه کاری.....
۲۷	.....فرار به رسانه.....
۲۷	.....توهم توطئه.....
۲۸	.....تکیه بر همه (نویز).....
۲۸	.....همه چیز دانی.....
۲۹	.....تکیه بر تجربه‌های شخصی.....
۲۹	.....تأکید بر قدیمی و باستانی بودن مدعا.....
۳۰	.....کار در انزوا.....
۳۰	.....طرح قوانین تازه برای طبیعت.....
۳۰	.....نبود راستی آزمایی.....
۳۱	.....نبود قابلیت تکرار.....
۳۱	.....سوء استفاده از علم.....



۳۲	.....	جعل علم
۳۴	.....	نقصان های نادیده گرفته شده
۳۷	.....	کائناتی کیست
۳۹	.....	شناخت کائناتی ها
۳۹	.....	بسیار خودبزرگ بینند
۳۹	.....	شعار دهندگان قهاری هستند
۴۰	.....	روان شناسند
۴۰	.....	ریا کارند
۴۱	.....	دروغگو هستند
۴۳	.....	استدلال های نادرست
۴۶	.....	نوآوری
۴۸	.....	شبهعلم های مشهور
۴۸	.....	فضانوردان باستانی
۵۴	.....	عرفان کوانتومی
۵۹	.....	زمین، کره نیست
۶۱	.....	آفرینش باوری
۶۴	.....	پزشکی حاشیه
۶۴	.....	هومئوپاتی
۶۴	.....	طب سوزنی
۶۵	.....	طب سنتی
۶۷	.....	انرژی درمانی
۶۹	.....	دعا درمانی
۷۱	.....	نقد کتاب راز
۷۶	.....	افترا به علوم
۷۸	.....	سوء استفاده از شهرت دیگران
۸۱	.....	نقل قول های بی اعتبار
۸۶	.....	امید واهی دادن
۸۸	.....	توقع
۹۱	.....	برخی از منابع و مآخذ استفاده شده

## مقدمه (چاپ اول)

سال‌ها پیش وقتی برای نخستین بار اصطلاح انرژی مثبت و هاله را شنیدم نه تنها شوکه نشدم و تعجب نکردم بلکه احساسی همراه با شور و شغف در دلم تولید شد. از همان نوع شغف‌هایی که هر زمان چیز جدید و تازه‌ای در عالم بچگی کشف می‌کردم یا کتاب تازه‌ای را به پایان می‌رساندم تجربه می‌کردم. در آغاز، لذت واقعی را از این جهت می‌بردم که احساس می‌کردم از راز‌هایی آگاه شده‌ام و چیزهایی می‌دانم که کسی جز من نمی‌داند یا دست‌کم در حلقه کوچک واقفین به این رازها درآمده‌ام. ولی از آن سال‌هایی که این نوع مطالب را از افراد انگشت‌شمار و صاحب‌منصبی که دفتر و دستک داشتند و خیلی خوش‌بین بودند می‌شنیدم و بعد هم کم‌کم کتابخانه‌ام پر شد از کتاب‌های مرتبط با این پدیده‌ها تا زمانی که "انرژی مثبت" ورد کلام کوچه و بازاریان شده بود و از تاکسی گرفته تا صف اتوبوس واحد و... صحبت از علوم فراروانشناسی! بود مدت زیادی طول نکشید. این بار دیگر وقوف به رازی پنهانی نبود که مرا مشعوف می‌کرد بلکه مراجعات پی‌درپی دوستانم برای مشاوره گرفتن و سوال پرسیدن بود که من ایستاده در مرز نوجوانی و جوانی را متلذذ می‌کرد. این روند با انتشار کتاب "راز" در همان سال‌ها ادامه یافت

ولی شاید دیگر این قضایا برای من کمی کهنه شده بود و برای همین هم هرگز این کتاب را نخریدم.

با ورودمان به عصر تکنولوژی و فراگیر شدن یکباره کامپیوتر و سپس موبایل و لپتاپ، انرژی و هاله و نگرش مثبت و نیروی کائنات، نقل و نبات شد و به یکباره همچون بادکنکی که در آن دمیده باشند رشد کرد.

این رویداد به همراه تب کتابخوانی عجیبی که ناباورانه در اطراف خود مشاهده می‌کردم و حتا افرادی که از کتاب فراری بودند را به عاشقان کتابخوانی و مبلغین مطالعه بدل کرده بود از دیگر سو و دیدن تأیید این هاله

و انرژی ها از سوی فیزیكدانان، پزشکان، روانشناسان و خلاصه همه و همه از جانبی دیگر مرا به شکی عمیق فرو برد که تا ژرف ترین لایه های دل و مغزم نفوذ کرد.

اینجا بود که عقیده و باور را کنار نهادم و بی طرفانه و منطقی (بخوانید عقلانی)، به بررسی محتویات این بادکنک آماسیده پرداختم. در ابتدا با گفتگوهای چند نفره و دوستانه، سپس با انتشار نوشته های کوتاه در بهشت فضای مجازی ... تا اینکه دوستی بزرگوار نوشتن کتابی در این باره را به من پیشنهاد داد. در ابتدا مردد بودم ولی وقتی تشویق دوستان دیگر و به ویژه عزیزان اهل را دیدم گام های لرزانم استوار شد و کتاب دروغ بزرگ را به رشته تحریر درآوردم.

کتاب پیش رویتان کتابی کامل نیست و درواقع اهم مطالبی را در حجمی کوچک گرد آورده ام که خواندنش برای همه آسان باشد. چرا که حرف برای نوشتن بسیار است و چرک نویس کتاب چیزی حدود ۷۰۰ برگه را در بر گرفته است. فصل های نتورک مارکتینگ، هدفگذاری، عرفان حلقه و اکنکار را نیز به کل حذف کردم که شاید در فرصتی دیگر و در فضایی بازتر منتشر شوند...

باری...

کتاب پیش رویتان شامل چهارده بخش است و کوشیده ام در کوتاه ترین، خلاصه ترین و البته شدنی ترین! حالت ممکن با زبانی نه چندان رسمی و کمی آمیخته با کنایه، بخش ها را به پایان برسانم به گونه ای که بتوان آن را مصداق "مختصر و مفید" دانست. همچنین از آن جا که عارفان و شیوه کار عارفان نوظهور، در مرکز سیل تیر های نقد کتاب قرار دارند، زبان رسمی و جدی را کنار گذاشته و به شیوه مرسوم عارفان که سخنرانی هایشان را کتاب می کنند و به خورد مردم می دهند، از ادبیات ساده و چارتی شبیه سخنرانی استفاده کرده ام.

در بخش های نخستین کتاب، مباحث مطرح شده در قالب چند داستان کوتاه و با تکنیک مناظره گنجانیده شده تا ذهن خواننده گرامی برای مطالعه کل کتاب آماده شود. در ضمن فهرست منابع و مأخذ کمابیش کامل و معتبری نیز در پایان کتاب تهیه شده تا در صورت نیاز مورد استفاده بیشتر قرار گیرد. در اینجا جا دارد از تک تک دوستانی که مشوق و یاری رسان من بودند سپاسگزاری کنم.

آبتین پوریا - زمستان ۱۳۹۴

## برای چاپ دوم

انتشار اولیه کتابی که پیش روی شما است. با عجله و پس از یازده بار اعمال سانسور از جانب وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی ایران، اگرچه توهینی به قلم من محسوب می شد ولی بار این اهانت را بجان خریدم تا شرمنده روی عزیزانی که مصرانه انتشارش را انتظار می کشیدند نشوم.

درست یادم هست که با عجله تمام، کتاب را آماده کردیم تا به نمایشگاه کتاب تهران برسانیم.

کتاب روز سوم به نمایشگاه رسیدند و خیلی زود هم تمام شد. و اگرچه به کمبود کتاب برخوردیم ولی گویا دستی نامرئی در کار بود تا نگذارد چاپ دوم روی غلتک بیفتد...

.....

## آغاز

خانم X دوازده سال است که از درد زانو رنج می برد. او ده ها روش درمانی را برای درمان این درد رنج آور که زندگی را بر او تلخ کرده بکار گرفته است. از طب سنتی و سوزنی و گیاه درمانی گرفته تا طب فیزیکی و ماساژ درمانی و هزار و یک کوفت و زهرمار دیگر .

وی حتا به روش های غیر معمولی مانند انرژی درمانی و هومئوپاتی هم متوسل شده است. و البته همه این کوشش ها بعد از امتحان روش های مرسوم پزشکی مدرن شیمیایی و داروئی بوده است.

از شما چه پنهان خانم X داستان ما، یکی دو بار هم سراغ رمال و جنگیر و دعانویس رفته تا برایش سر کتاب باز کنند و با خارج کردن اجنه از بدنش او را از زانو درد لعنتی اش برهانند.

صبح روز تولد ۳۳ سالگی خانم X، وقتی او از خواب بیدار می شود و برای پایین آمدن از تختخواب ، پاهایش را روی زمین می گذارد درمی یابد که تمام درد و رنج دوازده ساله اش به یکباره از بدن او خارج شده و او درمان شده است. نا باورانه برمی خیزد و قدم می زند. از درد خبری نیست که نیست...

در همان لحظاتی که او از شدت خوشحالی دارد می رقصد و زانوی شفایافته اش را تکان تکان می دهد، تلفنش به صدا در می آید و وقتی گوشی را بر می دارد صدای مادرش را می شنود.

مادر بعد از تبریک تولد به او می گوید که دیشب برایش بسیار دعا کرده است و از خدای منان و دیگر خدایان مورد پرستش برای او طلب درمان زانودرد کرده است

خانم X ما یکه می خورد و در حالی که اشک از گوشه ی چشمانش سرازیر است به مادر می گوید که دعایش مستجاب شده و او به ناگاه از زانو درد خلاص شده است.

وقتی گفتگوی آن ها تمام می شود و تلفن را می گذارد. نگاهش به قوطی دارو های هومئوپاتی اش می افتد. از دیدن این قوطی های ناهنجار شکی در دلش رخنه می کند. ولی بی توجه از آن می گذرد.

به آشپزخانه می رود تا ترتیب صبحانه را بدهد ولی وقتی چشمش به کاغذ یادداشت روی در یخچال می افتد که که قرار جلسه انرژی درمانی آن روزش را یادآوری کرده بیشتر به فکر فرو می رود.

حالتی عجیب و فکری غریب در ذهنش می لولد ولی به آن بی توجهی می کند. اما این شک عمیق با گشودن در یخچال و دیدن آمپول های زانودرد به حد اکثر می رسد.

توفانی در زیر جمجه اش شکل می گیرد. روی صندلی آشپزخانه می نشیند و به این فکر فرو می رود که این درمان موفق و لذتبخش حاصل کدام یک از روش های درمانی است؟

جواب قانع کننده ای ندارد و طبیعتاً هیچ راهی هم برای کشف آن وجود ندارد. چون او همه این راه های درمانی را با هم و در موازات یکدیگر به کار بسته است.

نیم ساعتی همانجا می نشیند و دودوتا چهار می کند. تا در نهایت به این نتیجه می رسد که مهم نیست از چه راهی درمان شده است و تنها این نکته اهمیت دارد که او دیگر زانو درد ندارد.

تا اینجای کار همه چیز نیکو و بر وفق مراد است. ولی چند روز بعد که دوستانش از او می خواهند تا راه معجزه آسای درمانی اش را به آن ها نیز بگوید و در بهبود و درمان دردهایشان به آنها یاری رساند، داستان شروع می شود.

ناتوانی او در کشف علت اصلی و دقیق درمان برایش مشکل ساز می شود.

از طرفی نه می تواند به دوستانش که عاجزانه از او یاری خواسته اند کم توجهی کند و نه می تواند کمک درست و بجایی به آنها بنماید.

تنها کاری که می تواند بکند این است که تمام حقیقت را بازگو و اعتراف کند که او نمی داند دقیقاً چه عاملی باعث بهبودی اش شده است.

خانم محترم داستان ما به یکباره تصمیم عجیبی می گیرد و با خود فکر می کند به هر حال بهتر است دوستانش را به درمان امیدوار کند و تخم امید را در دل های نه چندان حاصلخیز شان بکارد.

او یکی از روش های ماورایی را به عنوان روش درمانی موثر و کارآمد خود معرفی و دوستانش را به استفاده از آن ترغیب می کند. در ضمن به آنها یاد آور می شود که رمز اصلی موفقیت در این روش، باور مطلق و راه ندادن ذره ای شک و تردید است.

اینگونه خیال خود را راحت می کند و با خود می اندیشد که اگر دوستانش فردا جواب نگرفتند و دلخور و شاکمی به سراغش برگشتند سر را بالا می گیرد و با قیافه ای حق به جانب می گوید:

قطعا شماها شک کرده اید و ایمان کافی برای برقراری ارتباط موثر با جریان شفابخش را نداشته اید!

و اینگونه خود را در بازی برنده - برنده قرار می دهد.

اتفاقاً سه نفر از دوستان خانم X که از راه حل ماورایی او استفاده می کنند به نتیجه مطلوب می رسند و درمان می شوند. هرچند آنها نیز راه درمان های موازی ای را بکار بسته بودند.

این سه دوست خانم X که خانم الف، خانم ب و آقای پ هستند، با پیشینه تجربه و گفتگویی که با خانم X داشته اند، بطور قطع و یقین می پندارند که راه حل متافیزیکی مذکور درست و موثر است و همواره می تواند مورد استفاده قرار بگیرد.

از این جمع سه نفره، خانم الف بسیار خوش قلب، مهربان و ساده دل است. او تصمیم می گیرد تمام تلاش خود را بگذارد تا این روش درمانی را به مردم نیازمند و دردمند معرفی کند. خانم ب معلم است و تجربه شگفت انگیزش را با آب و تاب برای دانش آموزانش شرح می دهد. او هر روز چند دقیقه در باب این موضوع سخن می گوید. وقت های زنگ تفریح هم در دفتر مدرسه همکارانش را به استفاده از این روش دعوت می نماید. آنها هم که از صداقت و درستی این معلم خوب و فداکار آگاه اند سخنانش را بی چون و چرا می پذیرند.

و اما آقای پ انسانی فریبکار است که تنها به یک چیز می اندیشد و آن هم سود شخصی خودش است. او با خود می اندیشد که چرا نتواند از این روش درمانی پول و قدرت کسب کند؟

می نشیند برای این کار یک متد طراحی می کند و آن را "قانون" می نامد. قانونی که خللی بر آن وارد نیست و قطع به یقین کار می کند. تنها دلیل کار نکردن این "قانون" هم ایمان نداشتن به آن است.

او نه به نیت کمک به مردم بل فقط به نیت کسب ثروت و قدرت برای شخص خودش، به آموزش همگانی و فراگیر این "قانون" همت می گمارد. مقاله می نویسد، کتاب منتشر می کند، فیلم و کلیپ می سازد و خلاصه از همه ی روش های تبلیغاتی در این راه بهره می گیرد.

در همین موازات خانم الف و ب هم صادقانه مشغول تعلیم و گسترش همین راه های متافیزیکی اند. راه هایی که خود در درستی شان شک ندارند.

طبیعتاً تعدادی از شاگردان خانم ب و دوستان خانم الف هم روزی که از این راه و روش استفاده کرده اند جواب گرفته اند و به جمع باورمندان این روش، روز به روز افزوده شده است.

در همین ایام؛ قدرت تبلیغات کار خود را می کند و یکی از کتاب های آقای پ زبانزد می شود. شاگردان و دوستان خانم های الف و ب که در این زمینه اشتیاق عجیبی پیدا کرده اند نیز بی درنگ به خرید و مطالعه این کتاب مبادرت می کنند و یکدفعه در می یابند که این روش ها اصلاً از این رو جواب داده اند که در یک قانون کلی و بزرگتر و خلل ناپذیر قرار گرفته اند!!

چاپ کتاب ها روز به روز افزایش می یابد و به چاپ دهم و بیستم هم می رسند. جناب پ هم روز به روز ثروتمند تر و گردن کلفت تر می شود. او دیگر می تواند ثروت بادآورده اش را هم در چشم مردم فرو کند و آن را حاصل استفاده از راه و رسم همان قانون معرفی کند.

کم کم افراد دیگری هم دست به کار می شوند و در این باب قلم می زنند. آنها پا را فراتر می گذارند و دیگر آن را محدود به یک روش درمانی نمی کنند بلکه این قانون را راه قطعی رسیدن به تمام آرزوها و در یک کلام "هر آنچه می خواهید" معرفی می کنند.

فشارهای اقتصادی موجود در جامعه و تنوع آرزوهای قشر "آماده خواه" از یک سو و مد شدن مطالعه و کتابخوانی در جامعه ی رو به گذار، از دیگر سو، هر چه بیشتر به ترویج این گونه اندیشه ها و بسط و گسترش این به اصطلاح قانون کمک می کنند.

مردم نا آشنا با جامعه علمی هم آن ها را پرفروش می کنند.

جوانان و نوجوانان محدود شده در جامعه های جهان سومی که مطالعه را نه برای آموختن بلکه برای حفظ پرستیژ و باکلاس شدن دوست دارند و حوصله خواندن کتاب های ژرف و پرمحتوا را ندارند. به مطالعه هرچه بیشتر این کتاب های زرد و سطحی رو می آورند. کتاب هایی که از خواندنشان احساس نزدیکی به آرزوها و امیال و غرایز فروخورده شان به آنها لذتی بی انتها می دهد.

مطالعه اینگونه کتاب ها به چاپ های مجدد و پی در پی آن ها منجر می شود و طبیعتاً پس از مدتی افرادی نیز به فکر ترجمه آن ها می افتند. دیری نمی پاید که رد پای از یک "قانون" در کشور های زیادی به چشم می خورد. قانونی که اصلاً وجود ندارد و تنها در توهم افرادی خاص شکل گرفته است.

اینگونه می شود که پس از گذشت مدت زمان نه چندان درازی، شاهد تولد قشری هستیم که باورمندان سینه چاک "قانون" هستند.

قشری که عمدتاً از افراد شکست خورده، بی عرضه، کم سواد، تنبل و آماده خواه تشکیل شده است.

از اینجا به بعد را خودتان می دانید و من در فصول آینده به تشریح مختصر برخی جنبه های قانون می پردازم.



## کائنات<sup>۱</sup>

کائنات، اصطلاحی عربی است که از کائن + ات تشکیل شده است.

کائن به معنی موجود است و کائنات یعنی موجودات.

در کیهانشناسی به کل جهان هستی (کهکشان ها، سحابی ها، کوازار ها، ستارگان و...) کائنات گفته می شود و در فلسفه نیز به همین معنا است هرچند از آنجایی که نگاه فلسفی با نگاه علمی متفاوت است، گاهی در فلسفه به چشم یک موجود واحد (وحدت در عین کثرت) نیز به آن نگاه شده است. چیزی شبیه آن دیدگاه که برخی جامعه شناسان نسبت به جامعه دارن و جامعه را یک موجود پویا و زنده قلمداد می کنند. برای عارفان که سرچشمه خرافات و توهم اند نیز کائنات، خود خداست. به قول برگسون، کائنات ماشینی است برای ساختن خدایان.

<sup>1</sup> The universe

افرادی مانند آقای پ که کائنات را از جنبه مادی اتم ها و ملکول ها به جنبه های متافیزیکی و ماورائی ارتقا می دهند را از اینجای کتاب، کائناتی می نامیم. در بخش های "کائناتی کیست" و "شناخت کائناتی ها" به تفصیل درباره این بزرگواران خواهید خواند.

## ادعا<sup>۲</sup>

همان خانم X داستان ما را در نظر بگیرید. این خانم یک خواهرخوانده دارد به اسم Y.

روزی از روزهای سرد پاییزی، خانم Y در اثر ناداری و فقر، مبلغ یک میلیون تومان از خانم X وام می گیرد ولی در تاریخ مقرر، آن را پس نمی دهد.

خانم X هم که رابطه خوبی با او دارد مدتی نه چندان کوتاه از سختگیری و طلب مصرانه پول خود چشم می پوشد و فرصت بازپرداخت به او می دهد. ولی کم کم به این نتیجه می رسد که خواهرخوانده اش قصد سوء استفاده از مهربانی او را دارد و در حالی قرض او را بازپس نمی دهد که از لحاظ مالی، توانایی انجام آن را دارد.

او چند بار تذکر می دهد و اقوام و دوستان را به این منظور واسطه می کند ولی افاقه نمی کند و خانم Y داستان ما با زرنگی تمام هرگونه بدهی به خواهرخوانده را به کلی منکر می شود.

خانم X که این رفتار او را توهین به شعور خود تلقی می کند کار را به شکایت و محاکم قضایی می کشاند.

<sup>۲</sup> در این چند صفحه به کرات از کلمات ادعا و مدعا استفاده شده است و نباید آنها را بجای هم گذاشت.

از بد روزگار و همانزور که اغلب هم اتفاق می افتد بازپرس چندان باهوشی هم به کارشان رسیدگی نمی کند. بازپرس از خانم  $Y$  می پرسد که چرا قرض  $X$  را نمی دهد.  $Y$  زرنگ اینبار در جواب می گوید من قرض او را داده ام.

بازپرس رو به خانم  $X$  می پرسد که آیا قرضتان را پس گرفته اید؟ او جواب منفی می دهد.

بازپرس از او مدرک می خواهد و می گوید ثابت کن که خواهرخوانده ات پول تو را پس نداده است!!!

خانم  $X$  کاملا دست و پا بسته می شود. او می داند که هیچ راهی برای اثبات این واقعیت وجود ندارد.

پرونده به دفتر قاضی می رود و قاضی نیز باز همان پرسش ها را تکرار می کند. خانم  $X$  تأکید می کند که هیچ راهی برای اثبات این مدعا ندارد و هرگز نمی تواند دلیل و سندی مبنی بر عدم بازپس گیری طلب خود ارائه کند. و اذعان می کند که به هیچ عنوان نمی تواند اثبات کند خواهرزاده  $Y$  فریبکارش دروغ می گوید. جلسه دادرسی تمام می شود و خانم  $Y$  با زرنگی تمام کلاه گشادی بر سر خواهرخوانده و دادگاه محترم می گذارد.

خانم  $X$  مستاصل می شود و از سر ناچاری تصمیم می گیرد که به یک وکیل مراجعه نماید.

اتفاقا وکیل باهوشی به پستش می خورد و به او می آموزد که در فرصت تجدید نظرخواهی دادگاه چه کند.

او در دادخواست تجدید نظر تأکید و یادآوری می کند:

درست است که من مدرکی دال بر عدم بازپرداخت یک میلیون تومان قرض خواهرخوانده ام ندارم ولی او هم هیچ سند و مدرکی برای اثبات بازپرداخت این مبلغ ارائه نداده است.

جلسه دادگاه دوباره تشکیل می شود و این بار قاضی از متهم می خواهد ثابت کند که پول شاکی را پس داده است ولی در می یابد که او هیچگونه مدرکی در این باب ارائه نداده است.

بیدرنگ حکم محکومیت متهم صادر و عدالت اجرا می شود.

حقیقت دنیای ما هم شبیه همین داستان است. منطق حکم می کند که اگر کسی مدعی وجود "چیزی" است باید برایش دلیل بیاورد، نه اینکه بگوید من می گویم این "چیز" وجود دارد و چنین و چنان است حالا اگر شما قبول ندارید اثبات کنید که وجود ندارد.

این فریب است، مغلطه است، نیرنگ است، خدعه است.

در اصطلاح، بار اثبات مدعا همیشه بر دوش مدعی است. مثال دیگری برای روشن تر شدن مطلب سودمند است:

در نظر بگیرید که من مدعی می شوم شما که دارید این کتاب را می خوانید توسط یک نیروی ماورائی و غیبی به من که نویسنده این کتاب هستم متصل شده اید و من از این نیرو به عنوان نیروی قدرتمند نهفته در چشمان خودم نام می برم.

من از شما می خواهم به علت دارا بودن این معجزه به من ایمان بیاورید و هر چه می گویم باور کنید.

آیا هیچکدام از خوانندگان گرامی این کتاب می توانند نادرستی این مدعا را نشان دهند؟

قطعاً نمی تواند چنین کند چرا که من از یک نیروی نامرئی، غیبی و غیرقابل اندازه گیری و کاملاً نامحسوس سخن گفته ام و کم و کیفش را هم خودم تعیین کرده ام.

شک ندارم که اگر چنین مدعایی مطرح کنم تعدادی از خوانندگان به این نیرو ایمان پیدا می کنند ولی بی گمان آن ها که باهوش و عاقل باشند این مدعا را نخواهند پذیرفت.

من فقط یک "ادعا" کرده ام و هیچ دلیلی برای مدعای خود نیاورده ام. پس چرا باید قبولش کنند؟

پذیرفتن این ادعای من فقط نشانه ساده لوحی و بلاهت است.

بیاید این بازی را ادامه دهیم.

فرض کنید من مدعی می شوم که یک نیروی غیبی و قانون نانوشته در جهان وجود دارد که با القاب و اسامی دهن پر کن و قلمبه سلمبه ای هم مزین شده است. انرژی کائنات، نیروی اراده، قانون جذب، نیروی سپاسگزاری ... و دهها لقب و اسم زیبا و مزخرف (مزخرف به معنای واقعی کلمه) دیگر ولی هیچ دلیل و مدرکی بر این مدعا ندارم و تنها راه رسیدن به آن را کشف و شهود و داشتن باور و ایمان کافی می دانم.

یک فرد عاقل و منطقی چگونه ممکن است چنین مدعای بی سند و دلیلی را بپذیرد؟!.

در صفحات قبل دیدیم که آقای پ چگونه از باور و سادگی خانم های الف و ب به یک راه درمانی کاملاً من درآوردی از سوی خانم X، سوء استفاده کرد و متدی را تهیه و گسترش داد که به "قانون" تبدیل شد!! آن هم قانونی خلل ناپذیر!

ممکن است برهی از دوستان هنوز ملتفت نشده باشند و باز در دل خود از من بپرسند خب خود تو چه دلیل و سندی برای مدعای خود یعنی بر غیر واقعی بودن این نیروها و قانون ها داری؟

پاسخ من این است:

همانگونه که خانم X در دادگاه هرگز نمی تواند دلیلی بر عدم بازپرداخت پولش توسط خواهرخوانده ارائه دهد، من نیز هرگز قادر نخواهم بود دلیلی بر عدم وجود این نیروهای موهوم و نادرستی این به اصطلاح قانون ها بیاورم.

ولی نکته مهم و حائز اهمیت این است که مدعیان وجود این قانون و نیروهای کائناتی هم هرگز نتوانسته اند و نخواهند توانست دلیلی بر درستی مدعای خود بیاورند.

تکرار می کنم (( بار اثبات بر دوش مدعی است)).

منطق حکم می کند که اگر کسی مدعی "چیزی" شد باید بر آن چیز، دلیل بیاورد. نه اینکه بگوید این "چیز" وجود دارد مگر اینکه خلافش ثابت شود.

این دردسر ناهمواری است که بسیاری از آگنوستیک های عزیز هم به آن بر می خورند. اگر قرار باشد وجود هر چیزی را که غیر قابل رد است، بپذیریم، باید به وجود یک سو سک سخنگو در کمد لباسمان هم ایمان بیاوریم.

مدعی باید مدعایش را اثبات کند در غیر این صورت این می شود مغلطه و فریب.

درواقع مدعیان پدیده های ماورائی از آنجا که خود از آوردن دلیل منطقی در این باب ناتوانند با زیرکی و فریب، اثبات مدعایشان را به گردن دیگران می اندازند!

این مثل آن می ماند که من بگویم "من بهترین نویسنده جهان هستم. می گوئید نه، خلافش را ثابت کنید!" بعد هم هر دلیلی بیاورند بگویم نه این قبول نیست شما عقلمتان نمی رسد، ایمانتان کافی نیست و...

## مثبت اندیشان

خانم X را که یادتان هست؟

در همان روز هایی که برای درمان زانو دردش می کوشید، گیاهخواری را نیز امتحان کرد و اتفاقاً بعد از آشنایی با این روش زندگی، به یکباره متحول و به یک وگان تمام عیار تبدیل شد.

او مانند هر وگان دیگری تمام محصولات حیوانی را از زندگی خود حذف کرد و به یک مدافع سفت و سخت حقوق حیوانات مبدل شد.

X عزیز، وگان بودن را یگانه راه شرافتمندانه زیستن می دانست و پرورش صنعتی حیوانات و کشتار و استثمار آنان را کثیف ترین و خودخواهانه ترین رفتار نوع بشر بر می شمرد. ولی دوستان صمیمی او همگی گوشتخوار و کباب خوران قهار و حرفه ای بودند. آنها هرگز حاضر نبودند به خاطر حمایت از حقوق حیوانی، لقمه های خوشمزه خود را نخورند.

اتفاقاً این اختلاف دیدگاه هرگز نتوانسته بود دوستی بین آنها را به هم بزند و هر کدام می دانستند که بهتر است بر سر اینگونه موضوعات بحث نکنند و بیشتر حواس خود را متوجه تفاهم ها و شباهت هایشان نمایند.

<sup>۲</sup> یک روش تغذیه و زندگی است که هدف آن حذف هر نوع محصول حیوانی چه در غذا و چه در مواد مصرفی است. بسیاری از افراد وگان با پرورش صنعتی حیوانات و آزمایش روی حیوانات مخالفت می کنند. روش تغذیه وگان زیرمجموعه ای از گیاهخواری است. از مهمترین محصولات حیوانی که وگان ها از مصرفشان خودداری می کنند می توان انواع گوشت (گوشت قرمز، مرغ، آبزیان و...)، لبنیات، تخم مرغ، عسل، ابریشم، چرم، خز، و... را نام برد و نیز محصولاتی که در آنها از فرآورده های حیوانی (مانند ژلاتین) استفاده شده است.

<sup>۳</sup> گروهی از باور های معمولاً ایدئولوژیک مخفی که شیطان را یک موجود زنده و دارای وجوه مشترک با طبیعت انسان می دانند. آن ها شیطان را یک ابگو و طرح اصلی و پیش از جهان می انگارند.

<sup>۴</sup> البته "عرفان حلقه" و "اکنکار" ثابت کردند که می توان در مزخرف گوئی چنان مهارت یافت که سنگ پای قزوین که هیچ، فولاد آبدیده را نیز از گود خارج کرد.

اختلاف نظرات و تفاوت های عقیدتی و دیدگاهی شان به همین یک مورد که چندان اعتقادی هم نبود محدود نمی شد ولی یک نوع منش و درک متقابل باعث استحکام رفاقت و روبرو شدن آنان شده بود و این اختلافات هیچگونه مشکلی را پدیدار نمی ساخت.

یک روز دو تن از شاگردان خانم ب که یادتان هست معلم بود، کتابی را به او هدیه دادند.

این کتاب هم طبق معمول از همان دست کتاب های زردی بود که "قانون" را توضیح و بسط می دادند. در جای جای این کتاب، مبحث تازه ای به چشم می خورد که پدیده ای بنام "مثبت اندیشی" را تبلیغ می کرد.

در این مبحث سفارش شده بود که باید مثبت بیاندیشید و فکر های منفی را از خود دور کنید.

سه دوست معتقد و صمیمی داستان ما یعنی خانم X و الف و ب در یک شب زمستانی و در محفلی دوستانه نشستند تا با تمرین مثبت اندیشی و بیرون ریختن تفکرات و کارهای منفی به جذب شادی ها کمک کنند. ولی چون سرشان خیلی گرم این بازی و تمرینات شده بود یادشان رفت که باید شام هم درست کنند. گرسنگی که فشار آورد تازه یادشان افتاد که مثبت اندیشی شکم را سیر نمی کند. تصمیم گرفتند شام آن شب را از بیرون تهیه کنند.

وقتی قرار شد تلفنی سفارش شام دهند، اتفاق جالبی افتاد و خانم X که شدیداً غرق مثبت اندیشی بود مصرانه تأکید داشت که خوردن گوشت حیوانات، یک عمل منفی است و نباید در خانه ی او انجام شود.

خانم های الف و ب هم به صراحت اعلام کردند که لذت بردن از خوردن را مثبت و محدودیت را منفی می دانند و اگر خوراکی گیاهی باشد احساسی منفی در آنها تولید می کند.

بحث و جدل شان بالا گرفت و به یکباره تمام آن درک دوجانبه و منش رفاقتی از میان رفت.

هیچ کدام از طرفین ماجرا حاضر نبودند کاری منفی انجام دهند و نکته وحشتناک قضیه هم این بود که هرگز قادر نبودند به یک تفاهم کلی بر سر مثبت یا منفی بودن کارها برسند.

هر کدام بر طبق سلیقه، باورها و عقاید خود مثبت و منفی را تعیین می کردند. در آخر هم مهمانی آن شب شان زهرمارشان شد و شام نخورده هر کدام به خانه ی خود برگشتند در حالی که دیگری را بیسواد و نادان قلمداد می کردند.

درواقع مثبت و منفی، نیکی و بدی، زشتی و زیبایی و مفاهیمی از این دست، شناور تر از آنند که در نخستین نگاه به نظر می رسند.

نمونه جالب آن را می توان در شعار معروف آیین زرتشتی دید.

گفتار نیک... کردار نیک... اندیشه نیک

دم شما هم گرم ولی نیک یعنی چه؟ زرتشت عزیز یادش رفته نیک را توضیح دهد و تشخیص نیک و بد را به عهده پیروان گذاشته است. (می دانم خواهید گفت خب نیک و بد را در جاهای دیگر تو ضیح داده ولی سخنم پیرامون این شعار است).

با شعار گفتار نیک و کردار نیک، هر عملی توجیه می شود. می شود جنایت کرد و آن را عملی نیکو تلقی کرد. کافی است جنگ بشود و من در راه وطن یا دین مرتکب انواع و اقسام جنایت شوم، اینجا دیگر قتل، بد نیست، نیک است.

نظیر اینگونه شعارها و دستورات در همه ادیان و مکاتب وجود دارد

این شعار های کلیشه ای برای سده های جدید نیازمند بروزرسانی و آپدیت هستند. ولی در کمال ناباوری می بینیم که جریانی که "قانون" را تبلیغ می کند به طرز فجیعی دارد به این مثبت و منفی های موهوم دامن می زند.

در خلاصه کلام اینکه این تئوریسین های مثبت اندیشی و سینه چاکان قانون، اسلوب مضحکی دارند :

تنها چیزهایی که خودشان می پسندند را مثبت می دانند ولو اینکه از دید کس دیگری منفی باشد.

و بالعکس.

سخنرانی را دیدم که شراب خوری را منع و عملی به شدت منفی معرفی می کرد و این در حالی بود که برخی از مستمعین او مسیحی بودند و شراب برایشان قداست داشت.



## قضاوت

دعواها، بحث و جدل‌های خانم‌های X و الف و ب به نتیجه نرسید و همانگونه که دیدیم آن‌ها نتوانستند بر سر مثبت‌ها و منفی‌ها به توافق برسند.

پس از آن خانم ب مصرانه می‌کوشید راهی بیابد تا درستی حرف خود را اثبات کرده و خود را برنده بحث نشان دهد تا حداقل از درون ارضا شود. او پس از اینکه دریافتن متر و معیار مشخص تعیین خوب و بد ناکام و درمانده شد در شبی دیگر بحث را اینگونه از سر گرفت: " ببینید درست است که خوب و بد کاملاً سلیقه‌ای و این قانون هم "اثبات نشده" هست ولی بیائیم قضیه را از زاویه‌ی دیگری نگاه کنیم.

چیزی که مشخص است این است که باور به این قانون هیچ ایرادی ندارد و باعث امید و موفقیت می‌شود. باورمندان به این قانون افرادی بسیار شاد و ثروتمند هستند که از زندگی لذت می‌برند. همین آقای تریسی را نگاه کنید زندگی شاد و سراسر موفق و پربراری دارد. مگر ما چه از او کم داریم؟ چرا باید سهم مان از دنیا فقط حسرت و یک آه عمیق باشد؟ همه‌ی چیزی که باید به آن عمل کنیم این است که سپاسگزار باشیم، عیبی دارد؟ به خلق خدا کمک کنیم، عیبی دارد؟ قضاوت نکنیم. چه از این بهتر؟ اصلاً مگر ما در جایگاه قضاوت هستیم؟"

او کمی از یک لیوان آب نوشید تا ادامه سخنانش را از سر گیرد ولی خانم X رشته کلامش را برید و با چهره‌ای حق به جانب گفت: تو قضاوت نمی‌کنی؟ پس این‌ها که گفتی چه بود؟ تو گفتی کسانی که به قانون عمل کرده‌اند شاد و موفق‌اند. گفتی آقای فلانی بسیار زندگی پربر و شادی دارد. اینها همه قضاوت‌اند. اصلاً همین که می‌گوئی قضاوت کار درستی نیست هم خودش یک قضاوت است. تو دقیقاً داری چه می‌گویی؟ خودت می‌دانی؟

خانم ب که آب در گلویش پریده بود در حالی که سرفه می‌کرد و اشک از چشمانش جاری بود گفت: نه این فرق می‌کند.

خانم X پرسید دقیقاً چه فرقی می‌کند؟ و او در پاسخ گفت: می‌دانی چیست؟ بحث کردن با تو بی‌فایده است.

خانم X گفت: بفرما این هم یک قضاوت دیگر.

خانم B که به کلی کلافه شده بود از ادامه بحث خودداری کرد و مشغول کردن تار موهای نامریی لباس خود شد ...

در حقیقت ((آی قضاوت نکنید)) هایی که کائناتی ها می گویند و اینقدر روی آن تاکید دارند نیز همین است.

فریاد واقضاتوا سر می دهند و به گونه ای حرف می زنند که انگار تمام اسرار هستی را می دانند و صاحب چشم برزخی هم هستند ولی در بند مثبت و منفی هم هستند. این خودش یک پارادوکس اساسی یا بهتر بگوییم تناقض مضحک است.

اینکه دم از مثبت و منفی می زنند، خودش یک قضاوت است و در اینصورت اصل قضاوت را رعایت نکرده اند. اینکه قضاوت نکنند هم یعنی دیگر قادر به تعیین و تشخیص مثبت از منفی نخواهند بود و اصل مثبت اندیشی را رعایت نکرده اند.

در واقع اصل های "قضاوت نکردن" و "مثبت اندیشی" یکدیگر را نقض می کنند.

و همانگونه که مطابق آموزه های اسلامی هیچ انسانی را نخواهید یافت که مطمئن باشد پس از مرگ به بهشت خواهد رفت و در آغوش حوریان خواهد لمید، طبق مزخرفان کائناتی ها هم هیچ انسانی را نخواهید یافت که بتواند با اطمینان بگوید همه اصول را رعایت کرده ام و به سرزمین رویایی آرزوهایم خواهیم رسید.

به بیان دیگر، هیچکس نمی تواند شرایطی که کائناتی ها برای تعالی و جذب و... تعیین کرده اند را دارا شود. و عملاً این ماجرا از بیخ و بن منتفی است و دروغ بودنش آشکار.

هر عقل سلیم و منطق سالمی به این موضوع پی می برد.

## شبه علم ۴

شبه علم مجموعه ایده هایی است که خود را به عنوان علم نشان می دهد، در حالی که معیارهایی را ندارد که به درستی چنین نامیده شود. شبه علم، غریبه است که لباس آشنا پوشیده تا در محدوده آشنایان جا گیرد. اسب تروای لشگر ضد علم است که پشت دروازه های آهنین اصول علم بیتوته کرده است.

به بیان ساده تر شبه علم یا دانشنما به ادعاها، باورها، و کارهایی گفته می شود که به نادرستی با عنوان دانش ارائه داده می شوند ولی بر پایه ی روش دانشیک نیستند.

به زبان باز هم ساده تر، شبه علم ها، ادعاهایی هستند که به غلط، آن ها را علمی نشان می دهند. در شبه علم، مدعیات به آزمایش و بررسی تن نمی دهند. شبه علم، غیر قابل بررسی است و از همین رو نمی تواند علمی باشد. درست مثل ادعای نیروی نامریی در چشم های من که بالا تر گفتم.

تشخیص علم از شبه علم کار چندان ساده ای نیست چرا که مرز واضح و مشخصی این وسط وجود ندارد سازندگان این اسب تروای مخوف روز به روز کارکشته تر می شوند و خود را بیشتر به دانشمندان شبیه می کنند. ولی با در نظر گرفتن چند پارامتر می توان تا حدود زیادی در تمیز شبه علم از علم موفق بود.

## وارونه کاری

در روش علمی، اصل بر این است که ابتدا فرضیه ای بر حسب مشاهدات اولیه شکل بگیرد، سپس آن فرضیه به بوته آزمایش سپرده شود و درستی یا نادرستی اش معلوم گردد. در شبه علم قضیه برعکس است. به محض اینکه فرضیه ای را مطرح کنند، می گردند و می گردند و می گردند تا در لابلای نتایج آزمایش ها یا کاوش ها، شاهی برای دست و پا کنند. مثلاً عده ای باور کرده اند که ساخت اهرام مصر، کار فضانوردانی است که در دوران باستان به زمین آمده اند. آن ها بیطرفانه نمی گردند تا اشکال و نقوش حکاکی شده را تفسیر و ترجمه کنند. بلکه با این قصد قبلی که شباهتی بین نقش و نگارهای حکاکی در اهرام و وسایل امروزی مانند هلی کوپتر و سفینه و موبایل و ... است بیابند و آن را گواه نظریه! خود معرفی کنند.

حال آنکه این نوع ربط دادن های غیر منطقی، از اختلالی موسوم به پاریدولیا<sup>۵</sup> ناشی می شود. پاریدولیا، یک اختلال روانشناختی است که طی آن، فرد، تصاویر یا اصوات بی معنا را به صورت معنا دار می شناسد.

مغز عزیز در این مواقع زیادی خلاق می شود و تصاویر و صداها بی معنی را معنا می بخشد. نمونه هایش را بارها تجربه کرده ایم. زمان هایی که در ابرهای بهاری تصویر های گل و بلبل و ماشین و معشوقه مان را می بینیم یا زمان هایی که تیک تاک ساعت دیوای خانه برایمان کلمه می شود ما داریم از این توانایی مغز عزیزمان لذت می بریم.

### فرار به رسانه

در شبه علم، مدعیان بدون هیچ دردسری و با نهایت پروئی به سراغ رسانه ها می روند. خیالبافی ها و داستان سرایی های پرت و پلا ایشان را بدون ارائه به کسانی که همتا و صاحب نظر در آن زمینه اند، یگراست به رسانه های عمومی می برند و جار و جنجال بیخودی به راه می اندازند. و طبیعتاً هم خوراک چرب و نرمی برای نشریات و رسانه های زرد عامه پسند می شوند.

### توهم توطئه

ارایه دهندگان شبه علم مدعی اند که نهادهای دارای قدرت و ثروت زیادی پشت علم رسمی (منظور شان علم واقعی است و نه خرافه) قرار دارند و با توطئه و حق کشی مانع از ابراز وجود و ارائه یافته های ایشان می شوند!!

همیشه این دیدگاه را مطرح می کنند که علم، تنها راه کشف حقایق جهان نیست و همان جملات معروفی که همه مان با آن ها آشنا هستیم را تکرار می کنند.

آن ها همچنین می گویند گذشته از اینکه علم، تنها راه کشف جهان نیست، علمی که امروزه در دانشگاه ها و مراکز رسمی ترویج و تدریس می شود هم تنها علم موجود نیست.

آن ها چون می دانند که بدون تو سل به علم نمی توانند خیل عظیم مردم درس خوانده قرن بیست و یکمی را با خود همراه کنند، علم را به کل رد نمی کنند، ولی علم واقعی را نزد خود می دانند.

<sup>۵</sup> paridolia

در شبه علم توطئه های دیگری نیز تبلیغ می شوند.

مثلاً می گویند بشقاب پرنده ها چند باری به زمین آمده اند و شناسایی هم شده اند ولی دولت های ابرقدرت و در راس آن ها آمریکا و سازمان ناسا جلو انتشار اخبار مربوط به آن را گرفته اند تا کسی از وجودشان مطلع نشود. حالا چرا؟ من هم نمی دانم.

راه دور نرویم در همین کشور خودمان بسیاری افراد می درانند تا با ربط دادن هر چیزی به شقیقه نشان دهند که آثار هنری موجود در بناهایی مانند متروی تهران و میدان آزادی و... علائم و نشانه های شیطان پرستی است و به صورت عامدانه ایجاد شده اند.

### تکیه بر همه (نویز)

مروجین شبه علم همواره بر یافته های تصادفی که در اندازه گیری های علمی وجود دارند، تکیه می کنند. این گونه افراد با ترفندهای آماری می کوشند که به جای پیام، همه را عمده کنند و به نتیجه گیری های غیرمنطقی برسند. یافته های به اصطلاح علمی شان نیز مبتنی بر تغییرات تصادفی و یافته های مرزی کاملاً اتفاقی در مطالعه ها است.

### همه چیز دانی

در شبه علم، هرگز خبری از کشف های ساده و معمولی و یا کارهای معقولانه و رویدادهای ساده نیست. از شاخصه های اصلی شبه علم این است که همیشه مدعی کشفیات جهانشمول، کل نگر، بی اندازه مهم و خلاصه امر، راه نهائی همه مشکلات است.

شبه علم، برای هر پرسشی، پاسخی در آستین دارد و با کلمه " نمی دانم " بیگانه است.

کافی است به صورت رندوم یکی از کتاب های زرد شبه علمی را ورق بزنید تا نویسنده را یک فیزیکدان، ریاضیدان، پزشک، زیست شناس، ادیب، مورخ، باستان شناس، فیلسوف، روانشناس، عصب پژوه، اقتصاد دان، کارشناس ارتباطات، کارشناس مسایل دینی، جامعه شناس، و کلی چیز های دیگر بیابید و طبیعتاً کسی که

<sup>۶</sup> گروهی از باور های معمولاً ایدئولوژیک مخفی که شیطان را یک موجود زنده و دارای وجوه مشترک با طبیعت انسان می دانند. آن ها شیطان را یک ایگو و طرح اصلی و پیش از جهان می انگارند.

همه علوم را می داند و خود را صاحب نظر جمیع دانش ها به حساب می آورد، راهکار هایی جهت حل همه مشکلات بشر نیز در آستین دارد.

### تکیه بر تجربه های شخصی

شاید جدی ترین و در عین حال مضحک ترین و البته بی منطق ترین چیزی که شبه علم را شاخص می کند تکیه آن بر تجربه های شخصی است.

درواقع نقل تجربه های شخصی به صورت تک نگاری ادعاها، مهمترین راه زنده ماندن خرافات در عصر دانش است.

مثلاً در علم پزشکی از «داده ها» استفاده می شود نه از نقل مدعیات فردی. اما شبه علم افرادی را می آورد تا جلوی ما بنشینند و با شوق و هیجان بگویند که ما فلان چیز و بهمان پدیده را شخصاً تجربه کرده ایم. ، نگاه کنید به بازار پر رونق سمینار هایی که سخنرانان آنان باری ندارند جز تجربه جدا شدن روح کذایی شان از بدن، گذر از تونل سفید، دیدار با دوستان درگشته، ملاقات با پیامبر و امام و پیشوا و سر آخر هم دستور به بازگشت<sup>۷</sup>.

### تأکید بر قدیمی و باستانی بودن مدعا

مروجین شبه علم همواره تأکید دارند که مطالب مورد ادعایشان، در گذشته های دور ( و البته نامعلوم)، رواج داشته و مورد تأیید بزرگان، دانشمندان، فضلا، عرفا و قدر قدرت های زمانه نیز بوده است.

جالب اینکه از آن ها نقل قول هم می آورند. از آن ها همواره می شنویم که در گذشته فلان متد پزشکی یا بهمان روش سنتی رواج داشته و امروزه به فراموشی سپرده شده است. در فصل های بعدی، نمونه های جالبی برایتان خواهم آورد.

<sup>۷</sup> تجربه نزدیک به مرگ یا NDE زمانی رخ می دهد که فرد در معرض یک رخداد مهلک قرار می گیرد و مغز می کوشد اعضای حیاتی بدن را از معرض مرگ دور نگه دارد. در پی این کوشش، مغز تحریک شده و توهماتمانند خروج از کالبد بدن، احساس بی وزنی، حس حرکت به سمت بالا، شنیدن صدا، رویت نو، ملاقات با آشناهای مرده، دیدار با پیشوایان مذهبی و... ایجاد می شود. تحقیقات نشان داده که برخی داروها مانند کتامین نیز می توانند باعث بروز این توهمات شوند.

## کار در انزوا

این افراد همواره در انزوا و غیرشفاف کار می کنند، روراستی را اصلاً بر نمی تابند و همیشه و همیشه ادعاهای خود را در جمع خودی ها و همایش ها و رسانه های ویژه خودشان طرح می کنند.

شما هرگز ندیده و نخواهید دید که یک استاد مدعی انجام انرژی درمانی، تله کینزی،<sup>۸</sup> احضار روح،<sup>۹</sup> هومئوپاتی<sup>۱۰</sup> و امثالهم در یک محیط آزمایشگاهی کنترل شده و در حضور محققان علمی ادعاهایش را به بوته نقد یا آزمایش و بررسی بگذارد.

آن ها می دانند که مدعیانشان با علم سازگار نیست و با گفتن جمله ((ما علم را قبول نداریم)) و ((علم، ناقص است))، خود را خلاص می کنند.<sup>۱۱</sup>

## طرح قوانین تازه برای طبیعت

علمای شبه علم برای آنکه یافته ها و مشاهدات مورد ادعایشان را توجیه کنند، در کمال خونسردی، قانون های تازه و بدیعی را برای طبیعت پیشنهاد می کنند. قانون هایی که هرگز قانون نیستند. کافی است سری به کتاب های زرد شبه علمی بزنید تا با انبوهی از قوانین علمی دروغین و پرت و پلاهایی مواجه شوید که رنگ علمی خورده اند.

از قانون جذب و قانون کارما که بالاتر اشاره کردم گرفته تا قانون شکرگزاری و قانون های پاکسازی کوانتومی ذهن.

## نبود راستی آزمایی

دیگر تفاوت عمده و اساسی علم و شبه علم (دانش و دانشنما) امکان راستی آزمایی است. به این معنا که یک استدلال باید امکان بررسی و نقد داشته باشد. از همین رو است که جدیداً تاریخ را دانش قلمداد نمی کنند. چرا که در آن امکان راستی آزمایی دقیق وجود ندارد. هر چند "تاریخ تحلیلی" با به کارگیری شیوه های مخصوص به خود، این مسئله را جبران می کند.

<sup>۸</sup> telekinesi

<sup>۹</sup> seance

<sup>۱۰</sup> Homeopathy

<sup>۱۱</sup> بنیاد جیمز رندی، سالهاست این مدعیان را به چالش کشیده و از آنها خواسته تا مدعیانشان را در حضور نماینده بنیاد به نمایش بگذارند و مبلغ یک میلیون دلار آمریکا جایزه بگیرند ولی بعد از گذشت بیش از بیست سال، هیچکس نتوانسته به عنوان مدعی در این چالش قدم بگذارد.

مروج شبه علم ممکن است ادعا کند یک موتوربرق اتمی در قلب انسان ها وجود دارد که باعث پمپاژ خون می شود. بعد بلافاصله اضافه کند که البته این موتوربرق آنقدر شگفت انگیز است که هم نامریی است هم با هیچ وسیله آزمایشگاهی و اسکن و عکسبرداری ای قابل تشخیص نیست.

مروج این مدعا، برای مصون ماندن از نقد، راه هرگونه راستی آزمایی را بسته است. این شیوه فریب که در منطق آن را مغالطه (( بستن راه استدلال)) می نامند در شبه علم بسیار مرسوم است و یکی از فاکتورهای اصلی و پررنگ آن به شمار می رود.<sup>۱۲</sup>

### نبود قابلیت تکرار

راه دیگر کشف شبه علمی بودن یک پدیده، نبود امکان تکرارپذیری آن است. وقتی راجع به مسئله ای ادعایی صورت می گیرد صرف نظر از دقتی که برای رخ دادن آن صرف شده، باید بتوان دوباره به آن دست یافت. در فصل های بعدی بیشتر توضیح خواهیم داد.

### سوء استفاده از علم

در عین حال که پیروان شبه علم، به شدت به علم می تازند و از آن گریزانند ولی جالب است که می بینیم برای توجیه خود به آن چنگ می زنند.

در شبه علم، به دو شیوه کلی از علم سوء استفاده می کنند.

اولین شیوه جعل علم است به این معنی که در بازی با کلمات و گزیده کردن نتایج علمی و البته آمیختن اصل و قانون و نظریه و فرضیه و ثابت ها و... و نیز سوء استفاده از دانشمند نبودن عوام، ادعاهایشان را علمی نشان می دهند.

و روش دومشان هم این است که ابتدا چند اصل درست و فکت علمی و ترجیحا مقبول العوام را می آورند، سپس مدعای شبه علمی و دروغین خود را به آن ها متصل می کنند.

جنگگیری، انرژی درمانی، هومئوپاتی، عرفان، طالع بینی، کف بینی، ستاره بینی، تله کینزی و... از نمونه های فراگیر شبه علم محسوب می شوند.

<sup>۱۲</sup> برای مطالعه بیشتر این پدیده، ((قوری چای راسل)) را جستجو کنید



## جعل علم

قانون های فیزیک، شیمی، ریاضی و... اصولی دارند. دارای یک چارچوب هستند.

برای اینکه چیزی را بتوان قانون نامید باید آن چیز، شرایط قانون شدن را داشته باشد. از آنجائیکه کائنتاتی ها در کمال خونسردی و پرروئی با بستن انواع و اقسام دروغ های متنوع و خلاقانه به علم فیزیک، لحظه ای از لرزاندن تن فیزیکدان های مرحوم شده در گور دریغ نمی کنند در اینجا از نمونه های قانون فیزیک مثال می زنم تا ماجرا روشن شود.

قانون جاذبه عمومی را در نظر بگیرید. این یک قانون است. قانونی که می گوید شما اگر هم اکنون کتابی که مشغول خواندنش هستید را به هوا پرتاب کنید بی گمان قطع به یقین به زمین باز خواهد گشت. در ضمن می توان با تعیین سرعت اولیه و زاویه پرتاب آن، زمان و مکان دقیق و کیفیت این بازگشت شکوهمند را هم تعیین کرد.

می شود با ده ها آزمایش آن را به طور تجربی مشاهده و ثبت و در نتیجه اثبات کرد.

حالا بگذریم که شاید از هر ده میلیون بار که این عمل انجام شود یک بار کتاب مذکور به زمین برنگردد و استثنا شود.<sup>۱۳</sup>

این دیگر نقض قانون نیست. چون  $99,999,999\%$  درست و تنها یک در ده میلیون خطا داشته ایم که آن را هم خود قانون، پیش بینی کرده بوده.

اگر قانون نماهای من درآوردی کائنتاتی ها، قانون بودند می بایست چنین باشند که برای همه انسان ها قابل مشاهده، قابل اندازه گیری و کم و کیفش قابل محاسبه باشد و...

<sup>۱۳</sup> مثلاً پرنده بیشعوری کتاب را در هوا بقاپد و ببرد صاف بیندازد داخل کوله پشتی یک فسانور شلخته و فسانورد هم کوله پشتی اش را در فضا گم و گور کند.

مثلاً باید بتوانند بگویند من کی، کجا، چگونه و با چه شرایطی ماشینی که جذب کرده ام (به عنوان نمونه) را دریافت خواهم کرد. درحالی که آن چیزی که کائناتی ها می گویند وعده سر خرمن است:

این اتفاق بالاخره خواهد افتاد. ولی زمان، مکان و کیفیتش را نمی دانند.

درواقع همه چیز را به احتمالات می سپارند.

احتمالات می گویند که اگر یکی از عموزاده های قشنگمان که شامپانزه نام دارند را پشت دستگاه ماشین تحریر بگذارند و آن شامپانزه عزیز، مرتباً با دکمه های آن ماشین بازی کند. در صورتی که محدودیت زمانی ای در کار نباشد، این شامپانزه بالاخره تمام آثار شکسپیر را بدون یک کلمه کم و زیاد تایپ خواهد کرد.

حالا این دوستان هم می گویند اگر شما با فکر کردن به یک ماشین با فلان مشخصات و به کار بستن تمرین های من درآوردی و ضد و نقیض شان آن را از کائنات بخواهید، بالاخره آن را دریافت خواهید کرد (بدون تعیین بازه ی زمانی مشخص). درواقع دریافت این ماشین برای ما همانقدر محتمل است که تایپ آثار شکسپیر توسط شامپانزه بازیگوش. این دیگر اسمش قانون نیست...

خب حالا ولش کنید.

قانون جذب از دو کلمه تشکیل شده است که هر دو به یک اندازه بی ربط، فریبکارانه و نادرست اند. کلمه اول را که توضیح دادم. حالا برویم سراغ کلمه دوم. یعنی جذب:

چرا دروغ بگویم؟ اعتراف می کنم که خود من هم در کلاس هایم بارها و بارها از کلمه جذب استفاده کرده ام ولی همیشه آن را متشکل از حروف اول کلمات "جادوی ذهن برتر" معرفی کرده ام و نه جاذبه! در جادوی ذهن برتر ما به خوبی یاد می گیریم که تنها چیزی که می تواند ما را به خواسته هایمان برساند همانا برتری ذهن (در اینجا یعنی بیشتر بودن عقل و دانش) است. اما کائناتی ها آن را جاذبه می دانند.

بالتر به قانون جاذبه عمومی اشاره شد. طبق این قانون هر جرمی که بخواهد جرمی را جذب کند، خودش هم توسط همان جرم جذب می شود. مثلاً وقتی کتاب را به هوا پرتاب می کنیم درواقع کتاب و زمین هر دو همدیگر را جذب می کنند. (این درمورد جذب های مغناطیسی هم صدق می کند و وقتی یک آهنربا را به آهن نزدیک می کنیم هر دوی آنها یکدیگر را جذب می کنند).

حالا طبق گفته این عزیزان، اگر من بخواهم با ذهن مبارک خودم یک اتومبیل خاص را جذب کنم درواقع قانون جاذبه می گویند من هم باید توسط آن اتومبیل جذب شوم. خب لامصبها یک اتومبیل مثلاً لامبورگینی چه دلیلی دارد که یک شخصی که هنوز به عمر خود لامبورگینی ندیده و طرز استفاده از آن را هم نمی داند

دروغ بزرگ

---

را جذب کند؟ من چه جذابیتی می توانم برایش داشته باشم؟ این اصطلاح قانون جذب از اساس یک دروغ بزرگ است چون نه قانون است و نه جذب!

فقط یک نوع امید دهی کاذب و بالا برنده اعتماد به نفس است که جز در معدودی مسائل روانشناختی و دلخوش کنک های دم دستی، کاربرد دیگری ندارد.

از اینجای کتاب برای اینکه قانون های راستین علمی را با این مسائل، یکی نکنیم به جای اصطلاح قانون جذب از " قاف جیم " استفاده می کنم.

بریم که رفته باشیم...

## نقصان های نادیده گرفته شده

خانم ها X ، الف و ب با هم قرار گذاشته اند تا در زمان بیکاری شان به ساخت یک باغچه کوچک همت گمارند.

آنها یک روز تعطیل را برای این منظور تعیین کرده‌اند و هر کدام‌شان مسئول انجام کاری شده‌اند.

قرار بر این است که خانم الف، زمین باغچه‌ای که در خانه خود دارد را تر و تمیز کند و گودال‌های مورد نیاز برای کاشت بذر ها را آماده کند، خانم x، بذر ها را در گودال ها بگذارد و خانم ب هم زحمت بکشد گودال‌های را پر از خاک کند تا برای آبیاری آماده شوند.

روز مقرر فرا رسیده و هر سه بزرگوار برای انجام وظایف‌شان به سمت محل باغچه روانه‌اند.

اما در راه، اتومبیل خانم x دچار سانحه کوچکی شده و گرچند آسیب جدی‌ای ندیده ولی جهت انجام امور اداری و پلیسی چند ساعتی معطل می‌شود. این برای او که همیشه وقت شناس بوده زجرآور است ولی چاره‌ای نیست و امیدوار است که دوستانش تاخیر او را پای بی ملاحظگی‌اش نگذارند.

خانم الف و ب بی خبر از ماجرا و عصبانی از تاخیر دوست‌شان سعی می‌کنند با موبایل او تماس بگیرند ولی کسی جواب نمی‌دهد.

خانم ب پیشنهاد می‌کند که تاخیر خانم x نباید موجب کوتاهی آنها از وظیفه‌شان شود و آنها باید خودشان در غیاب او کارشان را بکنند تا هم او را شرم‌منده کنند و هم از برنامه عقب نمانند.

به این ترتیب خانم الف طبق وظیفه خود، زمین باغچه را آماده و گودال‌های مقرر را ایجاد می‌کند. خانم ب هم طبق وظیفه و قول خود گودالها را از خاک پر می‌کند!!

خانم x با تاخیر چند ساعته از راه می‌رسد و با منظره عجیب باغچه روبرو می‌شود. ابتدا به تصور اینکه دوستانش به تنهایی باغچه را آماده کرده‌اند خوشحال و از آن‌ها متشکر می‌شود ولی وقتی در می‌یابد که دوستان نابغه‌اش گودالها را بدون قرار دادن بذر بسته‌اند سخت عصبانی و معترض می‌شود. آنها هم در کمال خونسردی می‌گویند: "کندن و پر کردن گودال‌ها وظیفه ما بود، بزرگداری را تو قرار بود انجام دهی، حالا برو و بذرها را داخل گودال‌ها بگذار..."

یک ساعت را تصور کنید که با ده‌ها چرخ دنده کار می‌کند. اگر یکی از این چرخ دنده‌ها را برداریم محال است که ساعت کار کند، حالا آن چرخ دنده‌های دیگر هرچه می‌خواهند دقیق و درست بچرخند.

یا یک تلسکوپ بازتابی را در نظر بگیرید که همه اجزای آن از بالاترین کیفیت برخوردارند و تنظیم و هم خطی بسیار دقیق هم شده است ولی آینه ثانویه آن را برداشته‌اند. این تلسکوپ دیگر کار نخواهد کرد حتی اگر قطعاتش از بهترین جنس باشند.

همه ما می دانیم که جوامع مختلف، ظرفیت ها و پارامتر های مشخص و متفاوتی دارند. عملی که در کشور آمریکا مورد تأیید است و معنی بسیار خوب دارد در کشورهای آسیایی و یا یونان معنی زشت و شرم آوری دارد.<sup>۱۴</sup>

یا در مورد حریم شخصی افراد در جوامع مختلف، معیارهای متفاوتی وجود دارد. این تفاوت ها ناشی از فرهنگ های گوناگون جوامع بشری است.<sup>۱۵</sup>

حالا دوستانی می آیند کتاب های زرد مناسب برای جوامع دیگر را برای جامعه خود ترجمه می کنند. طبیعتاً بخش هایی از آن ها را که با فرهنگ جامعه جدید سازگار نیست را هم سانسور می کنند (حذف کامل می کنند و یا به جایش نقطه چین می گذارند!) و کتاب ناقص می شود.

این اتفاق بسیار شبیه همان ساعت و تلسکوپ مثال ما است که با حذف قسمت کوچکی از آن عملاً بی استفاده شده است. همانگونه که خانم های الف و ب در کندن و پر کردن گودال ها دقیقاً به وظایف خود عمل کردند ولی نتیجه کار مضحک از آب در آمد. آن ها نه تنها باغچه ای درست نکردند بلکه درست کردن باغچه را هم با دشواری جدیدی مواجه کردند. آنها زحمت بیهوده کشیدند در حالی که اگر کمی عقل خود را به کار انداخته بودند نتیجه به مراتب بهتری نصیبشان می شد.

کتاب ها و متد های کائنتاتی ها هم اکثراً دچار همین وضعیتند. آنها برای تطبیق با جامعه های جدید و شاید هم اخذ مجوز ناچار به حذف بخش هایی از آن ها می شوند و این کار عملاً باعث نقص و از کار افتادگی کامل این متد ها و روش ها می شود. شاید خودتان هم با خواندن این کتاب ها به این نتیجه رسیده اید که بسیاری از تمرینات و دستوراتشان در جامعه و فرهنگ شما قابل اجرا نیست.

اگر باور نمی کنید همین الان بلند شوید و این دو تمرین را که در یکی از کتاب های زرد پرطرفدار خوانده ام انجام دهید:

- به خیابان بروید به مردم لبخند بزنید و آن ها زیبا بنامید..
- هرکس به شما ناسزا گفت به او بگویید ولی من دوستت دارم

شما این کار را بکنید اگر با سر و صورت خونین به خانه برگشتید بگویید کتاب دروغ بزرگ، دروغ گفت.

<sup>۱۴</sup> نشان دادن حلقه OK در کشور های مختلف معانی متفاوتی دارد

## کائناتی کیست

من در متد ابداعی ام که برای آموزش نجوم در موسسه پژوهشی خودم بنیان گذاشته ام، بیشتر بحث های تحلیلی را که جنبه عمومی تر و فراتر از کلاس دارند با چند پرسش از دانشجویان آغاز می کنم. مثلاً در بحث "یوفو" ها و موجودات فرا زمینی احتمالی ابتدا از تک تک آن ها می پرسم که آیا به وجود موجودات فضایی و یوفو ها باور دارند یا نه و در صورت پاسخ مثبت یا منفی شان از آن ها می خواهم تا دلایل باور یا عدم باور شان را توضیح دهند و اینگونه در ارائه و گزارش مطلب مورد بحث یک گام عملی بر می دارم. اینجا هم می خواهم چنین کنم.

تصور کنید که شما در کلاس من نشسته اید و یک لیوان که تا نیمه از آب انباشته شده است را روی میز گذاشته ایم. من از تک تک حاضرین می خواهم که بگویند چه می بینند؟

تعدادی می گویند که نیمه ی پر لیوان را می بینند و عده دیگری نیز بیان می دارند که نیمه خالی لیوان را دیدنی تر می دانند. خب تا اینجا ما با یک گروه طرف هستیم که شامل دو دسته "خوش بینان" و "بدبینان" می شود.

من از این دو دسته می خواهم که یا کلاس علم را رها کنند و یا در دیدگاه هایشان تجدید نظر اساسی انجام دهند. چرا که از این دو دسته خوش بینان و بد بینان ، دانشمند و منجم بیرون نمی آید.

دسته اولی ها بهتر است عارف و یوگی و آکی شوند و دسته دومی ها هم بهتر است به مدارس دینی رجوع کنند... ولی در این میان افراد منطقی و عاقلی هم هستند که در جواب سوال من می گویند: " من یک لیوان می بینم که تا نیمه پر است .

این دسته سوم که تعدادشان معمولاً خیلی کم است را " واقع بینان" تشکیل می دهند و همین ها هستند که دنیای علم و دانش را از نبوغ و خلاقیت خود سیراب می کنند. همین ها هستند با اختراعاتشان زندگی را بر ما شیرین کرده اند. دسته واقع بین و بد بین را همینجا رها می کنیم و به سراغ دسته اول یعنی "خوش بینان" می رویم

اینها همان هایی هستند که کل جهان را زیبا می خواهند و با تکرار مکرر جملات کلیشه ای مانند " سخت نگیر"، "مثبت فکر کن" و... در پی آرمانشهری هستند که خودشان هم نمی دانند کجاست و چه ویژگی هایی دارد.

وقتی از یکی از آن ها بپرسیم که حالت چطور است؟ در پاسخ، بدون درنگ مانند ضبط صوتی که آن را روشن کرده باشند از دهانشان چنین صدایی به گوش می رسد: "عالی"

و این در حالی است که عالی یعنی تمام شدن و شروع افول!

استدلالتان هم این است که چون خدا همه جا حضور دارد و کائنات همواره پشتیبان ما است تنها کاری که باید بکنیم این است که به این نیروی عظیم کائناتی چنگ بیندازیم و خود را به کیهان متصل نمائیم. آن جاست که هر چیز بخواهیم نصیبمان می شود. و البته همه ی اینها در حالی است که حتی یکبار به خود زحمت نداده اند فرهنگ لغتی را باز کنند و معنی کائنات و کیهان را بخوانند.

این افراد "غیر واقع بین" "خیالباف" "همه چیز را خوب پندار"، "از واقعیت گریزان" و "از دانش فراری"، کائناتی ها هستند.

## شناخت کائناتی ها

کائناتی ها چند ویژگی اساسی دارند که احتمالاً با چند برخورد خودتان هم متوجه آن ها می شوید و خیلی راحت آن ها را تشخیص می دهید:

### بسیار خودبزرگ بینند

برای این افراد پرسیدن و اعتراف به ندانستن (دست کم تا زمانی که به تته پته نیفتاده اند) کاملاً بی معنا است.

در ذهنشان راه و روش آن ها، تنها راه و روش درست زندگی و یگانه راه سعادت بشری است و اینکه کسی نتواند این را درک کند بخاطر بی دانشی و سیاه دلی خودش است و بهتر است هر کس با آن ها مخالفت می کند هرچه سریعتر به درک واصل شود.

### شعار دهندگان قهاری هستند

این افراد سخنرانان قابلی هستند که می توانند با زبان چرب و نرمشان مار را از سوراخ بیرون کشند و بقول خاویر کرمنت سگ های هار را بترسانند و شمعدانی ها را در گلدان ها خشک کنند.



البته یک وقت گمان نبرید که از این قدرت بیان در راه های عام المنفعه و انسانی هم استفاده می کنند. خیر! تا امروز کسی ندیده که این استادان معظم جایی در فضایی به دور از لاف های بی پایه و اساس شان کاری را در مسیر های عام المنفعه و خیریه دنبال کنند.

البته سمینار های رایگان هم فراوان برگزار می کنند ولی مصداقش همان راه و روش صاحبان داروخانه هایی است که یکی از ملک های نزدیک داروخانه شان را بطور رایگان به پزشکان اجاره می دهند تا مشتری های خود را افزایش دهند و گرنه عاشق چشم و ابروی دکتر نیستند.

### روان شناسند

این افراد که نه به آنها وحی و الهام می شود و نه از سواد و عقل درست و حسابی برخوردارند به محض دیدن فرد، با یک نگاه روانشناسانه رگ خوابش را پیدا می کنند، فریاد وار از آرزوها و غرایز فروخورده اش سخن می رانند و به کائنات متصلش می نمایند (مدیون هستید اگر فکر کنید منظور از کائنات، جیبشان است).

یک بار با سمینارهای موفقیت، یکبار با همایش های خود شادمان کنی (درواقع خود شادمان پنداری)، دفعه بعد با کنفرانس اعتماد بنفس بالا کنی!... سری بعد با دورهمی بزن و برقص و... خلاصه هر کسی غرایز و عقده های فروخورده ای دارد که از بد روزگار این گونه افراد در کشف آنها بسیار متبحرند.

حتماً برای خودتان هم پیش آمده که به یک جمع کائناتی وارد شوید یا در شرکت بازاریابی شبکه ای (بخوانید ماشین انسان ویران کنی) وارد شده باشید و ببینید که چرب زبان روبروی شما بطرز عجیبی دقیقاً روی همان نقاطی دست می گذارد که شما به آن علاقه دارید.

درواقع همه اینها سوء استفاده از ساده لوحی ما و میل درونی بشر به شادی و لذت است...

بسیاری از این افراد را خود ما تا این حد بالا برده ایم و خودشان هم باور کرده اند که صاحب کمال و سعادت هستند و می خواهند ما را نیز به آن رهنمون شوند. در حالی که اگر کمی منطقی، عقلانی و علمی به آنها نگاه کنید؛ عظمت و جبروت پوشالی شان به به یکباره فرو می ریزد و یک انسان حراف تنبل بیکار و مفتخور را بجای آن استاد عالیقدر قبلی مشاهده می کنید.

### ریا کارند

این افراد بسیار بیش از حد تصور ریاکارند. عاشق آرامش و صلح و دوستی و محبتند، از قضاوت کردن بیزارند ، فروتنی را می پسندند و...

ولی آرامش را فقط در کلاس ها و همایش های خود می خواهند، قضاوت نکردن را تنها در مورد خود می خواهند، فروتنی را نیز تنها به دیگران القا می کنند و گرنه تا امروز کسی ندیده است که این افراد گامی در جهت ایجاد صلح و دوستی بین جوامع بشری بردارند. "قضاوت نکنید" را هم تنها از ترس قضاوت شدن تکرار می کنند چون می دانند اگر کسی عقلانی و بیطرفانه به آنها بنگرد چهره واقعی شان را می بیند پس با ممنوع کردن قضاوت، خود را از هرگونه نگاه بیطرفانه ای مصون می دارند. در فصول قبلی روشنی تو ضیح دادم که این افراد با ارائه تئوری مثبت اندیشی خودشان از بزرگترین قضاوت کنندگانند.

### دروغگو هستند

به گوش خودم بارها دروغ های عجیب و غریب و شگفت انگیزی را از آن ها شنیده ام که تنها برای جلب ساده لوحان خوش باور ساخته شده اند.

نمونه های فراوان این دروغ ها را در فصل پایانی خواهم گفت ولی اینجا بد نیست یک نمونه خیلی جالبش را برایتان بیان کنم:

یکی از همین کائناتی های عزیز ما که بنا بر دلایلی که بر من روشن نیست گوش همه خوانندگان مطلبش را مخملی می بیند در خاطرات خود نقل فرموده بود که من در طبقه چندم آپارتمان خود در امریکا مشغول صرف صبحانه بودم و صدای چند جوان آمریکایی را که لب دریاچه مجاور مشغول شادی بودند را می شنیدم. با خودم گفتم چرا اینها باید شاد باشند اما جوانان وطن ناشاد؟؟ پس عزم را جزم کردم به میهن برگشتم و تکنولوژی فکر را بنیان نهادم!!! .

اینکه چند نفر توانستند باور کنند که شخصی در آپارتمان طبقه چندمی اش و در ازدحام شهری، از آن ارتفاع صدای شادی چند جوان را بشنود به کنار، تکنولوژی فکر دیگر چه صیغه ای است؟!!!

من خودم در یاد دارم که در اواخر دهه ۶۰ و خیلی پیش از زمانی که این دوست عزیز ما ادعا می کند نوارهای کاست آرامبخش و نشریات زردی در بازار وجود داشت که همین به اصطلاح تکنولوژی فکر را تبلیغ می کردند.

انصافاً پدران ما خیلی باهوش بوده اند که ضرب المثل "دروغ استخوان ندارد" را ابداع و وارد زبان کرده اند. آنها آینده نگران خوبی هم بوده اند.

این کائناتی های افراد بامزه در کل سارقان خوبی هم هستند و کلاً از سرقت های معنوی و علمی و ادبی خجالت نمی کشند و فکر می کنم تنها هنر و شگفتی این افراد هم همین است. که همیشه در نبرد با سنگ پای قزوین پیروز می شوند.

آن ها در اوج کم سوادى و کم دانشى، خود را محق به اظهار نظر های دقیق و علمی در هر موضوعی می پندارند. کافی است در یک فیلم مستند بشنوند که مثلاً جهان از ارتعاشات ریسمان های کوآنتومی تشکیل شده است. همین یک جمله برایشان کافی است تا به یک فیزیکدان تمام عیار مبدل شوند و فردا کلاس " شادمانی کوآنتومی با استفاده از ارتعاشات ریسمان های آگاهی " را برگزار کنند و سنگ پای قزوین را رسماً ضربه فنی نمایند!<sup>۱۶</sup>

برای حسن ختام این بخش نقل قولی از کتاب بی‌شعوری پیرامون یکی از پیشوایان و بزرگان این گونه افراد می آورم که بعید است عکسش را در اتاق کائناتی ها نیابید:

" نام اصلی او راجنیش چاندرا موهان جین بود. متولد سال ۱۹۳۱ در هند که بعنوان استاد فلسفه و مرشد عرفان هندی شناخته می شود. او در دهه ۶۰، آچاریا راجنیش و در دهه های ۷۰ و ۸۰ بهاگوان شری راجنیش نامیده می شد و در سال ۱۹۸۹ نام (( اوشو)) را برای خود برگزید. درباره او نظرات ضد و نقیض فراوانی است. پیروان او - مثل همه پیروان - رهبر خود را یکی از پاک ترین و فرهیخته ترین انسان های جهان می دانستند اما مخالفانش کاری کردند که او از آمریکا اخراج شود و مقامات ۲۲ کشور جهان نیز از ورود او و پیروانش به خاک کشورشان به اتهام انواع فسادها جلوگیری کنند. او در سال ۱۹۸۱ به دعوت طرفدارانش به آمریکا رفت و در اندک زمانی مورد توجه رسانه ها قرار گرفت. این توجه بیشتر از اینکه بخاطر سخنان و رهنمون های حکیمانه او باشد بخاطر مجموعه شخصی بسیار گرانبیعت این عارف بزرگ از اتومبیل های رولز رویس بود. چهار سال بعد به اتهام های فساد جنسی و راهبردی بزرگترین حمله بیوتروریستی تاریخ آمریکا علیه شهروندان دالاس از آن کشور اخراج شد. گفته می شود که او شو هفت هزار سخنرانی کرده که در ۷۵۰ کتاب گردآوری شده است و از این رو معلوم می شود علاوه بر موارد اتهامی، در حرف زدن هم فعالیت زیادی داشته است. این مرد فعال سرانجام در سال ۱۹۹۰ پس از یک دوره آوارگی جهانی در هند درگذشت."

<sup>۱۶</sup> البته "عرفان حلقه" و "اکنکار" ثابت کردند که می توان در مزخرف گویی چنان مهارت یافت که سنگ پای قزوین که هیچ فولاد آبدیده را نیز از گود خارج کرد.

## استدلال های نادرست

یکی از بامزه ترین و جالب ترین فرمایشاتی که کائناتی ها همیشه در راستای درست و کاربردی بودن قانون من درآوردیشان طوطی وار بیان می کنند این است که " این همه آدم از قاف جیم استفاده کرده اند و موفق شده اند".

آن ها هرگز نمی گویند که میلیون ها نفر نیز از این روش ها استفاده کرده و جواب نگرفته اند. می دانید چرا؟ به این دلیل:

تصور کنید که شما و نه نفر دیگر قرار است که در یک ماجراجویی جدی و خطرناک، با پای پیاده از میان بیابان لوت بگذرید. بگونه ای که هیچکس تعداد دقیق افراد شرکت کننده در این ماجراجویی را نمی داند و خود شما هم هیچ کدامتان از یکدیگر خبر ندارید و هرکدام بطور جداگانه راه خود را پی می گیرید. طبیعی است که تعداد محدودی از افراد مذکور از این راه پرخطر که ده ها حادثه مرگبار در چننه دارد جان سالم به در می برند و خاطرات شگفت انگیزی در حافظه شان ثبت می کنند.

حالا اگر شما یکی از آن افراد موفق باشید که از بیابان لوت، سالم عبور کرده و زنده مانده است طبیعتاً همه از وجودتان خبردار می شوند و رسانه ها و روزنامه ها ترتیب مصاحبه هایی را با شما خواهند داد.

شما نیز با آب و تاب از خاطرات مهیج سفر پرخطر خود برایشان تعریف خواهید کرد و بزودی نشریات و حتا کتاب هایی از خاطراتتان منتشر می شوند.

در همین شرایط بیگمان افراد دیگری هم که از مهلکه لوت جان به در برده اند شرایطی مشابه شما دارند و هر کدام در نقطه ای از جهان مشغول تعریف خاطرات پرهیجان خود هستند.

شما جان به در بردگان، ممکن است تجربیات مشابه هم داشته باشید و مثلاً همگیتان وجود یک نوع نیروی پشتیبان و امداد غیبی را حس کرده باشید که البته حس مشترک همه انسان هایی است که در شرایط سخت قرار می گیرند.

در این ایام تمام نشریات و چشم های رسانه ای جهان متوجه شما است که از این ماجراها گذر کرده اید و گوش های مردم مشتاق شنیدن خاطراتتان هستند. ولی آیا آن عده زیادی که در بیابان لوت جان داده اند را هم کسی می شناسد؟ کسی خاطراتشان را خواهد شنید؟ مگر مرده ها هم می توانند سخن بگویند؟ جواب مشخص است. تمام خاطرات سفر پرماجرایی گذر از بیابان لوت در ژانر "امید- امداد غیبی- نجات" است. این داستان را تعمیم دهید به قاف جیم. در خواهید یافت که بیگمان در کنار هزاران نفری که از این راه موفق شده اند، میلیون ها نفر هم هستند که موفق نشده اند. ولی صدایشان را کسی نمی شنود.

خود شما چند بار در جذب چیزی که می خواهید موفق نشده اید؟ در بخش "استدلالات غلط" گفتم که بنیانگذاران این متد با زیرکی و فریبکاری خاص، بازه زمانی نامحدود را برای نیل به اهداف مورد نظر تعیین کرده اند تا اگر شما ده بار هم از راهشان رفتید و موفق نشدید باز بگویند (یا کاری کرده اند که خودتان به خودتان بگویند) حتماً هنوز موقعش نشده و زمان موعود فرا نرسیده است.

به این ترتیب شکست خوردگان قاف جیم عملاً حذف شده اند و هیچ جایگاهی در کتاب ها و سخنرانی های کائناتی ها ندارند. یکبار در یکی از این همایش ها، سخنرانی چنین داد سخن داد که:

کی آلبرت اینشتین را می شناسد؟ تقریباً همه دست خود را بالا بردند

گفت: او انسان موفقی بود

ادامه داد:

کی توماس ادیسون را می شناسد؟ باز همه دست ها را بلند کردند

فرمود: او انسانی موفقی بود

ادامه داد:

کی ارنست لانگرانس را می شناسد؟ هیچ دستی بالا نرفت.

سخنران اتوکشیده همایش، قیافه ای حق به جانب بخود گرفت و با نیشی که تا بناگوش باز شده بود گفت:  
بله او را نمی شناسید چون او موفق نبود.

حضار کف مرتب زدند و من ناخودآگاه به یاد این قسمت از کتاب بیشعوری افتادم که:

"فقط یکبار من فکر کردم که اتفاق بزرگ و مهمی در این عرفان های نوظهور در حال وقوع است و آن هنگامی بود که دیدم در شروع یکی از این سمینارها تمام حضاران یک صدا این جمله را تکرار می کنند:  
تو بیشعور هستی. تو بیشعور هستی... عالی بود"

البته این سخنران ما کاملاً درست می گفت و هزاران نفری که در کنار اینشتین و ادیسون و ... جان کردند ولی شکست خوردند را هیچکس نمی شناسد. ولی یادش رفته بود که خودش هم دارد تنها در مورد تعداد معدودی که از قاف جیم جواب گرفته اند حرف می زند و گرنه همان لحظه میکروفون بی سیم داینامیک خود را در گلوی مبارک فرو می کرد.

مخلص کلام اینکه بسیاری افرادی که در این راه موهوم، شکست خورده اند و فقط وقت خود را هدر داده اند. وقتی که می توانست صرف امور بسیار مهمتری شود. مطالعه، تفریح، کار، لذت و ... .

## نوآوری

شیرین کاری ها و مزه پرانی های کائناتی ها پایانی ندارد و هر چه بیشتر با آن ها برخورد کنید خوشمزگی های بیشتری را در آن ها کشف خواهید کرد.

یکی از این خوشمزگی ها هم شعار نوآوری این گرامیان است. محال است در کلاس هایشان شرکت کنید یا با آن ها دمخور شوید و کتاب " چه کسی پنیر مرا جابجا کرد " را به شما پیشنهاد ندهند.

دلیلش را هم داستانتان همان کتاب می دانند که لزوم تغییر و دگرگونی در جهت دگرگونی های محیطی را گوشزد و سفارش می کند. مثلاً اینکه اگر جهان دارد به سمت بانکداری الکترونیکی می رود شما هم باید با آن منطبق شوید تا بتوانید در جهان زندگی موفق داشته باشید.

خب هیچ عیبی هم ندارد ولی طنز ماجرا این است که همین دلاوران عرصه تغییر و دگرگونی، خود از در تاجر ماندگی عمیق و فجیع رنج می برند و گرنه مگر می شود در قرن بیست و یکم کسی اینقدر بی سواد باشد که نداند قانون چیست؟ یا نداند که نیرو ارتعاش ندارد. یا نداند معنی کائنات چیست؟ مگر می شود در هزاره سوم میلادی از راز باستانی جذب توسط قدرت مغناتیسی مغز دم زد؟ چگونه ممکن است نویسندگان این گونه کتاب های زرد و سخنرانان اتوکشیده قاف جیمی یک ساعت از وقت خود را در هر روز به مطالعه اختصاص ندهند؟

گاهی حرف هایشان به حدی بی پایه و مضحک است که باور اینکه آن ها در هزار سال پیش زندگی نمی کنند دشوار است. در بخش نقد کتاب راز به روشنی خواهید دید که آن ها از یک راز باستانی! دم می زنند و در مقدمه این کتاب به صراحت گفته شده که از روی یک کتاب ۱۰۰ ساله الهام گرفته شده است.

بله هیچ عیبی ندارد که باور های گذشته و قدیمی را مورد مطالعه و بازنگری قرار دهند چه بسا مطالعه گذشته و تاریخ سودمند هم واقع است و هیچکس با آن مشکلی ندارد ولی اینکه بیابند یک سری عقاید قدیمی و موهوم را بعنوان مطلبی درست و علمی نشان دهند و به شعور عاقلان و خردمندان توهین کنند و در عین حال مدعی لزوم تغییرات در راستای تغییرات محیطی باشند مطلبی است که تنها می توان آن را بعنوان یک طنز تلخ تحمل کرد. ادعاهای این اعجوبه های نوظهور دوران مدرن مانند این است که من مدعی شوم :

"در درون هر اتم الکترون و پروتون و نوترون قرار دارد. فیزیک کوآنتوم به ما ثابت کرده است که اینها خودشان از کوآرک ها شکل گرفته اند و کوآرک ها از زیر کوآرک ها و زیر کوآرک ها از فوتون ها تشکیل شده اند. و این یعنی در درون هر ذره اتمی نور وجود دارد. درست مانند همان نوری که در خورشید، آفتاب را تولید می کند و این به ما ثابت می کند که اسفهانای ها سده ها پیش، از این موضوع آگاه بوده اند چنانکه هاتف اسفهانای به زیبایی می فرماید

دل هر ذره را که بشکافی آفتابیش در میان بینی

پس می بینیم که اجداد ما حتا از شکافت اتمی هم خبر داشته اند و احتمال می رود در ساخت برخی بناها مانند حمام شیخ بهایی از شکافت اتمی استفاده شده است"

لطفاً نخوانید. بسیاری از ادعاهای کائناتی ها و قاف جیمی ها از همین نوع اند. درست است که جملاتی که آن بالا گفتم تماماً غلط و در یک کلام چرند بودند ولی باور کنید اگر همین چند سطر را بدون دستکاری در کتاب های زرد بنویسند بسیاری از خوانندگان آن را باور می کنند و به خود زحمت نمی دهند بروند بررسی کنند.

و اینگونه می شود که چند ماه بعد همین جملات مسخره از دهان سخنرانان اتوکشیده معروف هم شنیده می شود.



## شبه علم های مشهور

دامنه شبه علم و خرافه های مدرن و وسیع تر از آن است که در یک یا دو کتاب بگنجد اما به مصداق ضرب المثل آب دریا را اگر نتوان کشید، هم به قدر تشنگی باید چشید، می شود نمونه های پررنگ تر و دم دست تر این مزخرفات را سر دست گرفت و به مجمر مبین نقد فرستاد. در این فصل، به چند نمونه از شبه علم های معروف می پردازم

### فضانوردان باستانی

شاید عجیب بنظر برسد که عده نه چندان قلیلی از مردم جهان باور بر این باور هستند که در گذشته های دور، موجودات فضایی ناشناخته ای به زمین آمده و تمدن های باستانی را پایه گذاری کرده اند. این افراد، تمدن های مصر، آمریکای جنوبی و مرکزی، خاورمیانه، بابل، سومر و حتا بومیان استرالیا و خیلی جاهای دیگر را بنا نهاده شده توسط بیگانگان فضایی می دانند.

جالب اینکه برای این مدعای خود دلایل و شواهد هم دست و پا کرده اند.

آنها با گردآوری تعداد زیادی اثر باستانی معمولی مثل سنگ نگاره و نقاشی روی ظروف و تندیس، چنین القا می کنند که به شواهد انکارناپذیری برای ادعای خود دست یافته اند و از راز سر به مهر بزرگی پرده برمی دارند.

باورمندان به این عقیده، بهره را از پدیده پاریدولیا می گیرند و اغراق نیست اگر بگویم زنده ماندن این عقیده مدیون پاریدولیا است.

پاریدولیا را در صفحه ۲۴ گذرا شرح دادم مثال دیگری می زنم:

زمان هایی که خسته و کوفته در اتوبوس نشسته ایم و برای رفع یکنواختی کسل کننده سفر، صدای همهمه مسافران و موتور اتوبوس را ترکیب می کنیم و ملودی موسیقی دلچسبمان را در آن می یابیم مغزمان در حال بهره برداری از پاریدولیا است.

خب برویم سراغ فضانوردان باستانی

کارل سیگن در سال ۱۹۶۳ دیدگاه خود را چنین ابراز کرد که از میان این همه ستاره و کهکشان تنها و یگانه بودن کره زمین در پدیده حیات بعید بنظر می رسد و احتمال اینکه در سیارات دیگری نیز حیات به منصفه ظهور رسیده باشد کم نیست. حرف جناب سیگن در آن دوران نه تنها غیر علمی و نامعقول نبود بلکه یک دیدگاه درست و منطقی محسوب می شد و همانطور که در بخش شبه علم بلافاصله به رسانه ها کشیده نشد و در بوغ و کرنا هوار زده نشد.

جناب سیگن راه علمی را در پیش گرفته و این فرض را با اصحاب علم و همترازان خود در این زمینه در میان نهاده بود.

کارل سیگن همچنین این فرض را نیز مطرح کرد که چه بسا برخی از این گونه های حیاتی احتمالی راه هوشمندی را در پیش گرفته و حتا از ما موجودات دویای مغرور هم هوشمندتر شده باشند و باز هم چه بسا ما را کشف کرده و به زمین هم سفر کرده باشند.

فرضیه مذکور به دنبال عدم شواهد کافی و عینی، کم کم به دست فراموشی سپرده شد ولی از بازی فلک چه غفلت که این دیدگاه ها و سخنان پیرامون آن درز کرد و نویسنده ای سوییسی بنام اریش (اریک) فون دنیکن آن را بن مایه داستان سرایی و افسانه سرایی قرار داد.

این نویسنده آلمانی زبان، فرضیه مذکور را احیا کرده، کتابی با نام ارابه خدایان نوشت و مخلوطی از افسانه و خرافات و داستان و فرضیه راست و دروغ را در آن ریخت تا به خواننده بقبولاند که نه تنها در گذشته های دور، فضانوردان بیگانه به زمین سفر کرده اند، بلکه پایه های تمدن بشر را نیز بنا نهادند.

به این معنی که تمدن های بزرگ باستان مانند تمدن مصر و مایا و آزتک و... با آموزش های مستقیم این فضانوردان با سخاوت بود که توانستند اهرام و گاهشمار و لوح و خانه و دم و دستگاه بسازند و بعد بگویند آفرین به خودمان!

بله دانشمند خودخوانده ما کتابی نوشت و همه این نظرها و ایده ها را با کلی آب و تاب و پیاز داغ در آن ریخت و نام دهان پرکن (( ارابه خدایان)) را بر آن نهاد.

از آنجاییکه کتاب زرد و بی اعتبار هم مثل هنر دم دستی، سریع‌السریر، ترند می شود و در صدر لیست پرفروش ها قرار می گیرد، ارابه خدایان نیز به سرعت مشهور شد و به اکثر زبان های زنده و نیمه زنده دنیا ترجمه شد.

خیلی زود انجمن های حامی فضانوردان باستانی تشکیل شدند و مروجین تئوری های توطئه بر طبل شادانه کوفتند و به سلامتی دنیکن، باده نوشیدند.

استدلال های اصلی دنیکن و طرفداران دو سه آتسه اش را می توان بطور خلاصه اینگونه بیان کرد:

\* بناها، وسایل و ابزار و اطلاعاتی که از گذشتگان به جا مانده، از لحاظ تکنولوژیک پیشرفته تر از آن اند که مردمان آن زمان قادر به تولید آن ها بوده باشند.

\* در آثار هنری و حکاکی های بجا مانده از دوان باستان، اشکال و تصاویری به چشم می خورند که به خوبی ردپا و نشانه های موجودات فرازمینی در آن ها هویدا است.

\* اشکال و حکاکی هایی از تمدن های مختلف با فاصله مکانی و زمانی بسیار کشف شده اند که وجوه مشترک بسیار داشته اند، در حالی که مردمان آن تمدن ها از وجود یکدیگر آگاه نبوده اند.

دنیکن حتا مدعی کشف ماکت های هواپیمای قابل پرواز، ستون آهنی مقاوم در برابر اکسید شدن، طرح های مربوط به باتری و لامپ الکتریکی و... از آثار بجا مانده ی تمدن های کهن است.

همانگونه که در فصل های قبل توضیح دادم یکی از شاخصه های شبه علم این است که ابتدا هدف خود را مشخص می کنند و سپس به دنبال تحقیق می روند. به لین معنی که جناب دنیکن و دوستانش همه آثار تمدن های بیگانه را گشته اند تا آثار فرازمینی ها را در آن بیابند... و این طبیعی است اگر هزاران مورد را بیابند که بشود آن ها را به فرازمینی ها ربط داد.

برای نمونه نقوش بزرگی مرتبط با تمدن نازکا را در پرو بررسی کرده و اینگونه نتیجه گرفتند که این ها بدون شک، باند فرود فضاپیماهای فرازمینی ها بوده است. یا در اهرام مصر، تصاویر مارهایی که در اشیاء لوله مانندی قرار گرفته بودند را لامپ های مغناطیسی و کوزه ای مکشوفه در بغداد را باتری مولد برق معرفی کردند.

ستون آهنین مکشوفه در هندوستان را هم که در سطور بالاتر اشاره کردم ساخته شده از آلیاژی فرازمینی دانستند. جدای از این ها در کوششی خستگی ناپذیر، تصاویر زیادی از سفینه های فضایی و فرازمینی های مستقر در آن را در سنگ نگاره های باستانی یافتند و بلافاصله در بوغ و کرنا کردند.

حامیان این ایده ها در قرن بیست و یکم، زیردریایی و هلیکوپتر و لپتاپ و موبایل هم در این نقوش یافته و نبوغ خود را به همگان نشان داده اند.

اما این ادعاها که گوش فلک را کر کرده است تا چه اندازه می تواند منطقی باشد؟

برای بررسی این مدعاها، لازم است چند نکته را در نظر بیاوریم:

\* تیغ اوکام را نباید از نظر دور داشت. طبق این اصل پذیرفته شده، تا زمانی که نتوان همه دلایل عینی، ساده و منطقی را رد کرد، نباید به سراغ ایده های ماورایی، پیچیده و ذهنی رفت.

برای نمونه همین نقوش بیابان های پرو را در نظر بگیرید. تا زمانی که دلایل عینی و ساده توجیه آن ها مانند اینکه این نقش ها برای مراسم مذهبی و آیینی روی زمین کشیده شده اند، مردود نشوند، وسط کشیدن پای فرازمینی ها غیر منطقی و انحرافی است.

تصور کنید به خانه می روید و می بینید ساندویچتان در یخچال نیست. منطقی این است که نتیجه بگیرید همخانه تان گرسنه بوده و آن را خورده است. تنها یک مغز بیمار، خالی شدن یخچال را به گردن فرازمینی ها یا جن ها و ارواح سرگردان می اندازد

\* در بررسی میزان علم و دانش مردمان دوران کهن، نباید ساده انگاری بیش از حد کرد و فاکتور گذشت زمان را نادیده گرفت.

برای روشن شدن قضیه مثالی می زنم:

امروزه ما می دانیم که مردم تمدن کهن عیلام، قرن ها به ثبت وقایع نجومی ای مانند خسوف و کسوف و مقارنه و مقابله و اینها می پرداختند و این اسناد ثبتي را برای نسل های بعدی به یادگار می گذاشتند. بنابراین دور از انتظار نیست اگر این مردم با بررسی این خیل عظیم داده، کم کم بتوانند به واقعیت هایی در مورد پدیده های نجومی پی برند و بفهمند که هر ۱۹،۲ سال، خورشید گرفتگی رخ خواهد داد و خسوف و کسوف را پیش بینی کنند.

این هم طبیعی است که مردم باستان، با رصد مداوم آسمان، به وجود تعدادی ستاره که چشمک نمی زنند پی ببرند و نام فلک بر آن ها بگذارند و افسانه هفت آسمان را ابداع کنند

اگر پای فرازمینیان در کار بود، هفت آسمان را که شامل پنج سیاره و خورشید و ماه می شد را ابداع نمی کردند و بشر برای کشف سیارات دورتر از زحل منتظر هانس لیپرشوی و گالیله نمی ماند ( اختراع تلسکوپ).

\* بسیاری از ادعاهای دنیکن و هوادارانش، از پایه و اساس دروغ اند.

\* تست رورشاخ<sup>۱۷</sup> و پاریدولیا، بطور واضحی کشفیات باستانی امثال دنیکن را توضیح می دهند.

\* اگر فرض را بر این بگیریم که ادعاهای مذکر درست است و مردم دوران باستان با فرازمینی ها مرتبط بوده اند و دارای تکنولوژی های مدرن امروزی و لامپ و ... بوده اند، حق داریم که انتظار داشته باشیم اگر نقشه یا محاسبه ای از کره زمین یا فاصله میان زمین و خورشید از خود بجا گذاشته اند هم دقیق و درست باشد نه اینکه فقط کمی به واقعیت نزدیک باشد. می دانیم که در واقع چنین نیست.

همچنین حق داریم بپرسیم که چرا مردمان فرضی مورد ادعای دنیکن که از شکل دقیق اسپرم گرفته تا هلیکوپتر و زیردریایی همه را حک کرده اند، چرا در مورد دایناسورها، کوازارها، کوارک ها، سیاهچاله ها، کهکشان ها و... چیزی نگفته و اثری بجا نهماده اند؟<sup>۱۸</sup>

\* اگر فرازمینیان و لامپ و زیردریایی و هلیکوپتر و هواپیمای دوران باستان وجود خارجی داشتند، می باست تا به امروز و پس از این همه کاوش باستان شناسی، اسناد ملموسی مانند یک تکه فضاپیما، یک لامپ سوخته، دو سانتی متر سیم، پیچ و مهره و چیزی هایی از این دست، بدست می آمد. ولی دریغ از یک واشر خشک و خالی

\* بنظر می رسد جناب دنیکن، سعی دارد هر تمدن خارج از اروپا را مرتبط با موجودات فضایی معرفی کند و دور از تصور نیست که این کار انگیزه های سیاسی و ناسیونالیستی داشته باشد.

به این معنی که دوست دارد به جهان بقبولاند که هیچ تمدنی برتر از اروپاییان وجود نداشته. تمدن های کهن مکشوفه هم همگی از صدقه سر فرازمینیان بال و پری زدند و خاموش شدند و گرنه خود آن مردمان چیزی در چننه نداشتند.

<sup>۱۷</sup> تست رورشاخ یا تست لکه یک آزمون روانی فرافکن است که در آن افراد مورد معاینه، تلقی خودشان را از لکه های عجیب و غریب جوهر می گویند و بر اساس این تفسیر و تلقی، روانشناس، نوع شخصیت یا عملکرد احساسی فرد یا حتی اختلالات ذهنی اش را تشخیص می دهد.

<sup>۱۸</sup> کار سختی نیست. همین الان کتاب را زمین بگذارید و مشغول شوید. قول می دهم بزودی لابلای حکاکی های باستانی هر بنایی که دم دستتان بیاید موارد مذکور را می یابید. فقط کافی است کمی قدرت تخیل داشته باشید.

حالا بیایید یک آزمایش فکری بکنیم .

تصور کنید که سال ۳۲۰۲۰ میلادی است و انسان وسیله ای برای سفر به ستارگان دوردست ساخته است. این وسیله از یک استوانه بزرگ و یک گوی که در بالاترین قسمت آن نصب می شود ساخته شده است. این وسیله، ستاره پیمای a p نام گرفته است.

گروهی از دانشجوها در یک رخداد تصادفی می توانند به بخشی از دیتاهای مردم ۳۰ هزار سال پیش دسترسی پیدا کنند و با کمال شگفتی در می یابد که در شهر تهران، وسیله ای به شکل ستاره پیمای X وجود داشته که در برخی عکس های قدیمی بی کیفیت که بازبایی شده اند، شق و رق روی زمین ایستاده است .

آن ها برج میلاد را ستاره پیمای قلمداد می کنند و فی الفور نظریه می دهند که آی چه نشسته اید که ایرانی های سی هزار سال پیش ستاره پیمای داشته اند.

بلافاصله دانشجوهای هیجان طلب دیگری نیز مشغول بازبایی عکس های سی هزار ساله می شوند و نمونه های دیگر ستاره پیمای را در مالزی و کانادا می یابند.

گروه های بی شماری بر آن می شوند تا از لابلای اسناد سی هزار ساله رد این تکنولوژی ها را بیابند و در لابلای کار به برکه هایی از کتاب های هری پاتر و سکانس هایی از فیلم های هالیوودی بر می خورند.

اتفاقی که می افتد را دیگر خودتان می دانید و من آزمایش فکری را همینجا متوقف می کنم تا خودتان نتیجه گیری کنید.

### عرفان کوآتومی

احتمالاً لازم نیست خیلی اهل کتاب و کتابخوانی باشید تا چشمتان به جمال کتاب هایی با تیتراهای دهن پر کنی مانند (( اندیشه های کوآتومی مولانا))، (( پاکسازی کوآتومی))، ((شفای کوآتومی)) و امثالهم منور شده باشد. این روزها سنگ بیابان را بردارید ادعاهای کوآتومی است که از زیرش به بیرون می خزد. ولی چه شد که یکدفعه این همه کاربرد عجیب و غریب برای کوآتوم پیدا شد.

برای دانستن این مطلب باید چند قرن به عقب سفر کنیم. آن زمان که نیروی مغناطیس و الکتریسیته هنوز تلفیق نشده بودند و به تازگی توسط انسان به افتخار کشف شدگی نایل آمده بودند.

در آن سال های نه چندان دور، دانشمندان مشعوف و عوام، هیجانزده از پدیده ای که بعدها الکترومغناطیس نامیده شد به شیوه های گوناگونی شادمانی می کردند.

دانشمندان، طبق معمول روش علمی را در پیش گرفته بودند و با بررسی و راستی آزمایی و آزمون و محاسبه و کلی کار طاقت فرسا به تبیین نیروی جدید الکشف مشغول بودند. ولی عوام الناس، هرگز وقت خود را با این کارهای خسته کننده هدر نمی دادند. آنها می نشستند فکر مکی کردند، تخیل به کار می گرفتند و آش می پختند.

گفتم آش؟ منظورم سوپ بود. سوپی از مزخرفات. ترکیبی نابهنجار از فرضیه و نظریه و قانون و اصل و فیزیک و فلسفه و ریاضی و خلاصه هرآنچه از این سو و آنسو شنیده بودند را در قابلمه مسین کلمات می ریختند و به خورد مردم ساده تر از خود می دادند.

کشیش هایی پیدا شدند که با صلیبی از جنس آهن به سر و شانه مومنین می کوبیدند تا با مغناطیس موجود در آن، شفای عاجل برایشان به ارمغان بیاورند. پزشکانی پیدا شدند که دستآورد های خدایامرز مسمر را با نام (( خواب مغناطیسی)) دستمایه کلاهبرداری و قدم زدن در جاده هموار شارلاتانیسم قرار داده بودند. حتی کسانی بودند که زنده کردن مردگان با الکتریسیته را در ید قدرت خود می دانستند.

مدعیان استفاده های معجزه آسا از نیروی مغناطیس مثل مور و ملخ از در و دیوار شهرها بیرون می ریختند و مغناطیس مغناطیس گویان خیل مردم ناآگاه را به سمت قله های موهوم رهنمون می شدند.

مدت زیادی نگذشت که ماجرا لوث شد. دانشمندان، حقیقت الکتریسیته و مغناطیس را با زبان ساده و همه فهم برای عموم تشریح کردند و خیلی زود پایه های حکومت رهبران شارلاتانیسم ارزیدن آغازید و فرو ریخت.

یکی دو قرن بیشتر نگذشته بود که بار دیگر قو برخاست که مردم چه نشسته آید که نیروی جدید الکشف (( اتمی)) با هزار و یک کارایی معجزه آسا از راه رسیده است.

در همان ایام که دانشمندان با کاوش در اتم ها، در حال تبیین نیروی اتمی بودند، شارلاتان ها با کاوش در میان مغز های راکد و البته جیب های پرپول مردم ساده، در حال انتقال جرم از جیب به جیب بودند و با فروش انواع و اقسام اجناس بنجل که برچسب اتمی خورده بودند گام های استوار خود را در همان جاده استواری که چند خط بالاتر ذکرش به میان آمد طی طریق می کردند.

در آن دوران که ممکن است برخی از پدر پدربزرگ های شما هم به یاد داشته باشند، حتا بستنی های اتمی با قیمت گزاف به فروش می رسید و مردم تازه با اتم آشنا شده، سر کیسه را شل کرده بودند.

خب بعدش چه شد؟ رادیواکتیویته بودن هرچیز اتمی، بازار دلال جهالت ها را کساد کرد و زندگی ها به روال عادی برگشت. با این تفاوت که نیروی اتمی هم به ید قدرت بشر افزوده شده بود.

در قرن بیستم و بیست و یکم (لااقل تا امروز که من در حال تایپ این جملات هستم) نیروی دیگری کشف نشد و بشر در حسرت کشف نیروی پنجم طبیعت، زانوی غم بغل گرفته اشک غم می چکاند. ولی چه غم که با پدیده ای شگرف تر و اعجاب انگیز تر از نیروهای معمول طبیعت آشنا شده. بله حدستان کاملاً درست است. خود خود خود کوآنتوم را می گویم.

کوآنتوم آنقدر عجیب است که بازار شارلاتان ها را حسابی رونق داده. آنقدر که اگر تا هزار سال هم چیز جدیدی برای دستمایه کردن کشف نشود، دارند که بخورند و بپاشند.

خب بریم سر اصل مطلب

واژه کوآنتوم نخستین بار توسط ماکس پلانک<sup>۱۹</sup> ابداع شد.

گرچه برای ورود به دنیای کوآنتوم باید تقریباً هرچیزی که از فیزیک و ریاضی و منطق و عقل و... به معنای کلاسیک آن در سر داریم را کنار بگذاریم تا با خارق العاده ترین دنیاها آشنا شویم که قوانین خاص خودش را دارد، ولی بقول الاستیر ای ام رای، فیزیک کوآنتوم، فیل هوا کردن نیست و می شود با ابزار کلمات هم آن را توضیح داد.

بیاید ابتدا یک آزمایش فکری انجام دهیم.



در روز دل انگیزی از روزگاران کهن در ده هزار سال پیش از میلاد، انسانی عاشق می شود و بعد از شکست عشقی تصمیم می گیرد سر به بیابان بگذارد و برود که برود.<sup>۲۰</sup>

این فرد بر فرض محال انرژی زیادی دارد و خستگی و استهلاک هم حالی اش نمی شود. مسیر مستقیم را می گیرد و می رود. فرد مذکور حتماً توان راه رفتن بر روی آب را هم دارد و اقیانوس ها را در می نوردد. این فرد عاشق، یک دور کامل به دور زمین می زند و مجدداً به همان نقطه که سفر را از آن آغاز کرده بود باز می گردد.

تا اینجا مشکلی نیست. مشکل از آنجا آغاز می شود که این عاشق دلسوخته هرچه به کله پوک خود فشار می آورد که بفهمد چگونه چنین چیزی (برگشتن به نقطه اول) ممکن است، عقلش به جایی قد نمی دهد و دیوانه می شود.

این در حالی است که امروزه هر انسان متمدنی با اندک سواد و دانش می داند که زمین کروی شکل است و اگر مسیر مستقیم را بر آن بپیماییم به نقطه آغاز خواهیم رسید. ولی برای ذهن یک انسان پیش از تاریخی که چینی از کروی بودن زمین نمی داند این رخداد، غیر عقلانی و نشدنی است.

متاسفم که بگویم آزمایش فکری بالا در مورد ما هم صادق است. فقط بجای کروی بودن زمین، باید کوانتوم را قرار داد.

به همان نحو که عاشق دلشکسته ما نتوانست رخداد طبیعی برگشت به نقطه آغاز سفر را درک کند و آن را غیرعقلانی تصور کرد، مغز چروکیده بشر امروز نیز قادر به درک رخداد های دنیای کوانتمومی نیست.

رخدادهایی نظیر عدم قطعیت هایزنبرگ،<sup>۲۱</sup> گذر همزمان جرم از دو منفذ متفاوت، وجود معلول پیش از علت و ...

تصور کنید در یک کمد دو لیوان قرار دارند که از آنها قرمز و دیگری آبی رنگ است. بعد ما با چشم بسته یکی از آنها را از داخل کمد بیرون می کشیم.

همه ما با عقل سلیم خود می دانیم و یقین داریم که لیوانی که بیرون کشیده ایم یا آبی است یا قرمز. ولی در دنیای کوانتوم اینگونه نیست. بلکه لیوان مذکور محتملاً قرمز یا آبی است (این احتمال قابل محاسبه است).

<sup>۲۰</sup> حالا گیر ندهید که اوزنمان ها آدم ها اینجوری عاشق نمی شدن. فرضه

<sup>۲۱</sup> Uncertainty principle

در دنیای کوانتوم یک ذره می تواند همزمان در چند جا باشد.

در دنیای کوانتوم وجود مشاهده گر (بیننده) می تواند ماهیت اشیاء را عوض کند.

تا زمانی که به چیزی نگاه نکنیم، آن چیز وجود ندارد .

و کلی پدیده های عجیب و غریب و خارج از دایره عقل و منطق و فهم ما. تا جایی که در بدوتولد کوانتوم، بسیاری از بزرگان به آن بدبین و حتا با آن مخالف شدند. ولی این ها واقعی بودند و با آزمایش های زیادی هم تایید شده اند.<sup>۲۲</sup> برخی از مخالفان سرسخت کوانتوم از جمله آلبرت اینشتین واقعیت آن را پذیرفته و در جهت تبیین آن کوشیدند.

نکته بسیار مهم این دنیای شگفت انگیز این است که :

دنیای کوانتوم و شگفتی های آن تنها در ابعاد میکروسکوپی و زیر اتمی وجود دارند و در دنیاهایی با ابعاد بزرگتر از اتم ( مثل من و شما) هرگز اتفاق نمی افتند. بقول نیلز بور:<sup>۲۳</sup>

مرز بین فیزیک کوانتوم و فیزیک کلاسیک، مرز بین دنیای کوچکتر از اتم و دنیای بزرگتر از اتم است.

این سخن جناب بور که اهل کپنهاگ بود ، تفسیر کپنهاگی کوانتوم نامیده می شود.

چرا که دانشمد دیگری بنام فون جان نایمن<sup>۲۴</sup> گفت از آنجاییکه همه اشیاء پیرامون ما و خود ما از اتم ها و ذرات کوچکتر از آن ها ساخته شده ایم، پس ما هم تابع قوانین کوانتومی هستیم.<sup>۲۵</sup>

در سال ۱۹۹۸، یک نظرسنجی انجام شد و طی آن معلوم شد که بیش از ۹۵٪ دانشمندان جهان، تفسیر کپنهاگی را درست می دانند. ولی خب علم با علایق و سلايق کاری ندارد و همه چیز را آزمایش تعیین می کند.

خوشبختانه تا به امروز همه آزمایش ها هم حرف و نظر جناب بور را تایید کرده و بر این صحنه گذاشته اند که قوانین کوانتوم، مختص دنیای زیراتمی است.

<sup>۲۲</sup> اولین بار آزمایش دو شکاف توسط یانگ در این باه انجام شد و دوگنگی رفتار نور در آن دیده شد

<sup>۲۳</sup> Niels Bohr

<sup>۲۴</sup> john von neumann

<sup>۲۵</sup> همین جملات شاید سرمنشا شبم های امروزی بسیاری از سخنرانان انگیزشی باشد

اتفاق مهم دیگر در تاریخ کوانتوم این بود که در دهه ۶۰ میلادی که اوج این هیجانات بود، فیزیکدانی به نام هیو اورت،<sup>۲۶</sup> دنیاهای موازی را مطرح کرد.

فرضیه دنیاهای موازی چون می توانست برخی پدیده های کوانتومی مانند همان آزمایش دوشکاف معروف را توضیح دهد، مورد توجه قرار گرفت. آزمایش دوشکاف آنقدر مشهور است که با اجازه بزرگترها از توضیح آن در می گذرم تا سخن به درازا نرود.

فیزیکدان پرآوازه و نامی جهان، ولفگانگ پاولی<sup>۲۷</sup> در همان دوران دچار کسالت های روانی شده بود و کابوس های ناگواری مانند زن میمون نما، هیولایی که دم خود را می خورد و... به سراغش آمده بودند.

ولفگانگ عزیز دوست روانپزشکی داشت که در دنیای روانکاوای اسم و رسمی به هم زده بود. او شاگرد فروید بود و کارل گوستاو یونگ نامیده می شد.

در جلسات مشاوره بین این دو مرد تاریخ ساز، سخن از علم و دستاویزهای نوین آن هم به میان می رفت و اتفاقی که نباید می افتاد، افتاد...

در گفتگویی دوستانه پاولی فیزیک کوانتوم را شرح داد و یونگ هم از سر صداقت گفت: این فیزیک کوانتوم شما شاید همان آگاهی<sup>۲۸</sup> باشد و کلید حل این معمای سخت<sup>۲۹</sup> دست کوانتوم نهفته باشد.

و اینگونه بود که تخم لق تلفیق کوانتوم و آگاهی در دهان بشر شکسته شد و شاید بشود گفت اولین جرقه ورود کوانتوم به دنیای شبه علم در همان لحظه نامبارک درخشیدن گرفت.

بعد از این اتفاقات، نویسنده علم گرایی پیدا شد و همه این مطالب و بالاخص نکات شگفت انگیز فرضیه دنیاهای موازی را در کتابی همه فهم گنجانید و نشر داد.

دست روزگار یک جلد از این کتاب را به دست پزشک آمریکایی هندی تباری بنام دیپاک چوپرا<sup>۳۰</sup> رساند. چوپرا هم گرچه تخصص غدد درون ریز دارد ولی تخصص اصلی اش پخت و پز سوپ است. همان سوپی که در ابتدای فصل به آن اشاره کردم.

<sup>۲۶</sup> hugh everett

<sup>۲۷</sup> Wolfgang pauli

<sup>۲۸</sup> consci ousness

<sup>۲۹</sup> مساله سخت آگاهی

<sup>۳۰</sup> Deepak Chopra

او پس از مطالعه کتاب مذکور، فریاد برآورد همگی بروید پی کارتان... تمام این مطالب و دست‌آورد های نوین، هزاره ها پیشتر توسط عرفای مشرق زمین کشف شده بودند و آن بزرگواران در دل سخنان گهربارشان به آن ها اشارات مختصری فرموده اند.<sup>۳۱</sup> او حتا مدعی شد هندی ها در ۹۰۰۰ سال پیش از اکنون، نظریه نسبیت را می شناختند!!

باری همین سخنان، جایزه ایگ نوبل<sup>۳۲</sup> را برای او به ارمغان آورد

و اینگونه بود که عرفان های کوانتومی یکی بعد از دیگری زاییده شدند و این زاد و ولد تا دوران ما هم ادامه داشته است.

### زمین، گره نیست

اگر تا اینجای کار به اندازه کافی شگفت زده نشده اید و جماعت مروج شبه علم به اندازه کافی حر صتان را درنیاورده، تبریک می گویم. شما از موهبت صبر خدایامرز ایوب برخوردارید. راستش من هم این موهبت طبیعت دادی را در کشکول مواهب و حسنات بشمار خودم داشتم ولی وقتی با جماعت زمین تختگرا آشنا شدم آن را به کلی از دست دادم و خروار خروار عرق از پیشانی چکانیدم.

در لابلای خاطرات و مرز میان مرگ و زندگی خاطراتم در شهر یادها، هر کجا کسی می خواست از یقینی بودن مساله ای دفاع کند و مثالی بر آن بیاورد، آن را به گرد بودن زمین تشبیه می کرد. اما گویا خطا رفته ایم .

- زمین گرد نیست.

- نیست؟

- خیر .

- چرا؟

- چون ما از روی آن پرتاب نمی شویم!

<sup>۳۱</sup> مولوی باز های ما هم پا جای پای چوپرا نهاده، ازین افاضات، کم تلاوت نمی کنند.

<sup>۳۲</sup> نوبل احمقان

نخندید باور کنید در قرن بیست و یکم این استدلال را برخی هوموساپینس های عزیز در سر دارند و گرچه از بیان آن در مجامع علمی خجالت می کشند اما در فضای داخل جمجه، آن را می پرورند و در بین خودی ها ابراز فضل می کنند.

زمین تخت گراها چند دسته اند و وجه مشترک همه آن ها این است که به این اصول اعتقادی پایبندند که اولاً زمین انحنای ندارد. یک دیسک است، صفحه ای تخت و دایره است که ما بیسواد ها آن را کروی می پنداریم. علت این فکر غلط ما هم این است که به دانشمندان اعتماد کرده ایم و آن ها هم دروغ بوده که پشت دروغ تحویل مان داده اند و گرنه کدام کودنی است که نفهمد زمین تخت است و گرنه از روی آن سر می خوردیم و می افتادیم؟!!

اگر این دیسک را به شکل یک CD تصور کنید، مرکز آن یعنی همان جایی که سوراخ گل و گشاد مرکزی سی دی قرار دارد، منطقه سرد و پراز یخی است که ما زمین کروی دان ها به آن قطب شمال می گوئیم! در لبه سی دی فرضی ما یعنی آن جایی که آخرین ترک سی دی ها قرار گرفته، کوه های یخ خوشگل و دلربایی با ارتفاع ۵۰ متر قرار گرفته است و مانع از سقوط ما ساکنین زمین می شود. اینجا هم همانجایی است که ما به آن قطب جنوب می گوئیم!

دوماً دو قرص نورانی بالای این دیسک مسکونی می چرخند که بطور متناوب شب و روز ما را می سازند. ما به آن ها خورشید و ماه می گوئیم. قطر خورشید ۵۱ کیلومتر است و در ارتفاع ۴۸۲۸ کیلومتری زمین حرکت می کند. خسوف و کسوف ها هم مطلقاً چیزی نیست که ما می پنداریم، بلکه پدیده های رموزی هستند که ذهن ما قادر به درکشان نیست!

در فاصله ۴۸۸۸ کیلومتری زمین هم یک گنبد کریستال و بی رنگ و محکم وجود دارد که ستارگان به آن چسبیده و نورشان را به ما ساکنین بخت برگشته و محبوس زمین هدیه می کنند!

ما در کف این گنبر قرار گرفته و در حسرت خروج از آن می سوزیم. ولی دل مان را به دروغ های ناسا<sup>۳۳</sup> و اسکا<sup>۳۴</sup> و جاکسا<sup>۳۵</sup> و روسکاسموس<sup>۳۶</sup> و داستانیپردازی های نیل آرمسترانگ<sup>۳۷</sup> و باز آلدین<sup>۳۸</sup> خوش کرده ایم! وای بر ما بیسواد های گول خورده.

<sup>۳۳</sup> Nasa اداره هوانوردی و فضایی آمریکا

<sup>۳۴</sup> Esa آژانس فضایی اروپا

<sup>۳۵</sup> Jaxa آژانس کاوش هوا فضایی ژاپن

<sup>۳۶</sup> سازمان فضایی روسیه

<sup>۳۷</sup> Neil Armstrong نخستین انسان فرود آمده بر کره ماه

<sup>۳۸</sup> Buzz Aldrin دومین انسانی که بر کره ماه فرود آمد

ما غافلیم که این سازمان های مخوف و افراد دروغگو عکس های دروغین به مردم نشان می دهند و چون دست نشانده شیطان رجیم هستند، این همه دروغ و دغل به هم می بافند تا مردم از واقعیت ها آگاه نشوند.

برای همین هم هیچکدام از خطوط هوایی، مسیر حرکت هواپیمای خود را از بالای قطب جنوب نمی گذرانند، چون می دانند که با برخورد هواپیمان به دیوار شیشه ای گنبد آسمان، نه تنها جان مسافران از دست می رود و هواپیمای نازنین شان خاک و خاکسر می شود، بلکه ممکن است به گنبد آسمان هم آسیب برسد و خدا از عرش کبریایی فریاد برآورد بگشاید این ملعونان را که با گنبد ما چنین کردند. و یکبار دیگر توفان نوح تکرار شود!

تا یادم نرفته بگویم که جی پی اس<sup>۳۹</sup> دایناسورها<sup>۴۰</sup> و جاذبه<sup>۴۱</sup> این ها هم وجود خارجی ندارند! طبیعتا حرکت های و وضعی و انتقالی زمین هم دروغ اند. که خب معلومه. اگر زمین دور خودش بچرخه، طبق قانون گریز از مرکز ما باید به اطراف پرت و پلا بشویم!

این هوموساپینس های تهی مغز برای باور های عموما مذهبی شان که رنگ و بوی علمی به آن ها زده اند کلی دلایل دیگر هم می آورند که باور کنید ذکر شان از حوصله همه مان خارج است. نفرینتان می کنم که روزی خودتان به چنگ یکی از آنها بیفتید و تک تک اسناد و شواهدش را برایتان رو کند تا جگرتان خنک و زیر بار استدلال دنده تان نرم شود!

### آفرینش باوری

من کی هستم؟ کجا هستم؟ چرا هستم؟ از کجا آمده ام؟ به کجا خواهم رفت؟

احتمالا با من هم عقیده اید که این پرسش ها، می توانند یک انسان کهن را تا سرحد جنون کشیده باشند. می گویم کهن چون در دوران پیش از ظهور فلسفه و علم، پاسخی برای این قبیل سوالات که می توانستند مثل خوره مغزهای پویای انسان متفکر را بخورند وجود نداشت.

اما انسان ها نمی توانستند دست روی دست بگذارند تا پرسش های سمج دست و پاگیر اینچینی مثل مورپانه ای که چوب را می خورد، شیرازه مغزشان را از هم بدرد.

<sup>۳۹</sup> GPS سامانه موقعیت یاب جهانی

<sup>۴۰</sup> Dinosaurs مشهورترین گروه از خرنندگان مهره دار عصر های تریاس، کرتاس و ژوراسیک

<sup>۴۱</sup> Gravity نیروی گرانش. یکی از چهار نیروی بنیادین طبیعت

چه کردند؟

پاسخی همه گیر، همه فهم، ساده و در عین حال هوشمندانه ارائه کردند:

همه را خدایان کرده اند.

موجوداتی بزرگ و برتر از ما که در کاخ های کبریایی خود تکیه زده اند و ما موجودات تنبل بی خاصیت را می پایند. خدایان ، فرمانروایان عالم اند و هر سوال بی جوابی به آن ها ختم می شود.

خدایان انواع مختلفی داشتند و در طول تاریخ بشر، بطور مرتب آپدیت شده اند. خدایان پاسخ همه سوالات بی جواب شدند و بشر چند صباحی سر راحت بر بالین گذارد. ولی خیلی زود دست طبیعت ، نورون های فضولی را زیر مجسمه چند تن نابغه متفکر دست و پا کرد تا پرسش های نوینی طرح شود.

خدایان از کجا آمده اند؟ چه می خورند؟ از کجا آمده اند و به کجا می روند؟ کاخ هایشان کجا بنا نهاده است؟

بار دیگر خواب انسان مشوش شد و در پی پاسخ به سوالات جدید برآمد. فیلسوفان نقادی ظهور یافتند که ((همه را خدایان کرده اند)) را جواب کافی نمی دانستند. در مقابل فلاسفه بساری قد علم کردند که خدایان را اعتبار ببخشند و این نزاع بین باورمندان به خدایان و بی خدایان ادامه پیدا می کرد.

براهین اثبات و عدم وجود خدایان روز به روز بیشتر می شدند و خدایان نیز جای خود را به خدا می دادند: همه را خدا کرده است!

ظاهرا این جمله برای کور کردن بیشتر روزنه هایی که سوالات آنچنانی از آن ها تراوش می کرد کافی بود و هرگاه روزنه تازه ای باز می شد، بلافاصله خدا کرده است را در آن می تپاندند و خلاص...

اما با ظهور علم، ورق برگشت.

ترکیب تازه ای از دانش علمی قد برافراشت و مدام بارورتر شد دیگر پاسخ به پرسش های کلان و سمج اولیه تنها از ناحیه فلسفه سرچشمه نمی گرفت، دانشمندان زیر چتر بینش نوظهوری که علم نامیده شد جمع شدند و در پاسخ به پرسش ما از کجا آمده ایم و به کجا می رویم، با قدم نهادن در راه نوین علم و بکارگیری روش علمی، توشه و ژرفای بینش زیادی یافتند.

آن ها توده مزاحم خدا کرده است را از دهانه حفره ها برداشتند و کوشیدند با ابزار نوین و کارآمدی که در اختیار داشتند پاسخ هایی نزدیک به واقعیت ارائه دهند.

هرجا هر کشفی می شد یا قانون علمی تازه‌ای تثبیت می شد، خدا از یک حفره بیرون می آمد و بساطش را در حفره جدیدی که هنوز علم برایش پاسخی نیافته بود پهن می کرد.

این داستان همچنان ادامه دارد و انسان ها، هر کجا که سوال بی جواب مانده‌ای می یابند بدون معطلی و فوت وقت، پرچم خدا را فرو می کنند.

احتمالا دستگیرتان شده که چه می خواهیم بگویم

در همین قرن بیست و یکم عده نه چندان قلیلی از انسان ها هستند که تمام قوای خود را بکار بسته اند خدا را دوباره در حفره هایی که قبلا قرار داشته ساکن کنند. اما دیگر دوره حرف و خرافی به سرآمده و کسی گوشش به حرف هایی که از دهانی بجز دهان علم خارج می شود بدهکار نیست. پس چه می کنند؟ دروغ می بافند و می کوشند در اذهان محروم از تفکر نقاد جمعیت کثیری از مردم اینگونه جا بیندازند که علم نیز وجود طراح و خالق ماورایی عالم و ما را تایید می کند.

این دسته از مروجین شبه علم، آفرینش باور یا آفرینش گرا تشریف دارند و ظاهر اتوکشیده و پر زرق و برق علمگرایشان ، حجابی است بر باطن ضد علم، خرافی و دگم شان که غبار هزاران ساله خرافه و دروغ بر آن نشسته است. حال اینکه ایشان خواسته یا ناخواسته چنین می کنند را من نمی دانم.



## پزشکی حاشیه

اصطلاحات پزشکی حاشیه و طب جایگزین هر دو به انواع و اقسام روش های درمانی ای اطلاق می شوند که خود را کارآمدتر، مفیدتر، کم خطر تر، غنی تر، بهتر و کلی "تر" دیگر از پزشکی مدرن و مر سوم معرفی می کنند و جالب اینکه در میان اقشار عامی جوامع نیز جایگاه ویژه ای پیدا کرده اند. با اجازه بزرگتر ها فصلی جداگانه به آن اختصاص داده و به معرفی چند قلم از این مسالک می پردازم.

### هومئوپاتی ۴۲

این شیوه درمانی که توسط ریستین فردریک ساموئل هانمن آلمانی ابداع ( بخوانید سرهم) شد با تکیه بر اصل من درآوردی (( همانند، همانند را درمان می کند)) مدعی درمان بیماری هاست.

با این باور که اگر ماده ای در بدن فردی سالم، بیماری فلان را تولید می کند، همان ماده، در بدن فرد مبتلا به همان بیماری فلان، شفا بخش است و بیماری او را درمان می کند به شرط آنکه مقادیر بسیار کمی از آن ماده را به بیمار بدهند.

جالب اینکه این مقدار خیلی خیلی کم، عملاً برابر با "هیچی" است! در بررسی های آزمایشگاهی می بینیم که برای دارو های هومئوپاتی ماده مذکور را آنقدر رقیق می کنند که عملاً با آب مقطر هیچ تفاوتی ندارد. درواقع، دارو های هومئوپاتی، در خوشبینانه ترین حالت، پلاسیبو<sup>۴۳</sup> هستند.

### طب سوزنی

طب سوزنی، کهن ترین و مشهور ترین شیوه درمانی طب سنتی کشور چین است و گویا پیشینه آن به دروان نوسنگی ( عصر حجر) نیز می رسد. باستان شناسان سوزن های نوک تیزی یافته اند که از سنگ تراشیده شده و به احتمال زیاد جهت فرو کردن در بدن بیمار بخت برگشته کاربرد داشته اند. بعدها در زمان امپراتور زرد (هوانگ تی) مبانی این روش درمانی در کتابی تدوین شده است.

<sup>۴۲</sup> homeopathy

<sup>۴۳</sup> دارونما یا دل خوشکنک. مواد بیخطر و بی اثری مانند آب مقطر یا آب نمک که صرفاً جهت فریب بیمار و استفاده از قدرت تلقین به وی تزریق می شود

کلیت و مبنای اصلی طب سوزنی بر این اساس است که درمانگر، سوزهای نازکی را در نقاطی از بدن که مدعی گذر جریان انرژی های بدن است فرو می کند و به این نحو درد را تسکین داده و بیماری ها را شفا می بخشد.

این انرژی های عجیب و غریب که به طرز مضحکی تا به امروز توسط هیچ دانشمند و فیزیکدانی آشکار نشده اند، بین و یانگ نامیده می شوند و تنها علمای عظام چین باستان قادر به آشکارسازی و کشف آن بوده اند.

علمای مذکور و وارثین عقایدشان بر این باورند که همه موجودات متحرک عالم، از این دو نیروی متضاد سرشار هستند و بیماری ها چیزی نیستند جز بهم خوردن تعادل این دو نیروی عزیز و بزرگوار. در این هنگام پزشکان سوزن به دست وارد شده و چنان از خجالت پوست و گوشت و رگ و پی بیمار در می آیند که یینگ و یانگش به تعادل می رسند و شفا می یابد.

### طب سنتی

با نگاه مختصری به تاریخ دانش های بشری می توان به آسانی پی برد که همگی آن ها دوران سخت پیش از تولد ساینس را گذرانده اند و تازه بعد از رنسانس بود که توانستند نیوتون وار بر شانه غول های دانش کهن بشری بایستند و نسخه های کهنه شان را آپدیت کنند.

امروزه هیچکس از فیزیک سنتی، نجوم سنتی، شیمی سنتی، زیست شناسی سنتی و امثالهم دم نمی زند و به دنبال مهرگیاه و آب حیات و اکسیر نمی رود. کسی هم زمین را مرکز کائنات نمی نامد، جهان را شکل گرفته از آب و آتش و خاک و باد معرفی نمی کند و هنگام خسوف و کسوف مس نمی کوبد.

چرا که همه به خوبی واقفند نجوم و فیزیک و شیمی، دیگر آن باورهای سنتی را کنار نهاده به بینش و درک جدیدی ارتقا پیدا کرده اند.

ولی در این میانه، دانش پزشکی بطرز تاسف بار و ناگواری هنوز با خیل عظیم مردمانی مواجه است که پزشکی مدرن را نه برآمده از پزشکی سنتی، که پدیده ای جدا می پندارند.

بیش از دوهزار سال از زمانی که بغرات (معرب آن: بقراط)<sup>۴</sup> گوشتید دانش پزشکی را از شر اجنه و شیاطین و ارواح خبیثه راحت کند گذشته. در آن زمان بیماری را حاصل ورود این موجودات خیالی به بدن می دانستند و این شمن ها و جادوگران بودند که به مداوای مردم می پرداختند.

<sup>4</sup> Hippocrates

باور به وجود پدیده ای ماورایی موسوم به روح نیز در میان اکثر مردم رواج داشت. بغرات حکیم برای اینکه نشان دهد هر انسان تنها و تنها همین جسم مادی است و علل بیماری ها همه در همین بدن رخ می دهند، خون انسان را مورد آزمایش جالبی قرار داد. او با ریختن خون در یک بطری شیشه ای مشاهده کرد که این مایع سرخ رنگ عجیب از چهار لایه مختلف تشکیل یافته اند. او آن ها خون و بلغم و سودا و صفرا نامید و بیماری ها را حاصل به هم خوردن تعادل آن ها تلقی کرد.

این باور اگرچه نادرست بود اما سنگ بنای این واقعیت مهم را گذاشت که منشا بیماری ها در همین جسمی است که با چشم می بینیم و با دست لمس می کنیم.

بعد از این، خلط های چهارگانه رکن اصلی دانش پزشکی در دوران کهن را تشکیل دادند و وارد همه کتاب های مرتبط با طب شدند.

این خلط ها دقیقا از چهار عنصری اقتباس شدند که دانش کهن (دراصل فلسفه) آن ها را سازنده جهان می دانست. به این ترتیب که سودا را با زمین، صفرا را با آتش، خون را با هوا و بلغم را با آب مرتبط می دانستند.

مزاج های گرم و سرد و خشک و مرطوب نیز برای آن ها تعریف شد. به این نحو که ترکیب ((سودا و صفرا))، خشک، ترکیب ((صفرا و خون))، گرم، ترکیب ((خون و بلغم))، مرطوب و ترکیب ((بلغم و سودا))، سرد تلقی می شدند.

بر این اساس، خوراکی ها نیز دارای مزاج های مذکور می شدند و هرکس برای روبراه کردن وضعیت مزاجی خود، خوراک های گرم و سرد و... را تناول می فرمود.

شک نیست که هم اکنون بیشتر خوانندگان فارسی زبان این کتاب دارند به استکان های چای نباتی فکر می کنند که مادر بزرگ مرحومشان برایشان تجویز می کرد، ولی باید یادمان نرود که درمان های عجیب و غریب بعضا خطرناکی مانند حجامت و رگ زنی هم از نتایج باور به این قبیل درمان ها بود.

خلاصه امر اینکه باور به این چهار های عجیب و غریب و قدیمی نتوانسته مانند باور به هفت مقدس قدیمی راه فرار از چنگ شبه علم را بیاید و هنوز قشر وسیعی از پیرزنان و پیرمردان مغزشان با آن پر است. کار و بار بُرندگان رگ و مکنندگان خون، سکه است.

در کنار این باورهای شبه علمی و خرافی، اما بد نیست بعد از گفتن عیب می، هنرش نیز بگوییم.

در طب سنتی، از همان هزاران سال پیش، جستجو و کشف تعداد فراوان گیاه دارویی نیز در جریان بوده و امروزه ما حاصل تلاش پزشکان قدیم را با لیست بلند بالای حدود ۵۰۰ گونه گیاه دارویی می بینیم.

گیاهانی که اگر در مسیر درست و علمی قرار بگیرند می توانند داروهای مفید فراوانی به دانش پزشکی مدرن عرضه کنند.

ولی هزار افسوس که بیشتر آن ها بدون بررسی و آزمایش و نظارت ، از عطاری هایی سر در می آورند که فرد غالباً کم سواد و دکتر خودخوانده ای پشت میزشان چرت می زند.

## انرژی درمانی

طب سوزی، تنها سبیلی نیست که بیماری ها را معلول برهم خوردن نظم و میزان انرژی! های بدن می داند. بین و یانگ طب سوزنی، رقیب قدر قدرتی دارند که در ساحت عموزاده جوان ترشان، انرژی درمانی زندگی می کند.

این رقیب مدعی، چون جوان است و در عصر ظهور علم متولد شده، نام امروزی تری نیز بر خود نهاده و حوزه انرژی بدن نامیده می شود.

نقل است که همسن و سال آبتین پوریا است و در دهه هشتاد میلادی در جامعه بین المللی مطالعه انرژی های حساس و انرژی درمانی متولد شده است. ولی ردپای اجداد سلفش را می توان در کوجه پس کوجه های همه تمدن های بدوی و شمن گوست یافت.

صحبت از انرژی درمانی است. شاخه ای از شبه علم که باور دارد می تواند با تنظیم برهم خوردگی های آنچه حوزه انرژی بدن می نامد، همه بیماری ها را درمان کند.<sup>۴۴</sup>

مثل بسیاری از شاخه های خرافه مدرن، در انرژی درمانی هم باور به چاکراها از نیازهای اولیه هر تازه واردی است. چاکراها نقاط تخیلی ای در بدن هستند که با چرخش ممتد و گردش انرژی ، سلامت بدن را حفظ می کنند. چاکراها ریشه در آیین هندویسم دارند.

جالب اینکه خود انرژی درمان ها و باورمندان به این حفره های نامریی هم بر سر تعداد و نحوه عملکرد آنها توافق ندارند ولی در باور غالب، تعداد هفت چاکرای اصلی وجود دارد که هر کدام وظیفه منحصر به خود دارند. به این نحو: چاکرای یکم: زیر ستون فقرات و درست میان مقعد و آلت تناسلی جاخوش کرده و به وظیفه اش که همانا جذب انرژی حیات و پخش آن در تمام بدن است مشغول است.

<sup>۴۵</sup> جادوگر. در تمدن های بدوی و میان شمن باوران، باور بر این بود که بیماری ها ، حاصل دخالت ارواح و شیاطین اند. شمن ها افرادی بودند که مدعی بودند می توانند با سفر دادن روح خود به عوالم دیگر می توانند توازنی میان عوالم برقرار کرده، بیماری ها را درمان کنند.

<sup>۴۶</sup> اینجا ما با شاخه ای از انرژی درمانی کار داریم که از انرژی های کیهانی و موهوم صحبت می کند. با درمان به سیله الکترومغناطیس و رادیوترابی و... اشتباه گرفته نشود.

اگر زیادی فعال شود باعث حریص شدن فرد، بی ملاحظگی، اسهال، ورم روده، هدر دادن مال و... می شود. و اگر کم کاری پیشه کند، باعث تنگدستی، فرومایگی، بیچارگی، یبوست و از این چیزها می شود.

این چاکرا سرخ رنگ است!

چاکرای دوم: زیر شکم و پایین تر از ناف قرار گرفته است و مسوول احساسات و عواطف است.

اگر زیادی فعال شود باعث شهوت و اعتیاد به سکس، عقده های سکسی و خلاصه هر چیزی که با این ناحیه از بدن مرتبط است می شود و اگر خدای نکرده کم کاری پیشه کند، باعث بی علاقگی به سکس، تقویت عقاید مذهبی، سرکوبی جنسی، ناباروری و... می شود.

رنگ این چاکرا نارنجی است.

چاکرای سوم: این چاکرا چاکرای اصلی است و درست روی معده قرار گرفته است. وظیفه اش ایجاد حس های خوش آیند و شوخ طبعی و زیرکی و قدرت اراده و از این چیزهاست که موقع گرسنگی به شدت تحلیل می روند.

اگر این چاکرا زیادی کار کند باعث اضطراب، دیابت، پرخاشگری، تکبر، تب، نفرس و... می شود

و اگر کم کار کند، فرد، بی علاقه، بی اراده، منزوی، بی حال، بدهضم و کلی چیزای بد دیگر می شود.

رنگ این چاکرا زرد است.

چاکرای چهارم: روی قلب قرار گرفته و وظیفه اش تقویت عشق الاهی و ازین چیزهای جالبناک است.

اگر چاکرای مذکور پرکار شود باعث می شود فرد خیلی زود اعتماد کند، همه چیز را در درون خود بریزد، مطیع، پرحرارت و علاقه، زیادی بخشنده و مبتلا به مشکلات قلبی شود و اگر کم کار شود فرد را به انسانی بی اعتماد، کناره گیر، خودخواه، مستبد، مبتلا به برونشیتی و بدبخت بیچاره ای تبدیل می کند که با ضعف سیستم ایمنی همیشه سرما خورده است و غمی حل نشده را در درون سینه می پروراند!

رنگ این چاکرای کله گنده هم سبز می باشد.

چکراهای پنجم و ششم و هفتم به ترتیب بر اریکه گلو، پیشانی و تاج سر تکیه زده اند و با رنگ های آبی و نیلی و ارغوانی فخر می فروشند.

کم کاری و پرکاری این عزیزان بالانشین هم به مانند خواهر و برادران پایین ترشان باعث هزار و یک مشکل می شود که دیگر نیاز به توضیح زیادی و هدر دادن وقت تان نیست.

خلاصه که خانم یا آقای انرژی درمان باید بیاید و با اقتدا به شمن های بزرگوار، چاکراهایمان را بالانس کند تا آدم شویم!!

## دعا درمانی

دعا کردن یا نیایش نمودن یا نماز خواندن یا نام های های با کلاس ترش مراقبه و مدیتیشن، هر سه به اعمالی گفته می شود که طی آن فرد(انسان) با خدا (یا انرژی) های مقیم ملکوت آسمان و زمین<sup>۴۷</sup> (و گاه با نام دهن پر کن کائنات) ارتباط برقرار نموده و طی گفتگوهای دوستانه و گاه غیردوستانه پس از عرض ارادت فراوان از آن مقام والا و ارباب قدر قدرت آسمانی درخواست هایی می کند و به انتظار رحمت بیکران او می نشیند تا ببیند آیا پذیرش درخواستش به صلاح او بوده تا مورد تایید قرار گیرد یا بر حسب حکمتی که عقل ناقص بشری به آن قد نمی دهد، رد خواهد شد.

حالا اگر این مکانیسم را در جهت درمان بیماری یک بیمار بخت برگشته انجام دهند و درخواست بهبودی او را از خدا بکنند، می تواند آن را بعنوان یک روش درمانی رازآلود در نظر گرفت.

جای تعجب ندارد اگر بدانیم اکثر افراد دارای تفکر نقادانه، پزشکان، علمگرایان و دیگر خردپیشگان جهان، بدون لحظه ای تعلل و شک، این روش درمانی را مردود و بی ثمر تلقی می کنند. که البته حق هم دارند. ولی در مقابل نیز گروهی به تاثیر شگرفت دعا بر وضعیت بیماران اصرار دارند و این نیز جای تعجبی ندارد.

از اواخر دهه هشتاد میلادی که گاهی خبر انجام آزمایش هایی منتشر می شد. آزمایش هایی نه چندان اصولی و منطبق با روش علمی در راستای کشف این حقیقت که حق با کدام گروه است و آیا دعا کردن برای بهبود بیمار کار عاقلانه ای است یا نه. نتایج بدست آمده متناقض بودند و هیچ گروهی حاضر به پذیرفتن نتایجی که ادعای گروه مقابل را تایید می کرد نمی شد.

انصافا هم حق داشتند. چرا که هیچکدام از آزمایشات مذکور، با متد علمی و انطباق کامل با استانداردهای لازم صورت نگرفته و در نتیجه، نتایج قابل اعتماد نبودند.

در اوایل قرن بیست و یکم گروهی از محققین خوشفکر بر آن شدند تا یکبار برای همیشه غائله را فیصله دهند.

این بزرگواران با صرف هزینه یک میلیون و دویست هزار دلار، آزمایشی را ترتیب دادند که هدف از آن بررسی تاثیر دعا بر وضعیت بیماران بود.

آن ها ۱۸۰۲ بیمار را با رعایت همه اصول و استانداردهای لازم در آزمایش شرکت دادند. محققین بیماران مذکور را که همگی تحت عمل جراحی بای پس قلبی قرار گرفته بودند به سه گروه تقسیم کردند و از چند گروه حرفه ای دعا و نیایش حرفه ای و پرآوازه خواستند طبق برنامه خاص برای آن ها دعا کنند.

نتایج آزمایش بسیار جالب و تا حدودی شوکه کننده بود. ۵۹٪ از بیمارانی که مورد لطف و عنایت دعاکنندگان پاکدامن ما قرار گرفته بودند، از خود نشانه عوارض بیماری نشان دادند و دچار مشکل شدند. این در حالی بود که در گروهی که هیچ دعایی نثارشان نشده بود این عدد فقط ۵۱٪ بود. یعنی دعا نه تنها مفید واقع نشده بود، بلکه

<sup>۴۷</sup> مکان ناشناخته و مروری که در ادیان به رسمیت شناخته می شوند

تأثیری منفی و مضر بر بیماران گذاشته بود. محققین این تفاوت را ناشی از استرس در نظر گرفتند و آن را معنی دار تلقی نکردند

حتما برای خودتان هم پیش آمده که دچار بیماری ساده یا یک سردرد مختصر و گذرا شوید. تنها کاری که لازم است بکنید این است که یک مسکن بالا بیندازید یا هیچکار نکنید تا درد مختصرتان خودبخود بهبود یابد.

حالا تصور کنید با یک سردرد مختصر و ساده به درمانگاه بروید و پزشکان پس از معاینه شما تیم مشورتی تشکیل دهند و بعد یک پزشک به نمایندگی از دیگران به شما بگویند:

نگران نباش جوان. ان شالله خدا شفا می دهد.

شما حتما با خود خواهید اندیشید که مگر من چه بیماری لاعلاجی دارم که مستلزم شفای خداست... استرس شدیدی خواهید گرفت و احتمالا حالتان بد و بدتر شود.

تیم تحقیقی آن آزمایش، اتفاقی که برای آن ۸٪ رخ داده بود را نیز همین گونه در نظر گرفت و آن را صرفا نشات گرفته از استرس دانست.

من هم با آن محققین بزرگوار موافقم و آن ۸٪ را جدی نمی گیرم.

بنابر این نتایج آزمایش چنین بود:

۱ دعا کردن هیچ تأثیری بر حال بیماران ندارد

۲ اگر به بیمار یا بستگان بیمار بگوییم برایش دعا کند، ممکن است با القای استرس بیجا موجبات وخامت حال بیمار را فراهم کنیم.

مخلص کلام اینکه درمان های شبه علمی و خرافی آنقدر متعدد و فراوانند که اگر آن ها را برشمردم و توضیح کاملی ارائه کنم، اولاً سواد آن را ندارم، درثانی سازمان های محیط زیستی و دریانوردی یقه ام را خواهند گرفت و به جرم محروم کردن نسل های آینده از چوب و آب، مرا به شش میلیون سال حبس تعزیری محکوم خواهند کرد. چرا که لازمه اش این است که بقول زنده یاد جنت مکان خلدآشیان مرحوم مغفور شادروان مولوی

گر شود بیشه قلم، دریا مدید

مثنوی را نیست پایانی پدید

از همین رو ، و البته برای اینکه مطالبی را برای جلد های بعدی دروغ بزرگ هم بگذارم، از جنگیری و خامگیاهخواری و سنگ درمانی و عرفان حلقه و جراحی های با دست خالی و تف درمانی و امامزاده درمانی . هزار درمان ریز و درشت دیگر می گذرم و فصل را همیجا می بندم تا هم خستگی دست خودم فرو بنشیند و هم چشمان شما بیش از با شاهکار های درمانگران خسته نشوند.

## نقد کتاب راز ۴۸

از خودم پنهان نیست، از شما چه پنهان که بعد از کار کردن توی معدن و زندگی در ایران، سخت ترین کار دنیا نوشتن نقد بر کتاب های زرد است. چرا که حجم پرت و پلاگویی شان به درجه ای رسیده که هیچ نقادی رغبت نمی کند قلم بر آن بگذارد؛ مبادا در گندآب بی انتهایش غرق شود و مردوار دست اندر هر حشیشی بزند. آنوقت دیگر پنجاه گالن قهوه و چای با دو کیلو توتون مرغوب ساموئل گاویت و کاپتان بلک هم نمی تواند او را به حال عادی بازگرداند.

حتما برای خودتان هم پیش آمده که با اتاقی آنچنان بهم ریخته و آشفته مواجه شده باشید که ندانید برای تر و تمیز کردن آن از کجا باید شروع کنید و انگشت سبابه گزان مدتی را خیره به این و آن سو نظر انداخته باشید. این وصف حال من بود وقتی برای نقد کتاب راز، آن را در دست گرفتم و ناباورانه آن را ورق زدم.

باری...

نخستین مطلبی که در این باب نقد این محسمه زرکوب بلاهت باید به آن اشاره کرد این است که این کتاب با دو ادعای بی سند و مدرک آغاز می شود که در مقدمه اش به آن پرداخته شده است.

نخست اینکه نویسنده مدعی شده این کتاب را بر مبنای رازی باستانی به رشته تحریر درآورده است و آن راز در کتابی قدیمی موجود بوده است! ولی هرگز نامی از کتاب مذکور به میان نمی آورد. پیشتر دیدیم که این خود یکی از بارزترین نشانه های شبه علم است. البته اسم آن کتاب خیالی هم کمکی به ما نمی کرد و ما فعلاً با آن کاری نداریم.

و اما ادعای دوم نویسنده که چند سطر پایین تر مطرح می شود دیگر به این سادگی ها نیست و نمی توانیم با آن کاری نداشته باشیم. چنین می خوانیم:

<sup>۴۸</sup> این نقد بر کتاب راز، نوشته راندا برن، ترجمه نفیسه معتکف و به شابک ۹۷۸۹۶۴۵۶۳۴۹۰۰ انجام شده است



"اینکه بیشتر مردم از آن خبر داشته اند برایم باور نکردنی بود، آن هم بزرگترین افراد در طول تاریخ مانند افلاتون<sup>۴۹</sup>، تکسپیر<sup>۵۰</sup>، نیوتون<sup>۵۱</sup>، هوگو<sup>۵۲</sup>، بهوون<sup>۳</sup>، لینکلن<sup>۴</sup>، ایسون<sup>۵</sup>، لوانیشتین<sup>۶</sup>!"

نویسنده در همین آغاز سعی در مصادره غیر منطقی و حيله گرانه شهرت و نام مشاهير را دارد و اين را هم به خوبی به نمایش می گذارد و در نهایت پروژی و بدون ارائه هیچگونه سند و دلیلی مدعی می شود که رمز پیروزی این بزرگان نیز همان چیزی است که او می خواهد با خواننده در میان بگذارد.

گفتم که این نیز یکی دیگر از پارامترهای شبه علم است. نویسنده در ادامه نیز مدعی است با تلاش و ممارست توانسته رد این راز عظیم را بیابد! و طی چند هفته به کشف مربیان آن نایل آید!

حالا اینکه یک راز چگونه می تواند مربی داشته باشد و اصلاً چگونه کسی به درجه مربیگری آن نایل می شود و کجا آموزش می بیند به کنار، جالب این است که در ادامه، ماجرا با ساخت یک فیلم سینمایی و صحبت های این به اصطلاح مربیان در فیلم و سپس اکران عمومی آن پی گرفته می شود. و وقتی فیلم توانست ذهن مردم را درگیر کند مونولاگ هایش بعنوان کتاب منتشر می شود و در جریان هستی این هم یکی دیگر از جدی ترین پارامترهای شبه علم است.

تا اینجا دریافتیم که از یک کتاب باستانی موهوم، فیلمی ساخته می شود که افرادی بعنوان مربی راز!! در آن به ایفای نقش می پردازند. بعد هم دیالوگ ها (بهتر است بگویم مونولوگ های) این فیلم بر روی کاغذ می رود و کتاب زردی تهیه و منتشر می شود. کتاب راز، همین کتاب است!

نویسنده مدعی است که صحبت های ۲۴ تعلیم دهنده برجسته و شگفت انگیز! را در فیلم (و کتاب) آورده است و جلو اسم هر کدام از این بزرگواران پرانتزی به وسعت بیابان جهل گشوده. عبارتند از:

باب پراکتر (فیسلوف، مولف و مربی خصوصی)

جو ویتل (عالم علوم ماوراءالطبیعه، متخصص بازاریابی و مولف)

جان اساراف (کارآفرین و متخصص بازار پول)

plato<sup>۴۹</sup>

Shakes peare<sup>۵۰</sup>

newton<sup>۵۱</sup>

hugo<sup>۵۲</sup>

Beet hoven<sup>۵۳</sup>

Lncon<sup>۵۴</sup>

Edson<sup>۵۵</sup>

einstein<sup>۵۶</sup>

جان دمارتینی (فیلسوف، متخصص ماساژ و جابجا کردن ستون فقرات، درمانگر و متخصص تغییر و تحول)

دنیس ویتل (روانشناس و تعلیم دهنده در زمینه توانمندی ذهنی)

مایکل برنارد بک ویت (غیبگو و موسس کانون معنوی اکیپ اینترنتی)

جک کنفیلد (مولف معلم، مربی زندگی و سخنران برانگیزاننده)

باب دوپل (مولف و متخصص قانون جذب)

مایک دولی (نویسنده و سخنران بین المللی)

فرد آن وولف (فیزیکی‌دان کوانتومی، سخنران و مولف برنده جایزه)

مارسی شیموف (نویسنده، سخنران بین المللی، راهنمای تحول و دگرگونی)

جیمز ری (فیلسوف سخنران، مولف و ابداع کننده برنامه های موفقیت و نیروی بالقوه)

دیوید شیرمر (مربی سرمایه گذاری، تعلیم دهنده، متخصص کسب ثروت)

جان گری (روانشناس، مولف، سخنران بین المللی)

لی براون (مربی و متخصص کسب ثروت، مولف، آموزگار)

لورال لنگمین (کارشناس امور مالی، سخنران، مربی خصوصی و مربی شرکت های سهامی)

مری دیاموند (متخصص فنگ شویی، مدرس و سخنران)

جان هگلین (فیزیکی‌دان کوانتوم و متخصص سیاست همگانی)

بن جانسون (مولف، پیشرو در انرژی درمانی)

موریس گودمن (نویسنده و سخنران بین المللی)

هیل دوسکین (مولف و مدرس روش سدونا)

نیل دونالد واش (مولف، سخنران معنوی، پیک معنوی)

خب خودتان یک نگاه دوباره به این نام ها و القاب داخل پرانتزشان بیندازید و بعد سعی کنید از همین مدل القاب در جلو نام خودتان و البته فک و فامیلتان هم بنویسید تا ببینید شبه علم و هیاهو از همین نحوه معرفی این به اصطلاح مربیان آغاز شده است.

بیشتر این مثلا تعلیم دهندگان که چند تنشان با پیشوند دکتر نیز مزین هستند! تا جایی که من تحقیق کرده‌ام تخصص یا حتی شهرت چندانی ندارند. حتی در ویکی پدیا هم نامی از آن‌ها برده نشده است. می‌کوشم در لابلای نقل قول‌های کتاب نام تعلیم دهنده مذکور را نیز بیاورم.

در این کتاب ۱۲۵ بار از واژه "قانون" استفاده شده است که شرح نادرستی و بی پایه بودنش را در فصل جعل علم خواندید و دیگر نیازی به تکرار ندارد.

البته این تعداد ۱۲۵ فقط مربوط به خود واژه "قانون" است. واژه‌هایی مانند قانون‌ها، قانونی، قانونمند و... خود حسابی جداگانه دارند

در همان صفحات نخستین کتاب، رد پای سخنان بچگانه و غیر علمی و در یک کلام خزعل به چشم می‌خورد. در صفحه ۲۰ از قول جان اسراف می‌خوانیم:

"آنچه بیشتر مردم از آن خبر ندارند این است که فکر هم فرکانس دارد. ما می‌توانیم فکر را اندازه بگیریم اگر تو فکری را مرتباً در ذهنت مرور کنی چنانچه داشتن اتومبیلی نو، پول مورد نیاز، تأسیس شرکت، پیدا کردن همسر دلخواه و... باشد در واقع بطور منسجم و پیگیر آن فرکانس را ساطع می‌کنی."

شخصی که او را دکتر جو ویتل نامیده است نیز ادامه می‌دهد:

"افکار، علایمی مغناتیسی را به بیرون می‌فرستند که باعث جذب مشابه خود می‌شوند"

این برداشت و اعتقاد که فکرهای ما مغناتیسی هستند و فرکانس دارند و در مغناتیس، چیزهای مشابه همدیگر را جذب می‌کنند بارها در این کتاب تکرار شده و هر کسی که کمی مطالعه علمی و درست و حسابی داشته باشد به نادرستی و مضحک بودنش پی می‌برد. اینکه جو ویتل دکترای کدام رشته را اخذ نموده که چند واحد فیزیک کلاسیک را هم نگذرانده است جای بسی تعجب دارد!!

ایشان ادامه می‌دهد:

"افکار مغناتیسی هستند و فرکانس دارند. همینطور که در حال فکر کردن هستی افکارت به کائنات فرستاده می‌شوند و بطور مغناتیسی چیزهای همانند را که فرکانس مشابه دارند جذب می‌کنند."

نوشتن این مطالب، خود توهینی بزرگ به شعور خواننده است و من تعجب می‌کنم که چطور ممکن است کسی تا این اندازه ساده اندیش باشد که این مطالب را باور کند. یعنی در دبستان هم به او نیاموخته اند که در مغناتیس همواره قطب‌های همنام همدیگر را دفع می‌کنند؟!<sup>۵۷</sup>

این را بعنوان نمونه آوردم تا تنها به عمق فاجعه اشاره ای گذرا کرده باشم. سر تا سر کتاب از این دست مطالب خنده دار و مضحک فراوان است و شرح و بازگویی آن‌ها تنها به حجیم شدن کتاب پیش رو و احتمالاً سر رفتن حوصله تان منجر خواهد شد. پس به بررسی فهرست وار و اجمالی مطالب راز می‌پردازم:

همانگونه که اشاره کردم کتاب راز، نقل قول‌های مختلفی است از افراد موهوم که فقط نامی از آنها به میان آمده است. کلیت کتاب را می‌توان به سه بخش تقسیم کرد

\* *افترا و دادن نسبت‌های دروغ به فیزیک، فیزیولوژی و روانشناسی*

\* *سوء استفاده‌های شرم‌آور از نام بزرگان جهان*

\* *دادن امیدهای واهی و راه‌کارهای من‌درآوردی*

<sup>۵۷</sup> تنها در پدیده ای موسوم به تشدید، فرکانس‌های مشابه جذب هم می‌شوند که بر روی اینکه کائنتاتی‌ها چیزی از آن نمی‌دانند حاضر به شرط بندی هستم!

## افترا به علوم

همانگونه که اشاره شد، جای جای این کتاب ۲۱۰ صفحه ای از فرکانس های مغزی سخن گفته شده است و این که فکر ما مغناتیسی است و از ما با فرکانسی خاص ساطع می شود، به کائنات می رود و در جذب آنچه خواسته ایم زناز خدمت می بندد. تقریباً در هر بخش از کتاب با این مزمون روبرو می شویم و همانگونه که چند بار اشاره کردم این ادعا بعنوان یک قانون خلل ناپذیر معرفی شده است.

در صفحه ۳۲ کتاب از قول باب پراکتر می خوانیم:

" اگر کسی از قانون سر در نیاورد به معنی رد کردن آن نیست "

ایشان سپس الکتریسیته را با قاف جیم مقایسه می کند.

قبلاً هم گفتم که این مدعا از دیدگاه تمامی علوم پایه رد شده است و هیچ مدرک و سندی بر آن ارائه نگردیده است. مغز ما هیچگونه فرکانس مغناتیسی یا چیزهای مشابه آن ندارد تا چیزی را با فرکانسی خاص جذب یا دفع کند.. ولی ریشه این خرافه در چیست؟

در واقع هر سلول عصبی<sup>۸</sup> دارای ولتاژی است که هرگاه یونها داخل و یا خارج سلول شناور می شوند، می تواند تغییر کند. این تغییرات با تحریکی از جانب یک سلول دیگر شروع می شوند و هنگامی که ولتاژ یک نورون به حد خاصی رسید، آن سلول نیز علامت الکتریکی دیگری را ارسال می کند و فرایند تکرار می شود. مواقعی که تعدادی از نورون ها همزمان علائم الکتریکی شلیک می کنند، تغییراتی را به صورت یک موج مشاهده می کنیم، به این صورت که گروهی از نورون ها همگی همزمان تهییج شده، خاموش، و بار دیگر تهییج می شوند. در هر لحظه، تعدادی از امواج مغزی در حال گذر از مغز هستند و هر یک با طول موج متفاوتی نوسان می کنند، این امواج در چهار دسته تقسیم می شوند که به ترتیب عبارتند از: دلتا، تتا، آلفا و بتا و به ترتیب در هنگام خواب عمیق بی رویا، آرامش و یادگیری قدرتمند، لذت و ریلکسیشن، بیداری و حالت عادی فعالیت دارند. این موج ها کاملاً درون بدنی هستند و خوشبختانه بسیار بسیار ناچیزتر از آنند که بتوانند در بیرون از بدن و جمجمه بر چیزی تاثیر گذار شوند و گرنه بسیاری از اختراعات بشر مثل قطب نما غیر قابل استفاده و ناکارآمد می شدند.

این کنش های الکتریکی نورون ها که عامل اصلی انتقال پیام های مغز به اعضای بدن و بالعکس آن هستند ریشه داستان های من در آوردی فرکانس های فکری و قاف جیم است و برای رسیدن به این مرحله تنها به چند مغز خیالپرداز و فریبکار و البته تعداد زیادی انسان ساده لوح نیاز بوده است.

نکته دیگری که کائناتی ها روی آن دست می گذارند و در کتاب راز، پی در پی با آن برخورد می کنیم این است که در فیزیک کوآنتوم اثبات شده است که جهان هستی از فکر ساخته شده است!

در صفحه ۲۶ کتاب باز هم باب پراکتر چنین می گوید:

"فیزیکدانهای کوآنتومی به اطلاع ما رسانده اند که کل کائنات از فکر نشات گرفته است"

اینکه کدام فیزیکدان و کجا چنین مطلبی را به اطلاع ایشان رسانده است مهم نیست و به من مربوط نمی شود. بهر حال فیزیکخوان های عرفان باز زیادی هم هستند که چون در علم کسی تحویلشان نگرفته، به شبه علم رو آورده اند. ولی اینکه مطلبی سراپا دروغ و بی ربط، به فیزیک نسبت داده شده دیگر کم اهمیت نیست. این نامش جعل علم و نسبت دروغ است. در چند جای دیگر این کتاب هم به همین مضمون دروغین اشاره شده است. این جملات شوربختانه ورد کلام کائناتی های بسیاری هم گردیده است. اما ریشه این تصور نادرست و خرافه و وحشتناک در چیست؟

فیزیک کوآنتوم<sup>۹</sup> یا دقیق تر بگویم مکانیک کوآنتومی شاخه عجیب و غریبی از علم فیزیک است که با پدیده های فیزیکی بسیار بسیار ناچیز یعنی در مقیاس نانو سر و کله می زند و از رفتار ذرات در اندازه هایی در حد ثابت پلانک<sup>۱۰</sup> گفتگو می کند. ثابت پلانک حدوداً برابر است با یک دهم یک میلیارد میلیارد میلیونیم یک واحد. یعنی کوچکترین اندازه ای که ممکن است وجود داشته باشد. در این مقیاس بی اندازه کوچک و زیر اتمی که از مرز اتم ها گذشته ایم و به قلمرو لپتون<sup>۱۱</sup> ها و کوارک<sup>۱۲</sup> ها و بوزون<sup>۱۳</sup> ها قدم نهاده ایم قانون های فیزیکی معمول و آشنای ما (کلاسیک) رنگ می بازند و قانون های جدید و از منظر عقل ما غیر معمولی (جای آن ها را می گیرند). مثلاً یک بوزون الکترومغناطیس (فوتون) می تواند همزمان از دو منفذ عبور کند یا یک لپتون الکترون می تواند به صورت همزمان در چند مکان حضور داشته باشد. سفر در زمان و رفتن به گذشته و دهها و شاید هزاران ویژگی عجیب و غریب و در واقع خارق العاده دیگر که همگی مختص به ابعاد کوآنتومی است یعنی همان اندازه فوق العاده کوچکی که گفته شد.

این خاصیت که در دنیای کوآنتوم اتفاقات متحر العقول و شگفت انگیز زیادی رخ می دهد ریشه اصلی سوء استفاده شبه علمی ها و عرفان بازها از این شاخه فیزیک نظری شده است.

Quantumphysiccs<sup>۵۹</sup>

<sup>۶۰</sup> یک ثابت طبیعی در فیزیک است که بیان کننده اندازه کوچکترین واحد انتقال انرژی و از مفاهیم اساسی در مکانیک کوآنتومی است. این ثابت به اسم ماکس پلانک فیزیکدان آلمانی نامیده شده است که در سال ۱۹۰۰ میلادی آن را کشف کرد.

Lepton<sup>۶۱</sup>

Quark<sup>۶۲</sup>

Boson<sup>۶۳</sup>

یکی از مباحثی که در عالم کوانتوم همواره داغ بوده است، مبحث ریسمان‌های مرتعشی است که در ابعاد بسیار بسیار کوچک و حتا ریزتر از همان کوارک‌ها و بوزون‌ها و لپتون‌ها وجودشان پیش بینی شده است و این نظریه با دستکاری فراوان و برداشت‌های آزاد و غیر علمی باعث بروز این اندیشه نادرست است که جهان از فکر ساخته شده است.

از جناب باب پراکتر گرامی درخواست می‌کنم کمی از اوقات خیالپردازی‌شان را به مطالعه هم اختصاص دهند.

### سوء استفاده از شهرت دیگران

در سراسر کتاب راز نام افراد بزرگ و مشهوری را می‌بینیم که با حيله‌گری تمام سعی در مصادره و سوء استفاده از آنها و معرفیت‌شان بعنوان حامیان راز شده است.

نویسنده با نام بردن از این "تایید داران" و چنگ اندازی به محبوبیت‌شان در بین مردم، کوشیده است برای کتاب زرد و نظرات بی پایه و اساس خود نوعی "تاییدسازی" کند

در همان نخستین صفحه کتاب از افلاتون و نیوتون و بتهوون و هوگو و لینکلن نامبرده شده است که کاملاً بی دلیل و سند است و هیچگونه نشانه ای از استفاده آنها از این به اصطلاح راز وجود ندارد.

بی اخلاقی نویسنده به همینجا ختم نمی شود و در چند صفحه بعد می خوانیم:

"راهنمایی که در گذشته این راز را در اختیار داشته اند دلشان می خواست این قدرت را حفظ کنند و دیگران را در آن سهیم نکنند. آنها مردم را ناآگاه از راز نگه می داشتند..."

این سخنان که از قول دکتر دنیس وینل نقل شده است مصداق یک توهین علنی به بزرگانی است که بقول خود کتاب، از راز آگاه بوده اند.

در صفحه ۹۷ کتاب از قول لی براور می خوانیم:

"آلبرت اینشتین دانشمند برجسته در مورد زمان و مکان و جاذبه، انقلابی در نگرش ما ایجاد کرد. او با آن سابقه فقر و شروع ضعیفش کسی باورش نمی شد که در کارش موفق بشود. اینشتین خیلی چیزها را از راز می دانست و هر روز هزاران بار خدا را شکر می کرد. او از دانشمندی که به علت معاضدت هایش از او مقدم تر بودند و باعث شده بودند او یاد بگیرد و پیشرفت بیشتری داشته باشد تا بالاخره خودش هم یکی از برجسته ترین دانشمندان زمان خود شد سپاسگزار بود"

بی اخلاقی، بیشرمی، حيله، دروغ و خواننده را نادان پنداشتن تا کجا؟؟!

اینشتین بیچاره بخاطر معروفیت فوق العاده اش همواره مورد سوء استفاده بوده است قبول ولی دیگر تا این حد دروغ بستن به یک دانشمند کاری است که تنها از نویسندگان نابخرد کتاب های زرد بر می آید.

نخست اینکه آلبرت اینشتین هرگز در فقر زندگی نمی کرد. او فرزند یک خانواده معمولی بود و از سن ۵ سالگی به فراگیری موسیقی و ساز ویلون نیز پرداخت. برخلاف تصور عموم، او به هیچ وجه کندذهن نبود. ریشه این افسانه در این نهفته است که آلبرت در کودکی در تکلم مشکل داشت و همین امر باعث شده بود خدمتکار خانه او را "کندذهن" خطاب کند. او در نوجوانی مقاله علمی نوشت و در ۲۱ سالگی مدرک تدریس فیزیک دریافت کرد. استعداد شگرفی در فیزیک نظری داشت ولی نمرات ریاضی اش چندان تعریفی نداشت و همین امر باعث شده بود برخی استادان ریاضی او با عینک تردید، به مسیر موفقیتش نگاه کنند. مسأله خیلی مهم دیگر اینشتین این است که این نابغه بزرگ و معروف، گرچه یهودی زاده بود و به مدرسه کاتولیک ها هم می رفت اما اعتقادی به دین نداشت و در نامه ای که به تاریخ فوریه ۱۹۵۴ به فیلسوفی بنام اریک گوتمن نوشته است به صراحت می گوید:

"کتاب مقدس، مجموعه ای است از خرافات بدوی و بی نهایت بچگانه."



او که در یک خانواده یهودی متولد شده بود می گوید:

" دین یهود نیز مانند دیگر ادیان، فقط خرافات است "

صفحه ۹۹ از قول دنیس ویتلی:

" راجع به مخترعان و اختراع آنان فکر کن. برادران رایت و هواپیما؛ جرج ایستمن و فیلم کداک، توماس ادیسون و لامپ؛ گراهام بل و تلفن. تنها دلیل اختراع هرچیز این بوده که فردی تصویر آن را در ذهنش دید... تمام نیروهای کائنات اختراع وی را از طریق او به دنیا ارائه داد "

او علناً با پروئی هر چه تمام تر دارد همه چیز را مصادره سازی می کند و هر موفقیتی را به نیروهای موهوم مورد ادعای خود نسبت می دهد. شنیدن اینگونه جملات در قرن بیست و یکم براستی مایه تاسف است.

در کتاب راز سوء استفاده های مکرر و غیر اخلاقی از شهرت نام ها، تنها به افراد و دانشمندان ختم نمی شود. مثلاً در صفحه ۱۵ باب پراکتر باز هم فرمایش کرده است که:

" تمدن کهن بابلی ها و شکوفایی عظیم آنها توسط محققین به صورت مستند درآمده است. آنها بابت خلق باغ های معلق بابل شهرت دارند. این جماعت از طریق درک و به کارگیری قوانین کائنات، یکی از ثروتمندترین نژادها در طول تاریخ بشر بودند. "

این که باغ های معلق بابل ( یا هر بنای ساخته شده دیگر در جهان ) با استفاده از قانون های کائنات ساخته شده اند کاملاً درست است ولی این قانون های کائنات (گرانش، اصطکاک، رشد درختان، چسبندگی گل، استحکام سنگ و...) هیچ ربطی به آن قانون های من درآوردی کائناتی ها ( جذب، سپاس، مثبت اندیشی و...) ندارد و اصلاً این کائنات (دنیای مادی متشکل از کهکشانها، سحابی ها، کوازارها، ستارگان، سیارات و...) هم هیچ ارتباطی به کائنات مد نظر کتاب راز ( توهمی ذیشعور و پر از انرژی های موهوم و غیر قابل اندازه گیری) ندارد. یادتان هست گفتم که این افراد با دیدن یک مستند تلویزیونی و شنیدن چند جمله شروع به خیالبافی و مزخرفگویی می کنند؟ در بخش شبه علم هم که دیدیم آوردن چند نکته علمی درست در لابلای بسیار مهملات به منظور علمی نشان دادن دانشنما، کاری عادی است. این جملات باب پراکتر و سوء استفاده از شهرت نام بابل، دقیقاً مصداق همین ها است.

صفحه ۹۹ از قول دنیس ویتلی

"من روند تجسم را از برنامه آپولو گرفتم و آن را در دو دهه ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ در برنامه المپیک پیاده کردم که «مرور ذهنی محرک بصری» نام گرفت"

ایشان در سطرهای بعدی کمی درباره المپیک و یک آزمایش تو ضیحاتی می دهد ولی مطلقاً تو ضیحی بر برنامه آپولو و ارتباطش با ماجرا نمی دهد؛ بنابراین من قبول زحمت می کنم و توضیح می دهم:

ارتباطش از نوع ارتباط باغ های معلق بابل و کائنات است!<sup>۶۴</sup>

### نقل قول های بی اعتبار

شکل دیگری از روش های سوء استفاده از نام م شاهر در این کتاب، ذکر نقل قول هایی منتسب به افراد سرشناس است که از دو جهت قابل بررسی است:

اول اینکه هیچگونه سند و منبعی برای این انتساب ها ارائه نشده و خود کتاب هم کلاً فاقد قسمت "منابع و مأخذ" است که البته کاملاً هم طبیعی است!

دوم اینکه به فرض درست بودن این نقل قول ها، بیشترشان هیچ ارتباطی با قاف جیم ندارند و خیلی زیرکانه این نقل قول ها در آن جاهایی از کتاب ذکر شده اند که خود بخود در خواننده این ارتباط نبوده را تداعی کنند.

در صفحه ۱۰۲ نقل قولی از الکساندر گراهام بل آورده شده است به این شرح:

"من نمی توانم بگویم که این چه قدرتی است. فقط می دانم که وجود دارد"

حالا دیگر این قدرت، کدام است و منظور آقای بل، الکتریسیته بوده یا قدرت اراده اش یا قدرت کلیسای واتیکان و مافیای سیسیل را خواننده مجبور است خود را ساده بیندازد و باور کند که منظور خدایبامز گراهام همان قدرتی است که در لابلای صفحات کتاب در حال القا شدن است.

در صفحه ۵۲ از قول اینشتین آمده:

"مهم ترین سوالی که هر انسانی می تواند از خودش بکند این است که آیا این کائنات مساعد و دوستدار است؟"

در صفحه ۱۱۰ باز هم از قول اینشتین نقل شده:

<sup>۶۴</sup> جدای از مزاح منظورش تمرینات فضانوردان و است که در فضایی غیرواقعی و شبیه سازی شده انجام می شود

"تجسم همه چیز است، درواقع از پیش دیدن جذابیت های زندگی در آینده است"

از اینشتین به اندازه کافی در صفحات گذشته خواندیم و علت این انتساب های دروغین وحشتناک را بر رسیدیم ولی از آنجا که دقیقاً یک سری همایش های کائاتی و زرد با نام این فیزیکدان برجسته برگزار می شود و "تجسم"، برگردان ترجیع بند کائاتی های این همایش ها است باید توضیحی بدهم:

آلبرت اینشتین ذاتاً دارای قدرت تجسم فضائی بالایی بود و به همین دلیل هم توانست در فیزیک، موفقیت های بزرگی کسب کند ولی این قدرت تجسم او در هیچ زمینه دیگری کارساز و مفید نبوده است.

مثلاً او نتوانست یک نوازنده درجه یک ویلون باشد یا او هرگز نتوانست پدر یا همسر خوبی باشد.

اصلاً تا حالا فکر کرده اید که چرا این کتاب های زرد و بی محتوا، اینشتین را به عنوان یک فرد فوق موفق به شما معرفی می کنند؟ در حالی که او فقط یک فیزیکدان بزرگ و موفق بود و گر نه در زندگی شخصی اش درست در نقطه مقابل موفقیت ایستاده بود.

او حتا نتوانست ازدواج درست درمانی داشته باشد. در بسیاری موارد علمی هم ناموفق تر از آنی هست که در کتاب های زرد نشان داده می شود. او در تدوین نظریه نسبیت عام از حل برخی معادلات ریاضی ناتوان بود و در این کار از افراد دیگر از جمله همسر خودش (که یک ریاضی دان نابغه) بود کمک می گرفت یا در باب کیهانشناختی او اشتباهات فاحشی داشت. مثلاً او (بر طبق باور رایج زمان حیاتش) کل کائنات را کهکشان راه شیری و جهان را تابلویی بی حرکت و ساکن می پنداشت. در حالی که سال ها پیش از او مردی به نام وستو اسلیفر حرکت داشتن کیهان را کشف کرده بود که بعد ها بنا بردلایلی که در بحث این کتاب جایی ندارد این کشف به نام یک دانشمند خود بزرگ بین و تنومند بنام ادوین پاول هابل<sup>۵</sup> ثبت رسید.

جایی در کتاب های زرد و همایش های اتوکشیده ها اسم او را خوانده یا شنیده اید؟!

راه دور نرویم. آدولف هیتلر انسانی به شدت پایبند به اصول اخلاقی و متعهد به خانواده بود، گیاهخوار و حامی حقوق حیوانات بود و حتا لب به الکل و مشروب هم نمی زد. پس چرا کائاتی ها او را هرگز به عنوان الگو معرفی نمی کنند؟ در حالی که در این موارد بسیار موفق تر و برتر از اینشتین بوده است.

پاسخ این است که اینشتین چهره ای محبوب القلوب ولی هیتلر چهره ای منفور القلوب است.

در بخش "شناخت کائاتی ها" توضیح دادم که این افراد چگونه دقیقاً روی نقاطی دست می گذارند که شما دوست دارید. اینجا هم دقیقاً مصداق همین حقیقت تلخ را می بینیم. نقل قول هایی موهوم و غیر واقعی

<sup>۵</sup> دانشمند آمریکایی که قهرمان چند رشته ورزشی از جمله دو و پرش ارتفاع و پرتاب چکش و مشت زنی و... بود و نامش بر روی مشهورترین تلسکوپ فضایی نهاده شده است.

از افراد محبوب اکثریت، آورده شده است تا نویسندگان با تکیه بر اعتبار این بزرگان محبوب، اعتبار نداشته‌ی کتاب خود را ماستمالی کند.

نقل قول های بی اعتبار و زیرکانه کتاب راز به دانشمندان و مشاهیر محدود نمی شود.

در صفحه ۶۸ دو نقل قول جالب توجه دیگر هم آورده شده است:

"باور کن هرآنچه را در دعای خود درخواست کنی دریافت خواهی کرد"

و

"وقتی دعا می کنی باور کن که خواسته هایت را دریافت کرده ای، و به این صورت به آن ها می رسی"

این دو تا نقل قول دیگر از کس خاصی نیست، بلکه از انجیل آورده شده است! اگرچه نقل قول های پیشین آدرس و منبع نداشتند و نمی شد به صراحت درباره شان داوری کرد ولی این دو تا منبع دارند و کتاب راز، به ترتیب انجیل متا و انجیل مارک را منابع این دو سخن ذکر کرده است. خب بیایم بررسی کنیم:

در کتاب مقدس، چهار انجیل در بخش عهد جدید موجود است که انجیل های متا و مرقس و لوقا و یوحنا هستند و اینها نام چهار نفری هستند که داستان زندگی و سخنان عیسا مسیح را به قلم کشیده اند این انجیل ها همگی روایت های گوناگونی از یک رخداد واحد هستند که توسط چهار نفر مختلف نوشته شده اند. من نمی دانم انجیل مارک که اینجا ذکر شده است منظور همان انجیل مرقس است یا همان انجیل مارک که ناگهانی و در یک کشف عجیب و غریب از دل یک غار بیرون کشیده شد ولی کلیسا آن را به رسمیت نشناخت.

با توجه به اینکه انجیل مارک رسمیت نیافت و انجیل ها چهارگانه باقی ماندند، بنا را بر این می گیرم که منظور همان مارکوس(مرقس) است و دیگر این نامگذاری نادرست را نمی توانم به گردن نویسندگان کتاب راز بیندازم. کم دانشی مترجم را علت آن می دانم که نمی دانسته در زبان فارسی انجیل مارک را انجیل مرقس می گویند. باری فرق چندانی هم نمی کند... بگذریم

من اینجا عین متن انجیل را از دو بخش مذکور می آوردم تا روشنگری شود:

بخش نقل قول اول از انجیل متا :

"بامدادان چون به شهر مراجعت می کرد، گرسنه شد. و در کناره ی راه یک درخت انجیر دید، نزد آن آمد و جز برگ بر آن هیچ نیافت. پس آن را گفت: «از این به بعد میوه تا ابد بر تو نشود» که در ساعت درخت انجیر خشکید! چون شاگردانش این را دیدند متعجب شده گفتند: «چه بسیار زود درخت انجیر خشک شده است!» عیسا در جواب ایشان گفت: «هر آینه به شما می گویم اگر ایمان می داشتید و شک نمی نمودید ، نه همین را به درخت خشک شده می کردید بلکه هرگاه به این کوه می گفتید منتقل شده به دریا افکنده شو چنین می شد و هر آنچه به ایمان به دعا طلب کنید دریافت خواهید کرد"

و نقل قول دوم از انجیل مرقس:

" صبح گاهان در اثنای راه درخت انجیری را از ریشه خشک یافتند ، پترس به خاطر آورده وی را گفت: «ای استاد اینک درخت انجیری که نفرینش کردی خشک شده» عیسا در جواب گفت: « به خدا ایمان آورید زیرا که هر آینه به شما می گویم هر که به این کوه گوید منتقل شده به دریا افکنده شو و در دل خود شک نداشته باشد بلکه یقین دارد که آنچه می گوید می شود هر آینه هر چه می گوید به او عطا شود بنابر این به شما می گویم آنچه در عبادت سوال می کنید یقین بدانید که آن را یافته اید و به شما عطا خواهد شد و وقتی که به دعا بایستید هرگاه کسی به شما خطا کرده باشد او را ببخشید تا آنکه پدر شما که در آسمان است نیز شما را معاف دارد"

خودتان کلاهتان را قاضی کنید و ببینید تفاوت چیزی که در انجیل آمده است و چیزی که از انجیل نقل شده است و سعی در القای آن به عنوان مهر تأیید قاف جیم است چه اندازه است.

این را به خودتان وا می گذارم ولی نکته جالبش این است که هر دوی این نقل قول ها در واقع یکی هستند و فقط راوی شان متفاوت است. مثل اینکه من در جایی و برای منظوری، دو بیت از خیام بیاورم به این شکل:

ای مفتی شهر از تو بیدارتریم

با این همه مستی ز تو هشیارتریم

و

ای صاحب فتوا ز تو بیدارتریم

با این همه مستی ز تو هشیارتریم

حال آنکه هر دو بیت در واقع یکی هستند و فقط راویان فرق می کنند. راوی اول دکتر قاسم غنی و محمدعلی فروغی هستند و راوی دومی صادق هدایت است.

من اگر جایی این دو بیت را به عنوان دو نقل قول (و نه یکی) از خیام بیاورم کلاهدارداری نکرده ام بنظرتان؟ علاوه بر این همانگونه که می دانید و نیاز به گفتنش نیست بریدن بخش کوچکی از یک نقل قول و آوردنش به عنوان سند و منبع کار زشت و نادرستی است که در هیچ محفل بیطرفانه ای نیز پذیرفته نمی شود. به من حق بدهید همانگونه که دو نقل منبع دار کتاب راز را اینگونه یافتم درباره دیگر نقل قول های کتاب نیز چنین بیانید شمیم. باور کنید نقل قول سازی اصلاً کار سختی نیست. به عنوان نمونه من خودم همین الان یک نقل از همان کتاب مقدس می آورم در تأیید اینکه هر گاه تعداد زیادی از مردم به شما (کائناتی ها) تمایل پیدا کردند و هر وقت شما از این راه ها به ثروت و شهرت و ... رسیدید و چیزهای مدنظرتان را جذب کردید و شاد شدید وای بر حالتان.

بفرمایید:

" وای بر شما ای دولتمندان. زیرا که تسلی خود را یافته اید. وای بر شما ای سیر شدگان، زیرا گرسنه خواهید شد. وای بر شما که الان خندانید، زیرا که ماتم و گریه خواهید کرد. وای بر شما وقتی که جمیع مردم شما را تحسین کنند" - انجیل لوقا ۶:۲۶

دیدید چقدر راحت بود. تازه من عین جملات خود انجیل را نقل کردم (برخلاف آنها)

مخلص کلام اینکه نقل قول های کتاب راز دو دسته اند:

دسته اول که همان به اصطلاح تعلیم دهنده های موهوم از قول خود می گویند

دسته دوم نقل قول هایی که از افراد و کتاب های سرشناس و مشهور نقل شده است و هیچکدامشان درست و راست نیست.

### امید واهی دادن

در جای جای این کتاب پر از دروغ و خرافه، این مضمون را می یابیم که تو به هر چیزی که می خواهی دست خواهی یافت و به همه آرزوهایت جامه ی عمل خواهی پوشاند.

صفحه ۹ کتاب :

"ما داستان هایی قابل توجه از بچه ها دریافت کردیم که با استفاده از راز هرآنچه را می خواستند، از جمله نمرات عالی و دوستان خوب، به سوی خود جذب می کردند!"

اینکه این ادعای نویسنده فریبکار کتاب راز بی سند است به کنار، در فصل اول دیدیم که خانم X چگونه درمان زانو دردش را که نمی دانست معلول کدام راه درمانی است به یک درمان غیبی و فراطبیعی و ۱۰۰٪ خرافه نسبت داد و باعث شد دیگران نیز چنین تصویری درباره موفقیت های خود داشته باشند. اینجا نیز (به فرض درست بودن ادعای نویسنده)، اجازه بدهید اینگونه فکر کنم که این موفقیت های بچه ها نه به علت پیروی از راز موهوم، بل به همان دلایلی است که من و شما نیز در مدرسه مان گاهی نمرات عالی و دوستان خوب نصیبمان می شد.

چند سطر پایینتر این جمله را می خوانیم:

"هدف من از نوشتن کتاب راز، ایجاد شادی و لذت در میلیاردها نفر در سراسر جهان است"

قبل تر دیدیم که یکی از شاخصه های اصلی شبه علم، این است که ادعاهای کوچک و معمولی ندارد شبه علم، همیشه مدعی یک اقدام جهانی و همگانی است. این سخن نویسنده راز، جدای از اینکه مصادق این اصل است، واقعیتی را نیز در خود نهفته دارد و آن اینکه همانطور که خودش گفته است هدف او از نوشتن کتاب تنها ایجاد حس شادی و لذت است.

دادن امید های واهی و پوچ می تواند به خوبی حس نزدیکی به آرزوها و خواسته ها را در مغز افراد ایجاد و خود بخود نوعی شادمانی و لذت کاذب در او تولید کند.

اگر بخواهم تک تک جملات اینگونه کتاب را ذکر کنم تنها به هدر دادن وقتمان کمک کرده ام. همین را بگویم که این کتاب از این دست وعده ها و جملات کلیشه ای که خودتان نیز حتماً بارها شنیده اید پر است. اما این که قرار است این وعده ها به کجا ختم شود نیز جالب است:

صفحه ۹۳ از قول جیمز گری:

"قدردانی بخش عمده ی فلاسفه ی بزرگ در طول تاریخ بوده است"

دو صفحه بعد از قول جو ویتل:

"به محض اینکه احساس است در مورد آنچه داری فرق کند، شروع به جذب چیزهای خوب بیشتری می کنی که از بابت آنها هم خدا را شاکر می شوی. می توانی به دور و بر خود نگاه کنی و بگویی: «خب من آن اتومبیلی که دلم می خواهد را ندارم. من آن خانه ای که دلم می خواهد را ندارم. من آن همسری که دلم می خواهد ندارم. من آن سلامتی که دلم می خواهد ندارم.» آه بس کن، بس کن! اینها چیزهایی است که تو نداری. حواست را بر آنچه داری متمرکز کن و از این بابت خدا را شاکر باش. مثلاً چشمانی که داری و الان با آن این کتاب را می خوانی، یا لباس هایی که داری."

"بدون احساس شکرگزاری و قدردانی بابت آنچه داری، آوردن چیزهای دیگر به زندگی ات غیرممکن است. چرا؟ چون افکار و احساساتی که در هنگام ناشکری از خودت ساطع می کنی، همه و همه عواطف منفی است."!!!!

درمورد بی پایه بودن فرکانس های مغزی و بی اساس بودن تعیین مثبت و منفی و اینکه شکر نکردن با ناشکری یکسان نیست آنقدر در فصل های گذشته گفته ام و دلیل آورده ام که دیگر نیاز به توضیح نیست. حکایت معروفی هست که می گوید:

روزی جوانی لا ابالی و بی چیز عاشق سینه چاک زنی خداشناس و عارف و البته بسیار ثروتمند شد. جوان از بروز این عشق محال باکی به دل راه نداد و دیری نپائید که هم زن والا مقام و هم بسیاری دیگر کسان از این ماجرای ناخوش آیند آگاه شدند.

زن، جوان دل داده را احضار می کند و پس از اطمینان از درستی ماجرای عشق آتشین جوان لا ابالی به خود، او را وعده وصال می دهد. ولی شرطی نیز برای آن تعیین می کند. زن عارف و متدین از جوان لا ابالی می خواهد چهل شب، در هنگام نیمه شب از خواب خوش بیدار شود و نماز شب بخواند.

جوان هم که در عشق زن گرفتار بود می پذیرد و به امید وصال معشوقه، چهل شبانه روز به یک مومن نماز شب خوان تمام عیار مبدل می شود. پس از گذشت این چله، جوان با سری افراخته و دلی شادمان به سراغ زن می رود و از او طلب بخشش می کند. جوان با شور و شغفی خاص می گوید که بعد این چله دریافته



است که معشوق واقعی خداوند و عشق واقعی، عشق آسمانی است. او تأکید می کند که دیگر هیچ تمایلی به عشق های زمینی ندارد.<sup>۶۶</sup>

حکایت خوبی بود. نه؟

ساز و کار قدردانی و شکرگزاری هایی که این عزیزان می گویند نیز به همین صورت است. وقتی شما عادت کنید مرتب بخاطر داشتن یک چیز معمولی قدردان باشید و دم بساعت شکرگزاری کنید در ناخودآگاهتان جا می اندازید که این چیز، قطعاً بهترین چیز ها است و دیگر دلیلی وجود ندارد که برای یک چیز بهتر بکوشم.

شما را نمی دانم ولی من به این می گویم پاک کردن صورت مسأله!

بدینگونه قاف جیمی ها خود را در یک موقعیت برنده – برنده قرار می دهند. به این معنی که اگر بنا بر تصادف و اتفاق یا کارهای منطقی و عقلانی، کسی به آن چیز بهتر دست یافت خیلی راحت موفقیتش را مصادره کرده، می گویند این قطعاً بخاطر روند شکرگزاری ات بوده است. و اگر هم شخص، به چیز بهتر دست نیافت اعتراضی نخواهد داشت. چون عادت کرده است به داشته ها قانع و شاکر باشند.

## توقع

ار سون ولز<sup>۶۷</sup> و جرج لوکاس<sup>۶۸</sup> و کارگردان بزرگ و شهیر تاریخ سینمای جهان، کارشان را با دو شاهکار بی بدیل آغاز کردند. ولز با همشهری کین<sup>۶۹</sup> و لوکاس با جنگ ستارگان بعنوان فیلمسازان کاربلد به دنیای سینما وارد شدند.

این دو فیلم با چنان موفقیت چشمگیر و استقبال بی نظیری روبرو شدند که حتا خود کارگردانان مذکور نیز انتظارش را نداشتند. اتفاقی خوب و خوشآیند که ثروت و شهرت قابل توجهی برای این دو عزیز به ارمغان آورد.

ولی یک نتیجه نامطلوب و ناگوار نیز برایشان به دنبال داشت: سطح توقعات و انتظارها از آنها بالا رفت.

<sup>۶۶</sup> این حکایت در مورد گوهرشاد خاتون که از زنان بزرگ و وارسته خراسان بوده نقل شده است.

<sup>۶۷</sup> orson wells

<sup>۶۸</sup> george lucas

<sup>۶۹</sup> citizen Kane

<sup>۷۰</sup> star wars

هم خودشان مزه ی آن موفقیت بزرگ را با لذت فراوانی چشیدند و دیگر نتوانستند به کارهای کوچک و کم سود تر دلخوش شوند و هم جامعه سینمایی جهان دیگر نتوانست فیلم های متوسط را از دو هنرمندی که آن اثرشان یک شاهکار بود بپذیرد.

این عدم پذیرش تا بدانجا پیش رفت که بسیاری از منتقدان حتا گفتند: "کاش ولز بعد از همشهری کین بازنشسته شده بود"

اینکه مردم از انسان توقع کارهای بزرگ و اعجاب انگیز داشته باشند به اندازه کافی "زندگی سخت کن" هست. ولی اینکه انسان خودش از خودش توقع معجزه داشته باشد دیگر "زندگی زهر مار کن" است.

در مثالی که از این کارگردانان زدم می شود نام بزرگانی مانند میگل د سروانتس ساآودرا خالق جاودانه دون کیشوت را نیز افزود. او پس از موفقیت دون کیشوت و استقبال بی مانند خوانندگان و در سنین پیری مبادرت به نوشتن جلد دوم این داستان کرد که اتفاقاً منتشر هم شد ولی موفقیتی در حد و اندازه جلد نخست کسب نکرد.<sup>۷۱</sup>

این ها حاصل پدیده ای است که در تولید به آن "سندروم کالای دوم" می گویند و گریبان بسیاری از پدیدآورندگان را می گیرد. این سندروم موضوع بحث ما نیست و آن را همینجا رها می کنیم.

در مورد آقایان ار سون ولز و جورج لوکاس ماجرا این بود که توقعات خود و مردم از آنها بالا رفته بود و این تا حد زیادی مانع از روال عادی زندگی هنری آنها شده بود ولی خب آنها یک موفقیت بزرگ و شاهکار هم در کارنامه خود داشتند. و حتا اگر دیگر به هیچ موفقیتی نمی رسیدند هم باز به اندازه کافی شهرت و ثروت و... پس انداز کرده بودند.

حالا تصورش را بکنید که سطح توقعات یک انسان معمولی که هیچ پشتوانه و ذخیره ای جز نیروی تن و اندیشه خود ندارد به یکباره بصورت بادکنکی رشد کند و او دیگر به موفقیت های کوچک، شغل های میان درآمد، خانه های متوسط، دوستان معمولی و... راضی نشود. او دیگر مانند ولز و لوکاس گذشته پر افتخاری هم ندارد تا به آن ببالد. تنها یک اعتماد بنفس کاذب در وجودش رخنه کرده است که در خوشبینانه ترین حالت ممکن می تواند به او امید و انگیزه برای زنده ماندن بدهد. آن هم زندگی موقتی.

چنین شخصی همیشه منتظر فرا رسیدن روز موعود و برآورده شدن همه آرزوهایش است و این امر، مانع از این می شود که به خیلی از کار های روتین و معمولی اش پردازد.

صفحه ۸۹ کتاب راز؛ جو ویتل:

<sup>۷۱</sup> توضیح تکمیلی اینکه در سنین کهنسالی ساآودرا ابتدا یک نویسنده دیگر از پیری و ضعف خالق دون کیشوت سو استفاده کرد و جلد دوم آن را منتشر کرد که اصلا خوب نبود و این رخداد ساآودرا را بر آن داشت تا خود به نوشتن جلد دوم شاهکارش همت گمارد.

"توقع داشتن، نیروی جذب قوی و مقتدری است، چون چیزها را به سمت تو می کشاند. همینطور که باب پراکتر می گوید میل شدید تو را با آنچه در اشتیاقش هستی مرتبط می کند و توقع و انتظار هم آن را به سوی زندگی ات می کشاند. انتظار آنچه را می خواهی داشته باش، نه عکس آن را. هم اکنون چه انتظاری داری"

اگر نویسنده این کتاب ایرانی بود شک نکنید که این بیت مولوی را هم چاشنی کارش می کرد:

هر که به جد تمام در طلب ماست، ماست

هر که چو سیل روان درهوس جوست، جوست

توقع داشتن و امیدوار بودن اگرچه گاهی کارساز و مفید است ولی در عین حال می تواند ویرانگر نیز باشد. به ویژه این نوع انتظار و توقعات که کائناتی ها به خورد مردم می دهند و باورمندان را امیدوار به یک نیروی ماورائی و قانون کشکی من درآوردی می کنند جز تباهی جوانی و هدر دادن بهترین لحظات زندگی، هوده ای در پی ندارد.

ما در طول زندگی خود بارها خیانت و خنجر از پشت خوردن را تجربه کرده و می کنیم. این روند طبیعی زندگی انسان است. ولی آیا خنجر خوردن از یک فرد غریبه با خنجر خوردن از یک دوست عزیز که از او فقط توقع دوستی و مهربانی و همراهی داریم یکسان است؟

اگر از کائنات موهوم، توقع برآوردن فلان آرزو و بهمان پدیده را داشته باشیم و در این متوقع بودن، چاشنی باور و اعتقاد به قاف جیم هم دخیل باشد و بعد به هر دلیل شکست بخوریم سخت تر است یا اینکه مثل یک انسان عاقل و بالغ و البته دانا و خردمند، بدون توجه به تلقینات بی پایه کائناتی خود به دنبال هدف رفته باشیم و شکست خورده باشیم؟

وارونه ماجرا. در صورت پیروزی و به هدف رسیدنمان چه ؟ کدام لذتبخش تر است؟

اینکه موفقتمان را حاصل ادا اطوار های سخنرانان اتوکشیده و قانون های من درآوردیشان بدانیم یا حاصل فکر، خلاقیت و کوشش خودمان؟!

در یک جمله بخواهم کتاب راز را توصیف کنم این که :

کتابی خوب و مفید است ولی برای رده سنی "ج". یا برای رده سنی بزرگسالان ولی به عنوان داستان علمی - تخیلی!!!

وآخرین پیشنهاد من به شما:

پایان

.....

با خــــرد باشید

## برخی از منابع و مآخذ استفاده شده

- خسروی، شهرام و منصور، رضا. (۱۳۸۶). نسبیت خاص. تهران: انتشارات دانشگاه صنعتی شریف
- گلشنی، مهدی. تحلیلی از دیدگاههای فلسفی فیزیکدانان معاصر (۱۳۷۴). تهران: نشر مشرق، انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- اسکواپرز، ج یوئن. کمال الدین سید یعقوبی. (۱۳۹۴). اسرار جهان کوآنتومی. تهران: نشر سروش.
- اسپرول، آنا. محمد رضا افضلی. جیمز وات. (۱۳۹۰). تهران: انتشارات فاطمی
- فرانک، ج. بلیت. محمد خرمی. فیزیک پایه، الکتروسیسته، مغناطیس و الکترو مغناطیس جلد سوم. (۱۳۷۵). تهران: انتشارات فاطمی
- برایسن، بیل. محمد تقی فرامرزی. تاریخچه تفریبین همه چیز. انتشارات فرامرزی ۱۳۸۸
- ت پادمانابان (۱۹۹۸). محسن شادمهری (۱۳۸۷). پس از نخستین سه دقیقه. نشر ققنوس تهران
- میچیو کاکو (۱۹۹۴). نادر جوانی (۱۳۸۳). ابرضا. نشر اشراقیه تهران
- دگراس تایسون، نیل و گلداسمیت، دانیل. جمیل آریایی. راز آفرینش جهان هستی. نشر مازیار

Rindler, Wolfgang.(1977) . Essential Relativity : special , General, and cosmotogical. second edition

keith R.symon.(1971). Mechanics. addison wesley

Becker, R.(1964). Electromagnetic Fields and Interactions. , New York: Blaisdell publishing co

Heisenberg, W.(1930) . The physical principles of Quantum Theory . Dover publications Inc

carnegie , Andrew.(1905). James Watt. New York: Doubleday , page & company

palermo , Elizabeth .(2014)Who Inveted the Light Bulb?.Associate EDitor ,  
LIVE SCIENCE

Andersen, Geoff.(2007). The Telescope : Its History , Technology , and  
Future. Hardcover . ISBN: 9780691129792

cox, Lauren. Who Invented the Telscope? .(2013).space.com contributor July

M.Krauss, Lawrence .(2013). A Unieverse from Nothing , WHY There is  
something Rather than Nothing . Afterword : Richard Dawkins. ISBN: 978\_  
14516244624465

, W,Douglas. Newton's Gravity. New York: Springer Heidelberg Dordrecht  
London. ISBN: 978\_1\_4614\_5443\_4

Nardo , Don.(2004). Blach Holes. The laucent library of science and  
Thechnology. ISBN: 1\_59018\_101\_8

W, David .(2008). How Pollo Flew to the Moon?. Springer praxis publishing.  
ISBN: 978\_0387\_71675\_6

Weinberg , Steven.(2008). COSMOLOGY. university of Texas at Austin :  
OXFORD university press. ISBN: 978\_0\_1852682\_7

David Merm , N.(2009).It's About Time understanding Einstein's Relativity.  
princeton university prees. ISBN: 978\_0\_691\_14127\_5

Lo, Liang fu .(2003).Introduction to photons and electrons . World scientific  
publishing Co , pte.Ltd . ISBN: 981\_238\_461\_8

Einstein , Albert .(1920).Relativity The Special and General Theory.Translated by Robert W. Lawson. D.sc, F. Inst. P. university of Sheffield , Edition

Ryder, lewis.(2009). Introduction to General Relativity. CamBridge university press . ISBN: 978\_0\_521\_84563\_2

French, A.(1971). Newtonian mechanics . MIT First published , Thomas Nelson LTD . ISBN:177610751

Allday, Jonathan.(2002). Quarks , Leptons and the Big Bang . IOP publishing Ltd . ISBN: 07503\_08060

دروغ بزرگ، راحت تر از دروغ کوچک باور می شود.  
چرا که کسی نمی تواند باور کند افرادی  
آنقدر بی شرم باشند که چنین گستاخانه  
دروغ بگویند و حقیقت را تحریف کنند...